UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234452

UNIVERSAL
LIBRARY

23 ม.ค. 67

ลน

۲۶۰۶۰۵۹۶

واللہ یھدی من یشاء الی

صراط مستقیم

در مطبع ضیاء واقع مشهد طبع شد

۲/۲۲۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد یکتا یان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان احدی جز ذات پاک وی نمیگنجد
و برهان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَآ اُحْصِیْ ثَنَآءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَآ اَثْنَیْتَ
عَلٰی نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انام سید رخشد و شکر یکه حق الای بی حصر و احصای ویرا که در هر لمحه بر لقط انسانی
که مرکز دایره لطف رحمانی است ریزان میماند دانمیاید از هیچ مخلوقی برنمی آید چه این شکر خود نعمتی است
که بجنبش هیچ نعمتی نمی نشیند و بمناسبت و مقایست وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که
مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الآباد +
نگاپوی بی تیاس کند و باز خطره موازنه شکر نعمار در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش
جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مجمل وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوْهَا را بمجکه بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس از زین مشت خاک شمه از حمد و شکر بن نمی آید
مگر انچه او تعالی بلطف عمیم خود بآن امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوة
خود متبری گشته اتباعا لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون

نکشد و بنکته وکالت وولایت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون وبیچگون بتعلیم حمد و شکر خود این
ناچیز محض ابنواخته فرارسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشد ❊
وَاَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَسُبْحَانَ
اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ را همدم وهم نفس ومونس نفس خود ورزد ودر ردنا محمود دبر
علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطلع جریده اصفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا
گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد وتکوین مقصود خطاب ارشاد وتلقین طغرای فرامین
تکلیف وتشریع خط کش دواوین تدلیس وتلبیس اعنی اَحْمَدَ مُجْتَبٰى مُحَمَّدَ مُصْطَفٰى صَلَوَاتُ اللّٰهِ
وَسَلَامُهٗ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَعَلٰى وُرَّاثِهٖ وَنُوَّابِهٖ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ
وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ وَفِيْهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اما بعد میگوید عاجز ذلیل
الراجی لرحمة الله الجلیل بنده ضعیف محمد اسمٰعیل که نعم الهی در باره این ضعیف نامتناهی است واز
اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایره
ولایت دلیل سبیل فلاح ورشاد رهنمای طریق استقامت وسداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی
سلاله خاندان صلب طاهر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی
حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین
تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد مَتَّعَ اللّٰهُ الْمُسْلِمِيْنَ بِطُوْلِ بَقَآئِهٖ وَنَفَعَنَا وَسَائِرَ
الطَّالِبِيْنَ بِاَقْوَالِهٖ وَاَفْعَالِهٖ وَاَحْوَالِهٖ است واین ضعیف در اوان حضوران
مجلس ملایک مانس باستماع کلمات هدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین وخیر خواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه وفائده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین اشتراک
بهم رسد وطریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفص تحریر نیافته اگرچه از عیان
تا بیان واز حضور تا غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که اَلشَّاهِدُ يَرٰى مَالَا

يَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاهد عدلست لیکن بحکم مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ
کمر همت در اتمام این امر چست بسته و نیت خالص از ته دل درست نموده سعی بیش از بیش بجا آورد
و در اثنای تحریر این کتاب مستطاب باوراقی چند که جناب افادت مآب قدوة فضلا زمان زبده
علما دوران مولانا عبدالحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت آگین را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
شنیده دران اوراق تحریر کرده بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی
و ثالث این کتاب را بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این
کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت
نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن از انجا که
نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بدو
فطرت مخلوق شده بنا علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
و تقریر مصفی مانده بود و لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد
تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه
معتاد اند از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود
لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفا الکملین اعلمهم باصدا الشیخ ولی الله
قدس سره العلی تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف هر پاره
را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر
مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب مداخلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح حضرت
ایشان منجبر گردد و این کتاب الصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب
ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید

ومبادیرا بلفظ تمهید ومقاصدرا بلفظ افاده مصدر ساخت وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ **مقدمه** وآن مشتمل برسه افاده است **افاده** باید دانست که ثمره شریعت و طریقت واساس حقیقت ومعرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تلویحی است بآن این مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوایف انام مگر اینجا نکته ایست لبن بار یک که اکثر اهل زمان ازان در غفلت ونسیان اند وآن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است وحب ایمانی که مشهور بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است وثانی از کمالات انبیاء کرام ومقامات اولیاء عظام اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده ومشار الیه باشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیاء واولیا باحوال اهل عشق ومواجید تشویشات بیحاصل بکار میبرند حال آنکه سیر این بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت پذیر نیست **تفصیل** این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی وشورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید ودر تمام قوای باطنه سرایت میکند وغایتش وجدان آن مقصود ووصال آن محبوب است موقع اول این قلب است که محل جمیع کیفیات نفسانیه اوست وثانیاً سایر قوای باطنه وغایتش انحلال واز خود رفتگی طالب است در وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق واضطراب فرو می نشیند وکیفیتیکه مسمی بعشق ست زایل میگردد ومراد از حب عقلی انبعاث داعیه طلب چیزی است که طالب برفواید و منافع او مشتمل خود بسوی او مطلع شده واین داعیه مقاساة مشاق طریق طلب را بر وی سهل گردانیده وباین سبب کمر همت وطلب او بسته وهر حیله که در کیسه فکر خود میداشت بر طلب او باخته واز سر وسامان خود درگذشته اختیاراً لا اضطراراً وموقع اول این عقل است که خزانه معلومات است وثانیاً در سایر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب از اصل شجر در برگ وثمر او پس در عقل چه افکار وانظار است که برای تحصیل او درست میکند ودر قلب چه عزایم وهمتها است که در طلب او می انگیزد ودر جوارح چه مشقت ها وترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود

می پسند و چنانکه نتیجه حب اول فنا علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی کہ بنفس خود
همچنین ثمره حب ثانی فنا اهمیت است یعنی هر چه میگوید از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود
و هر فکری و نظری کہ نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل سایر لایعنیها
است و هر چیزی و بغضی و استحسانی و کراهتی کہ بملایم و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لایلتفت الیها است باجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
حکومت و فرمان روائی خود قرار گرفته بخلاف حب اول کہ امتلاء تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شد چه بسا است کہ عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لاسیما عند التعارض بین
المحبوبین مثلا نوجوانی متدین با ربوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین کہ نزد
او محبوب و بحب عقلی اند تعرض زین امر می نمایند هرآئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
مکروه و مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه
مقر اصلی او عقل است و از انجا جنود او لقوا طبیعه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را
هیچگونه در آن راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان محبوب زایل میگردد و لهب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصال محبوب رو باز دیاد می نهد از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد کہ هرگز آن وسعت
و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اذا فات الشرط فات المشروط
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال واضح
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلا عطشان را نزد یک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب بنسبت آب عشق بهم
رسیده یعنی از چند رطبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنا یافت او سر بر میزند اگرچه از کسی نشنیده
باشد کہ آب مسکن عطش است و اگرچه عقل او مانع از استعمال آن بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش باب زلالی می رسد و از ان سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او
سرایت میکند در ان زمان یک حالتی وارد میشود کہ تعبیر از ان بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد

کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بشکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را به نسبت آب حب عقلی است چه میدانند
آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعا میدانند که مزارع و مراعی و ریاض آنها که سرمایه معاش و
اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت
منفعت او را در جبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر
میشود و چه حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابات سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه
مشقتها است که در حفر آبار و کری آنها و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان
و بر بهایم ایشان میگذرد و ایشان آنهمه را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراق و در امثال
این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در ان دخلی نیست
و اگر احیانا کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت شود هر آینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و بقبایحت
و دون همتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر یکه آب بدست ایشان می آید برفواید و منافع الیقین
الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن فرحان
و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میکردند چون اینمقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که
حق جل و علا لعظمی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمحض
عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهره دارد ایشان را به نسبت خود بدایت میکند و ایشانرا باین سرمایه
سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ و هر یکی را از ین نوعین اسبابی و موئداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص
میدارد و از بسکه طالب را حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این
امور اربعه را بوجوه تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده م** از بسکه حب بمانی و احوال و
مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای

آن به نبوت است براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه حب عشقی و احوال مقامات او و
نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در حبب وجود حضرت حق که آنمعرفت خلاصه ولایت است
میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت است براه ولایت و نسبت
ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات
طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلالا لب نگشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ ننموده لهذا
چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحبین عقد کرده شود و
از بسکه در یافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود و از بسکه تحلیه نفس از رذایل و تحلیه آن بفضایل و بجا آوردن عبادات شرعیه
بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو
طریق و موخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سرشته کار خود بدست
آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت
اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از پیش بکار برده اند اما بحکم آنکه **مصرع**
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد ** اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملایمه هر قرن جدا جدا
میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه مصلحت
دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است
تعیین کرده شود و در تجدید اشغال سه طریق یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه انتقا نموده شود که این طریق ثلثه اشهر
الطرق اند پس تجدید اشغال این طریق مغنی از تجدید اشغال دیگر طریق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه
نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب
بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است گردید و بالله التوفیق و بیدا زمه التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده **افاده ۱** باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر یکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشاره بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد **افاده ۲** اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر است باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع حیاز عنصریه است جذب میکند تا او را فانی در خود گرداند و بهرنگ خود در آثار و احکام بسازد ولیکن چون غباریکه مجتمع در جوتوده شده است حایل از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که درمیان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باین سبب صولت هایله حدیه و شعل ناریه بر قیه حادث میشود تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت وحدت خود بعضی عوالق را تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر را بالطرق المعهودة فیما بین الصوفیة للذکر الجهری الموضوع لدفع الوساوس و جمع الخواطر و ترقیق الارواح از نور و سکینه و التذاذ بالاهوال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر الخفی الموضوع لوجدان الحلاوة بهذا اللفظ و الحصول للالتذاذ بالخلوة و السکوت و النفرة عن المخالطة مع الناس و المکالمة معهم اضمحلال و خمول می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی باصفات دیگر طالب را از ان انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشاء علم که الطف و اعلای تجلیات و اقرب آنها است بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است

در ذهن او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم التوجه بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
و را که او مثل چشم و منصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بزند
اگر احیانا خطره ماسوا در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این معنی
بنظر است نزدیک قوم بالجمله چون طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند
و آن تجلی پیوند جان او میگردد الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست و کز خود ساخته و با او امتزاجی
بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک است وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي درشان
او است و بسبب محجوبیته باین مشتی خاک اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود
چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای وصول باصل خود نمیکند
پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقرار این تجلی حاصل
کرده اقتضای صعود بحظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار بشریت مانع
لحوق او بحظیرة القدس میگردد ناچار زاحمی در مابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب با انبساط و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل که در روح نفسانی حادث شد طالب را دیوانه و مستانه شعار میگرداند عقل و فکر را
دلسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت وحدت این انست بفیافی و مهاوی
و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و انکباری بهم میرسد و همین
کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را حجب نفسانی مسمی کرده شد
و این کیفیت آنا فانا متزاید میشود تا که حجاب بشریه و تکره منخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و ثمره
این حب مترتب شود **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است افاده اول از
عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور
رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر

افادہ ۲ از جملہ موجبات آن استماع الحان خوش و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است افادہ ۳ از جملہ موجبات آن اجتناب از امور یکہ باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و مداومت بر اغذیہ کثیفہ و امثال آنہا کہ بر اہل تجارب پوشیدہ نیست ہدایت ثالثہ در بیان آثار حب عشقی و آن مشتملہ بر پنج افادہ است افادہ ۱ از جملہ آثار آن آنست کہ این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح الہی باصل خود میکند و بس مطابقت ہیچ قانونی خواہ قانون شرع باشد خواہ قانون ادب نہ ابتغای رضای کسی خواہ رضای محبوب باشد خواہ رضای غیر آن و نہ التزام متابعت کسی خواہ متابعت خود محبوب باشد خواہ غیر آن ندانی کہ مقصود ازین کلام آنست کہ ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیہ و متادب باداب عرفیہ و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت + مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نمیباشند حاشا و کلا بلکہ مقصود آنست کہ این حب بالذات مقتضا این امور نیست بلکہ محض اضمحلال صاحب این حال در مشاہدہ جمال حضرت ذوالجلال میخواہد و بس بہر طریقیکہ بدست آید خصوصیت ہیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تخلیہ اوقات از اذکار و طاعات و امثال اینہا از امور ممنوعہ شرعا بہم رسد البتہ از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواہد گرفت اگرچہ آن صاحب حال از راہ تدین و تشرع از ظہور آثار این داعیہ مانع آید بلکہ در ازالہ آن جہد کند ایا نمی بینی کہ در عشق مجازی عاشق را مشاہدہ جمال معشوق و قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچہ آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکہ لبا است کہ این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیدہ بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت میکنند و از قرب و جوار بلکہ از محلہ و دیار خود اخراج می نمایند حتی کہ نوبت بسب و شتم و لگد کوب میرسد و آن عشاق ہیچگونہ از دید و از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکہ مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنہا نمودن و جان در کوی آنہا باختن را کمال فخر و علو ہمت می شمارند چنانچہ کلمات نظمیہ و نثریہ آنہا دلالت صراحۃ برین میدارد و ایا نمی بینی کہ کلام شکایت آمیز ہیچ یکی بر زبان

آوردن وحرف گله کسی برزدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود ودر مقام حب عقلی بکدام پایه می
افگند معهذا ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات وشکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود
را بامثال این مضامین رنگین ومزین میسازند بالجمله مقصود از این کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا
وکلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی وحب عقلی است **افاده ۲** از جمله آثار آن تفرد است
یعنی قطع علایق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل مستثنته وهجوم علایق متکثره وتنگی حوصله
از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی وسیاست مدنی وامامت جماعات واقامت اعیاد وجمعات
وایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن ولهذا از تزوج که اصل همه علایق است نهایت
نفرت ووحشت میگیرد **افاده ۳** از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا یعنی نه بآن ملاحظه
که این شخص نادان فیض حضرت حق وواسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق همان میگردد چنانکه
یکی از اکابر باین طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هرآئینه مرا باو التفات
درکار نیست **افاده ۴** از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم
از جمله نظم وترتیب امور مستثنته است واز بسکه کار او بسیاطت است اشتغال بامثال این امور
کار وبار او را پریشان میسازد **افاده ۵** از جمله آثار آن عدم تقطن علاقه ایست که درمیان ظاهر
شرع وباطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است وآن تعلق قلب است
بحضرت حق جل وعلا واین تعلق را انحاءی است مختلفه که هریک را از ان انحاء بنسبتی مینامند چنانچه
تفصیل این درمحل خود مذکور است وظاهر ایست وآن امتثال اوامر وانتهاء از مناهی است ودرمابین
این افعال ظاهره وآن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک که قبلا ارباب تحقیق وکعبه اصحاب تدقیق
اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح وتفصیل آن موفق شده اند پس هرکسیکه بوجدان خود متفطن آن
علاقه میشود عبادت او سراسر مغزلبی پوست میگردد واحوال او ممتزج بافعال میشود والا آن شخص قشری
محض ومتقشف مجبت میگردد اگر فقط متمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد والا شعبه از الحاد در عقاید
او راه مییابد اگر فقط متمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط داند واز بسکه تفطن باین

علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی را در این میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی و ازین آثار مذکور را آثار دیگر که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن
بر اهل فطانت چندان عسیر نیست العاقل تکفیه الاشارة هدایت ایشان بیان مراتب حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است
افاده ۱ چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیه و قوت جذب تجلی علمی و کمال انجذاب روح الهی
غبار شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیه و ظلمانیه منخرق میشود لابد بنا بر انجاز وعده که منطوق
کلام لازم الوثوق وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلمه فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ
است مشاهده جمال لایزال حضرت ذوالجلال دست میدهد و معنی قرب و معیت که مضمون أَنَا عِنْدَ
ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي وَاحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ که معبر بوصال است هویدا
میگردد و در جلدوی تپ و تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود حلل سرور
و ابتهاج و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید بالجمله سراسیمگی بالفت مبدل میگردد و وحشت بانست
افاده ۲ باز چون قائد توفیق دست این مدهوش ابتهاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام فنا و بقا
از پرده اختفا و بطهور می آرد و بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند و زبانهای آتش
او را از هر جانب محیط میشود بلکه اجزای لطیفه ناریه در لفس جوهر آن آهن پاره مداخلت مینماید و شکل
و لون او را بهرنگ خود میسازد و حرارت و احراق که از خواص نار است با او می بخشد هر آئینه آن قطعه حدیده
معدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بآن معنی که آن حدید از حقیقت خود متبدل شده بنار صرف
متحول گردیده که این امر لیست بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن بسبب
هجوم جنود شعل ناریه جدیده پیش مع آثار و احکام خود در و لفزار آورده در زاویه اختفا خمول
هرچه بنار از آثار و احکام مترتب میشد همان آثار و احکام بتمامها بالکم و الکاست بر آهن پاره هم میتواند شد
نی نی بلکه آن آثار و احکام حالا هم مترتب بر ناری است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار
این آهن پاره را مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره
نسبت می توان کرد چنانچه وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي تصریحی است ازان فَأَرَادَ رَبُّكَ تلویحی

است بآن القصه اگر آن آهن پاره را در خیال مجال مثال بودی هر آئینه بصدر زبان آوازه منیت خود
با نار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
گشته باین کلمه متکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباخان و حداد ان صلوغان
بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش رحمانی نفس کامله انبیا طالب را
در قعر لجج بحار احدیت فرو میکشد زمزمه انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از ان سر بر میزند که کلام هدایت
الیام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ
الَّتِی یَمْشِی بِهَا و در روایتی وَ لِسَانَهُ الَّذِی یَتَکَلَّمُ بِهِ حکایتی است از ان وَ اِذَا قَالَ اللّٰهُ
عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهِ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَ یَقْضِی اللّٰهُ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهِ مَا شَاءَ کنایتی است از ان
این مقالیست بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که در آن نیک تامل کنی و تفصیل او را بر مقامات
تفویض نمائی ؛ شعر ؛ وَ وَرَاءَ ذَاکَ فَلَا اَقُوْلُ لِاَنَّهُ ؛ سِرٌّ لِسَانُ الْمُطْلِقِ عَنْهُ اَخْرَسُ
و زنهار بر این معامله تعجب ننمائی و بانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ سر بر زد اگر از نفس کامله که اشرف موجودات و نمونه حضرت ذات است آوازا نا الحق برآید
محل تعجب نیست و از جمله لوازم اینمقام صدور خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و
دفع بلیات است که لَاِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّهُ وَ لَاِنِ اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّهُ مصرح است بامنیتی و از جمله لوازم
آن ظهور نکبت و وبال بر عدو بدسگال این صاحب حال است که مَنْ عَادٰی لِیًّا فَقَدْ اٰذَنَتْهُ بِالْحَرْبِ
مفید همین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفه دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب بادمیرسد
ادراک او سعتی یابد عظیم و پهنائی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه و موجودات
امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و نسبتی که مابین نفس انبیا طالب و حضرت حق ظاهر شده بود
همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد باجمال انبساط
فیوضیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و بمضمون
هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطٌ و لَوْ وَلَّیْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَی الْاَرْضِ

السابعة السفلی هبط علی الله دم میزند سبحان الله ربی تاثیر حب عشقی و جذبی جذب تجلی علمی که بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس پاک چندین چالاک گردیده و این تراب همین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه مقعد صدق و مقام کریم یافته شعر جسم خاک از عشق بر افلاک شد ✤ کوه در رقص آمد و چالاک شد ✤ عشق جان طور آمد عاشقا ✤ طور مست و خر موسی صاعقا ✤ و از لوازم این مقام است دم از وحدت وجود زدن و لب بمعارف الهیه کشودن و ترنم به مضامین این ابیات نمودن شعر انچه نی میگوید اندر زیر دم ✤ فاش گر گویم جهان بر هم زنم ✤ جمله معشوق است و عاشق پرده ✤ زنده معشوق است و عاشق مرده ✤ این است انچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فما شرح و بسط این احکام خصوصا تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوه اولیا و زبده ارباب صفا اعنی شیخ ولی الله ازین کمال التقرب النوافل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چهار هدایت است **هدایت اولی** در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها در جبلت او ودیعت نهاده اند و هر فردی ازین نوع که لوح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جهل و عناد که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص و معائب خود و امثال خود میداند و هر که از ابنای نوع خود عاطل ازین امور و خال از طلب آنها می بیند البته او را از زمره اغبیا و سفها میداند از عمده آن امور حسب منعم و تعظیم او و مست در ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مالوفات و طرف مرغوبات در ابتغای رضای او و خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان بمدح او کشادن و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار منت او فرو کردن و منت او را بر خود قولا و فعلا اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر عزیمت امتثال

او امر و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه باشاقه
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله
خلاصه این کلمات آنکه انسان جبلی الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن مدة العمر
به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای
تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در جبلت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواهی یافت و تمادح
بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت ازان و تسابب و تشاتم بآن
در مابین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بر والدین و خیر خواهی موالی و نمک حلالی اقا
و تعظیم اوستاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدایح خود خواهد
شمرد و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در نفع رسانیدن
در دل او به نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی
و نمک حرامی از اقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم
و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعائر او یعنی امور یکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد ازان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتاکه
مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مرفرمان پادشاهی و تخت پادشاهی او دیده
پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیز یکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد در رو با فراط و غلو می نهد باعث
تعظیم اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی

وافعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضاجوئی او باخته ندانی که این از قبیل عجب
باقوال وافعال خود واحتیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال وافعال واموال را دو
جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات محب است واز جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم
آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی وازان جمله حب جواد است ومراد از جواد شخصی است
که افاضه امور نافعه نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر کرا باین صفت موصوف میداند
بالطبع او را دوست میدارد مثلا اهل سخاوت وفتوت وارباب کرم ومروت را از سلاطین
ذوی الاقتدار وامرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت وکیاست باشد البته از صمیم قلب
خود دوست میدارد ودر سویدای دل ایشان خواهش از دیاد غرو جاه آن کریما استقراری
میگیرد خواه بایشان انعامی ازان عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست
حال آنکه هیچ یکی ازین عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل وعلا متصدی افاضه
امور نافعه میشود وسعی در فیض رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه
از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب
نام ونشان خود یا انتشار صیت سخا وکرم وثنا ومدح در اقران خود یا امثال این امور باعث
این افاضه وکرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه والانعام مستور میدارند ولی
غرضی محض اظهار می نمایند ودر بادی نظر تشبهی بجواد مطلق پیدا میکنند بنا بر این مستوجب
حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقة در ذات فیاضش منحصر است
ولیکن ما نمی بینیم که اگر احیانا از کسی از ایشان عند الافاضه والانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در همه ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود
می نمایند واز ان جمله تعظیم صمد است ومراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد وغیر او را بسوی
او احتیاج پیش آید واین صمدیة امریست مشکک در کمال ونقصان چه استغنا از اکل وشرب
وجماع وامثال آن از لوازم حیوانیة مرتبه ایست از صمدیة واستغنا از جهت وشکل ولون و

امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبهٔ ایست فوق ازان و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشیر
و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و هرکارها و خفیه نویسان
و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از علت خواه
فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبهٔ ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در عطا
استدلال مشکلات و استدفاع بلیات مرتبهٔ ایست و در عطا تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبهٔ ایست
فوق ازان و در عطا حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق ازان
و در عطا نفس وجود و بقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبهٔ ایست فوق
ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیه مرتبهٔ ایست
از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی
او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود باجمله صمدیه و تعظیم را
مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر
پله دیگر با انحطاط و پستی رو می نهد ایا نمی بینی که هیچ یکی از مندمنان مبلغی خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنای او
از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوایج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین
صمدیت بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان
باطل را مبنی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جا بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم
احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوایج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای
تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بدیهه
بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل
علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل

او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنها است ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی از این امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهم لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق ازان متصور نیست البته خواهد شد تمهید ثانی چون منعم حقیقی و جواد مطلق نجات افراد انسان از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و انچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه وجهانی قرار داده بزبان هدایت نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای اُعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ و آوازه قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي از کوه فطرت در دادند و کلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود او و مملو از شرح و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال و نافی سمات نقص و زوال بود در باطن او ریخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر بصمدیت او بیند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مثنی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که مظهر تفرد او بالوهیت که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس حامدیت کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبئ از افاق و مضمر در انفس است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفیه و علقیه و مضغیه که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تنمیه او لا در بطون امهات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن و رابعاً در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال

آن بمحض فضل وکرم خود بہ بیان بلاغت نشان افصح العرب والعجم ایضاح کرد تا آن امور کہ
در خیمہ فطرت مستور بود بر منصہ ظہور جلوہ گر شود و دین حنیفی کہ بر تصقیل فطرت بیش نیست
کہ منطوق فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
است نصیب ایشان شود **تمہید ثالث** باید دانست کہ ہر چند اقوال و افعال از فروع و
توابع احوال است لیکن بہ بعض وجوہ آن از متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد
چہ افعال و اقوال بمنزلہ قالب است و احوال بمنزلہ روح چنانکہ قالب بی جان معدود از
جنس جمادات است ہم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و
جلد اگرچہ از فروع کیفیت غضبیہ است و آن از احوال قلبیہ لیکن آنرا در رتبہ مکملات
و متممات آن باید نہاد چہ اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحی طاری شود و از ظہور آثار آن از
سب و شتم یا نغمہ و سرود و سرائی و از ضرب و جلد یا ازار الیش اسباب عیش و نشاط و
ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیہ یا غضبیہ مانع
آید ہر آئینہ آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیہ معدود شدہ در ساعتی لہب آتش
غضب منطفی شدہ و ابتساط فرحت رو بانقباض نہادہ باطل خواہد شد و اگر آن حالت قلبیہ
را باقوال لسانیہ و افعال جسمانیہ تائید کنند البتہ آنہا را قوتی و ترایدی بہم رسد و وسعتی و
احاطہ دست دہد ہم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکہ در کمالات خود منزہ از اضداد و اند
باشد اگرچہ از امور قلبیہ و حالات نفسانیہ است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
آنرا در بالا میبازد و آب تابی می بخشند کہ بر اہل وجدان سلیم پوشیدہ نیست و بدون این امور
آن حالت قلبیہ مثل کاتب مقطوع الید و شہسوار ہالک الفرس خواہد شد + چون این مقدمہ مہد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم **افادہ** + باید دانست کہ مرد سلیم الفطرۃ کہ در ازل الازال او را
از اہل سعادت نوشتہ اند و عنایتی خفیہ در بارہ او گماشتہ اند چون بگوش ہوش خود می شنود کہ

کہ منعم حقیقی او بنعای جسمانیہ ونفسانیہ در اقصای مراتب صمدیت واعلای مناصب جود واقع
است وباکمل اوصاف وافضل نعوت متصف واز سمات نقص منزہ واز صفات زوال مبرا
واین شخص در اقوای مراتب احتیاج واقع چہ در ہر ساعت بالنسبت ہر چیز بسوی او محتاج
حتا کہ در جوارح واعضای خود ہم پس گویا کہ تمام وجود این حاجت در حاجت است ونعمای
منعم حقیقی باوجود کمال صمدیت واستغنای او در ہر ساعت باران صفت ریزان در بصر
بصیرت خود می بیند آیاتی را کہ منبث در آفاق وانفس است عجایبی را کہ مبسوط از سمک تا
سماک واز ثری تا ثریا است بلکہ از عرش تا فرش خصوصا در نوع انسان وخصوصا در نفس
این ناظر کہ بسوی پارہ ازان اشارتی در صدر کلام گذشتہ لابد امور مذکورۃ الصدر کہ در فطرت
او ودیعت نہادہ اند جنبشی پیدا میکنند وسینہ او را پر می سازند وحبی وتعظیمی بالنسبت آن
منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد وظہور افعالی واقوالی کہ دال بر تعظیم وشکر او باشد وثنای
صمدیت وکمالات او نماید وبذل اموالیکہ بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس
تسبیحاتی وتحمیداتی وتکبیراتی ممزوج بافعال خضوعیہ وحرکات تعظیمیہ بملاحظہ آن معانی کہ در
اول کلام مذکور شد از وسر بر می زند لاسیما تہلیل کہ دلالت بر تفرد او باعلای مراتب صمدیت
واقوای مقام ربوبیت میدارد بظہور میرسد خصوصا کلام پاک او کہ شارح ومفسر امور اربعہ
فطریہ بروجہی است کہ فوق آن متصور نیست باوجودیکہ بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم ہم
مخلوط گشتہ پس آن کلام پاک را آن مومن پاک بہ کمال تعظیم وتدبر معانی بوجہی کہ بالا مذکور
شد بر زبان می آرد ولذت این اذکار خصوصا عظمت این کلام پاک قلب وعقل او را بالمال
می سازد وعذوبت الفاظ در شاقت مضامین دل او را صید میکنند وہوش وعقل او را
سر بسر مستغرق وروشن میگرداند وخیالات منتشرہ ووساوس پراگندہ وامانی باطلہ وعزایم
عصیان وحب وتعظیم ماسوی اللہ را پاش پاش کردہ مثلاشی میگرداند وعقل وقلب او را
از الواث بہیمیہ پاک می سازد ۔ واین است وکر این قوم واین را بذکر ایمانی ملقب

میکنم و از لبکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانی در باره احوال نفسانیه
تائید عظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم و سعت مید هد پس بنا علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد
امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن
جوش حب و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
تهلیل که تفرد حضرت حق است بالوهیت و ربوبیت و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و اقصای
مراتب استغنا و اوسع جود و نعما و سقوط وسائط تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها رعدم
اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتا که هر کائنی که در عالم کون
بظهور رسیده و میرسد همه را القدرت کامله او بلا واسطه منوط داند و هر انعامیکه باو یا بامثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرده و هر کمالیکه در ذره از ذرات
موجودات تافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات پیدا
است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعةً فساعةً در بحر عجائب قدرت
او غوطه میزند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه
می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد این است
فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر بکمال خود میرسد
الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل
میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب
نمیتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می دریابد و اگر زیر پا می بیند بجز آثار
انعام و عظمت نمی بیند + و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
همین می بیند + و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری برباد
داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در
میزان عقلی می سنجد هر آئینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را آب

مستغرق میداند بلکه جوارح وقوای خود را هم از جمله نعمای او شمرده واز عجائب قدرت او
شناخته محبتی وتعظیمی بهم میرساند **بیت** نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که
بکویت رسیده است + هردم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است +
وهرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت وحلاوت این اسم عظیم مثل
بید از نسیم سحری می لرزد + واز هر بن موی او ندای عجز واحتیاج داد از استغنا وبی نیازی
او فواره صفت می جوشد + پس این الفت شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط ومسلط بر ظاهر
وباطن مومن می شود بحسب ایمانی ملقب میکنند واز بسکه تخم این حب در صعید طیب
عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
واز بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده وهمین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
وتمام ارکان واداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می
نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب ایمانی وآن مشتمل بر دو تمهید وسه افاده است
تمهید ۱ + باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی واساس مویدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق واصطناع جواد مطلق است که در ازل الازال نصیبه این ذره ناچیز گردیده
واورا از زمره مقبولان معدود کرده + پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروه سماک کشان کشان می برد ودر هر مقامی لفظی جدید وترتیبی مناسب از و ظهور
می رسد + اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر ومفقود الخبر می باشد ونسبت مصادف
بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود وآثار او تدریجا بر منصه ظهور می رسد
بنابران این امور را از زمره مویدات واسباب می توان شمرد اگرچه مویدحقیقی وسبب اصلی
همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند + چه از ضعاف
مضاعف این امور مویده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این موصفات + **تمهید ۲** باید دانست که اگرچه مویدات این سرمایه سعادت

را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
مَالَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ بر سبوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
اهل عقل و فطانت سکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند افادہ ۱۲ از عمده
موییدات حسب بیانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال وفور رغبت بر
موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای
ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر ضاجوئی حضرت حق چست
بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او و لاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن +
ندانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس
او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت
در رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق
در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی
منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیه خود
بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود بر ضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بر ان چیره دست می شمارد اگرچه
آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ جرئت و بیباکی و
نعره مبارزه اقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان بسبب
سکر شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که بهر که روی
همت خود آرم و نیروی عزیمت بر گمارم فی الحال مثل مور چه بد حال پامال توانم کرد اگرچه
رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق
تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت آن سرهنگی می نماید

وجز وجدان را دران بازنیست وغیر قلب سلیم را آنجا کارنی ✤ ع ✤ لذتی می نشناسی بخدا تا نچشی

افاده ۲ از جمله مؤیدات حسب بیانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تواند شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل والشرب باشد و مثل مگس بر نان وحلوای افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاءً لرضا الله جائیکه نه طمع ✤ حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساست و او را معشوقه ذات الجمال و الحسب المال بحسن اتفاق و یاوری نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده و آنوقت سر در رو ساعت ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاءً لرضا الله و خوفا من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاءً لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن و همچنین تواضع مفالیس فقرا و مساکین اذلاء در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت

درحق واقرار بخطا و نافهمی خود درحق علمائیکه بذکاوت بحر مشتهر و بقوت مناظره و مسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل بطولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف وقایع آتیه و استجابت ادعیه درحق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف وقایع منسوب اند و آما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیرابی خصوصاً در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب و گاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و بهمگی همت خود با و متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بوده او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود برآورده و لختی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود و کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله یسیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اصلا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست ❊❊❊

افادهٔ ۳ از جملهٔ مولیدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی

از مقبولان حق یا اعانت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی از غارمین و اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب و ازالهٔ عسرتی از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی که ازان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود گو که این سعی چندان بر نفس شاق نیامده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد ✻ **فائده** ✻ بر متفطن ماهر بفن حدیث پوشیده نماند که انچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب ثمرات جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود مجملش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدورها بشرط وطهامی شود و حب ایمانی بحسب مراتب خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است و الله اعلم **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افاده است ✻ **افاده** ✻ ۱ ✻ از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در رضاجوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبولهٔ موصلهٔ باسترضای او و جد و جهد در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد نه طلب مکالمه و مشاهده و نه حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقائق اشیا ندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و متمر برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فائز ترین ناس بسعادت مشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف و انکشاف حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبلهٔ همت و کعبهٔ عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه یا بمحض عنایات و جذبات وهبیه نصیبهٔ ایشان شود **بیت** فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب ✻ که حیف باشد و غیر این تمنای ✻ القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای

مولی والتیاد او کاری نیست واز بحر و بعدی که مخل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عارض
وحالات نفسانیه وملکات قلبیه که در راز دیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه واز فروع و
نتایج همین استغراق همت وفنای عزیمت است انقطاع علائق حسیه وبغضیه از ماسوی الله
لغیر وجه الله و انحصار استجلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن
از لوازم خوف وطمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن
عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
افواج غموم وهموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی وطمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهایم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او
تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر زیان و
بیل و مالی حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن
ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب **بیت** گفت پیغمبر
با آواز بلند * بر توکل زانوی اشتر ببند * **افاده ۲** از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر
بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از ان تفصیلش آنکه چنانکه
شخصی برای رضا جوئی منعم خود متحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و
تب و تاب غرع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که
محض برای رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را با نواع
نعم خود محظوظ ساخته و با لوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
کرده و مسند شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت

وافتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی
پشه بهیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی یا در رساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر
وهم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی از ان بدل او نخواهد رسید و اگر احیانا حرکتی که مشعر
باضطراب و مخبر از هیجان و تاب باشد از ان صادر شود هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
کشید و خود را السبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان و سبک مزاجان خواهد شمرد
همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را
از مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور
او هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات لبشداید و عدم
وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا
باید دانست و از اینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در شکر است و کاهی کار
او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلای
متوافره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا
دوام سرور و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه
نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات والا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی
از غبار و ذره بی مقدار است و پر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل
ولا یزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا بقضا چه آن
مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال
در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض
حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم
استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از دیاد بعضی

نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی ازان صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در
ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدرد وصاف ترا حکم نیست دم درکش ۞ که هرچه ساقی ما
ریخت عین الطاف است ۞ لهذا صاحب حسب یمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه کراسل
اکثر این کلمات بر گله و شکایات میباشد التذاذی نمی برد و حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال
این اشعار او را تاذی بهم میرسد **افاده ۳** از جمله آثار حسب یمانی عدم اعتنا است بریاضات
شاقه در مآکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از
مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصد انمی نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم
کمال او و از آثار حال اوست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته
بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از متعلقات
دین متین و متممات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در رته دل جاگرفته
و علاقه بآن در بیدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی
الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ
جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا
مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار
یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را مولای دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای
دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نسبت تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر ازان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و عبید
مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید
بلکه افتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی

می بخشند که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده میداند که همه اسباب عیش و عشرت و امتعه تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا باستدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امثال این احوال استدعا و طلب لذائذ و حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه ولذائذ جسمانیه اکثر احیان در معاملات حب یمانی که مطمح نظر شریع همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشند ولا اقل دروازه شکر که اعظم آثار حب یمانی است بر روی اهل یمان میکشود بنابرین کلام ربانی و آیات قرانی با باحت این لذائذ و ترک اعتراض بر اهل آن ناطق گردید یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا ۝ یٰاَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ ۔ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ **افادہ ۴** از جملہ آثار حب یمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب یمانی الفتی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی را بحدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور شد القصه باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است باظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال او ممتزج بافعال او میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال از زیادت قوت و کمال ترقی درباره احوال می بخشند و بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد دور از تقشف و مبرا از الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افادہ ۵** از جملہ آثار حب یمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل بنفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

منزلی یا ملنی وتحمل مشاق در خدمت خلق الله وتحمل ایذا در تربیت ایشان وامثال این را از امور مخالطت
مع الناس عزلت وفرار از خلق وسکونت براری وفیافی وشغل اوقات باذکار ومراقبات ترجیح می
دهد بچه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده ومکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای
حق جل وعلا مداخلی زیاده از امور ثانیه است وصاحب این حسب بهیچ کمال را هم سنگ اسباب جلب
رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده ۶** از عمده ترین مآثار حب ایمانی وافضل ترین لوازم آن حقیقت
تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ
فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
ودر حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا وَمُشِيرًا اِلٰى قَلْبِهِ اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
امور رضاره متفاوتست در کمال ونقصان وکسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است
قولش مخالف وجدان وبرهان است وکلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
شخصیکه اعتقاد بمضرت امور رضاره میدارد با نفس او بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه
از اذعان که ضعف مراتب وست حاصل است واین را بمحض اذعان عقلی می نامند وشخصی دیگر که او را
اذعان بمضرت آن امور رضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را ممانعت در ملابست آن امور رضاره
تواند کرد اگرچه مقتضای میل آن امور رضاره وميل بملابست او در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان
بمضرت او بآن مقاومت می نماید واو را نمی گذارد که جوارح واعضا را باثار خبث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی واین را باذعان فعالی مسمی باید
ساخت وشخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور رضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور
رضاره رو بروی او حاضر می شود واو را وهمی بوصول اثران امور منفس خبث دمیرسد یا تقریبی پیش می
آید که باعث اقدام این شخص بآن امور رضاره باشد بر آینه در باطن این شخص از آن خوفی وانجامی پدید
می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد وچشمان او بی رونق میگردد و
استرخای در اعصاب واستشنجی در اعضا بظهور میرسد واین را باذعان قلبی ملعب باید ساخت پس همین

مراتب ثلثهٔ اذعانیه را بالنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل نشئه بکفار در زی و لباس و تعبد با عیاد انها و مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در زمرهٔ
بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبهٔ اولی از اذعان حین ایمان است که بدون آن اذعان
نجات از درکات نیران متصور نیست * و مرتبهٔ ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی
ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده بالنفس بهیمیه است و روح آن بهمان
مرتبهٔ اسبت از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بالنفس و شیطان تواند کرد * و مرتبهٔ
ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بالنسبت ممنوعات
شرعیه است * و روح ان همون از عالمست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است
امیدست نمونه‌ئی از آثار صاحب این مقام و بهر صاحب جدان سلیم و ذهن مستقیم که مبصر بصیرت
خود در ان امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره از این امور کثیره تواند کرد * *

هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است *

افاده ۱ * چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد
و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک آثار و انوار خود مجلی و مزین
میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظهٔ تفرد آن ذات با برکات بایجاد
جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جملهٔ آن تربیت این ذرهٔ بی مقدار
و مشتی از غبار بالوان نعم حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی
که خلاصهٔ ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتا که جمیع امتعه و اقمشهٔ خود را از مملوکات
خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خودی چند معدود کرده انتفاع از مزخرفات
دنیویه و اسباب زندگانی بر میگیرد و حتا که اعضا و قوای خود را طاعات و عبادات خود را هم از آن
خود ندانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را میش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار دهد و بربوبیت رب الارباب صدر او منشرح گردد

کہ رَضِیْنَا بِاللّٰہِ رَبًّا رمزیست ازین مقام بر تحمل مشاق شرعیہ سینہ او وسعتی میگیرد کہ وَبِالْاِسْلَامِ
دِیْنًا وھکذا افمن شرح اللّٰہ صدرہ للاسلام ایمائیست باین کلام ر در اتباع سنت لذتی مر
یابد کہ وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا بیانبست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاھَدُوْا فِیْنَا
لَنَھْدِیَنَّھُمْ سُبُلَنَا وَاَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَھُوَ حَسْبُہٗ وَاِنْ
تَشْکُرُوْا یَرْضَہُ لَکُمْ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰہَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
آثار محبت حق جل و علا ہویدا میگردد و انوار رضامندی او کہ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ
لِلْاِسْلَامِ فَھُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّہٖ اشارتیست بآن جلوہ گر میشود و او را در کنف ولایت
خود گرفتہ و زیر سایہ کفالت تربیت خود آوردہ جارحہ تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد القصہ
او را اتصالی بہ حظیرۃ القدس و تلقی از منبع تکوینات و تشریعات چہ در علوم عقلیہ و چہ در عوارض
قلبیہ بدست می آید تفصیل این اجمال آنکہ اہل تشریع روحانی در باطن انسانی دو قوۃ ادراک کردہ
اند یکی قوۃ دراکہ آلہ دریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیای شہادیہ یا غیبیہ را دریافت
می توان کرد و آنرا مسمی بعقل میکنند و دیگر قوۃ عازمہ کہ حامل سائر کیفیات نفسانیہ سوای علوم
و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراہیت و عزم و شوق و امثال
آن است او را القلب ملقب میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیہی است چہ ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت
آن غیر است و نفس شجاعت دیگر کہ بسا عالم بمفہوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب و دور سباب
تحصیل او ست کہ مبارزت رہ زنی بلکہ مقاومت سارقی از و صورت نبندد و بسا دلیر بر دل است کہ در عرصہ
جولی متوحد و در معرکہ آرائی متفرد است کہ تحصیل مفہوم شجاعت و تمیز آن از سائر کیفیات نفسانیہ
از و متعسر بل متعذر می نماید و ہمچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست یا شیر زیان و مثل ذعاف
بہ مضرت امور ضارہ معاشا یا معادا امری دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیہ کہ از آثار آن زردی
رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و تشنج خای اعصاب و تعطل اعضا است امری دیگر است چہ ہمان امر مخوف
را شجاع و جبان ہر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد کہ بر شجاع عشر عشیر آن نہ ہمچنین در

وراد راک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تاب و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه + چون این مقدمه مهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعضی اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشانرا بانیمقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت و کیل مطلق از جانب ادراک بروهویدا میکنند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری لبرانجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه او را تر غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من لها الی آخرها روبرو او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسایل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه درمی یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه مثلا بر اشیای مقدره الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرائتی میابد و داعیه و غزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و لیکن او را درنمی یابد و به نسبت اشیای غیر مقدره الوقوع یا اشیائیکه بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استنکافی بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی و وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع

آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب از دل او فوارهٔ صفت
می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق اب لال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد گوکه بر امور یکه باعث
مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
مستجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گوکه مندوبیت و ممنوعیت آن افعال
را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی
پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص دل او تقذری و نفرتی هویدا میگردد گوکه
امر حلیت و حرمت در ظاهر حال بالعکس می نماید و لیکن است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمی
شود و در سبب حادث این هواجس قلبیه متحیر می ماند و این قسم اشخاص را شهداء حواریین در شرع ملقب
میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر
گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل انتقام اعداء و مواسات احبه جز دعا ازین کبر اصورت نبندد و بعضی اهل خدمات از قطاب
و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که
دعائیکه بعد از انکشاف مدعو له یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب
الاجابت است چه آن دعا هم از جملهٔ کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی
در ابطال آن امر مدعو له شده در مقابلهٔ این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی
در تحصیل آن امر مدعو له و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل
این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید با جمله آئمهٔ این طریق و اکابر این فریق در
زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند
پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **افاده ۲** و اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی
است که بعضی از رجال مذکور بران کمال می باشند و حب ایمانی پرده خفا از روی آن مقام دلکشا دور
میکنند و انوار و آثار آن بصدد تابش و رونق ظهور می نماید تصویر آنکه چنانکه افراد انسانی با عتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی بی الاستعداد و بعضی جید الاستعداد
و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان
میباشند اگرچه گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصد رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار
و ممارست سواری و نکاری نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد
و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال میکوشد و کارآزمایان پیکار را با کراوضاع و اطوار ایشان را
در رزی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک
سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری از ته دل دوست میدارد و هر چیز را
که از ملابسات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب
باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله متعلقه بحرب در ته دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میدارد
و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن ضعف قلب و از
اوضاع آنها و در زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را
بکمال میرساند و هر صناعتی که بکلی از این امر مبرا باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او
استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب او را بدست نیاید و استاد
شفیق او را تعلیم قوانین حرب ننماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و مشتت البال
زندگی خود را بصد پیچ و تاب میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه شب تا بال و پراگندگی حال از
خود ریخته و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر
میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل
قوالب شجاعت نیست و لیکن باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا
تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوشش
شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات

ومجالست اساتذه وحضور معارک ممکن نیست پس ناچار باضطرار خود بخود وطلب آلات وتحصل اساتذه واستقرای
معارک خواهد نمود وبعد از حصول این امور ملکه قلبیه او بصدمه آلات ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و
امثال ان در امر محاربت ومبارزت طریقه ممانلت ومساوات با او نخواهد پیمود وبعضی دیگر بر صفائی
لوح جبلت وطهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشانرا مربی مشفق بدست آید بقدر
قوت وتربیت وتعلیم وستاد وموافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت وکمال استاد بطریق
انعکاس در وی جلوه گر خواهد شد وشخصی دیگر کرنسوان فطرت ومخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار
اساتذه فن بانواع تربیت وتادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود وهرگز گاهی مبارزت وملایق محاربت
نخواهد شد واز تمام شاه نامه غیر از بیت منیژه منم دخت افراسیاب ✦ برهنه تنم را ندید آفتاب ✦ یاد نخواهد
گرفت ✦ همچنین افراد انسانی بنسبت فیض ربانی ونور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است وحقیقتش بدایت
افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما برسبیل قرب حضرت حق وتحصیل رضای آن جواد مطلق واجتناب
از عقائد وافعال واخلاق مضره معاش ومعاد وبراقامت نظام صالح در تدبیر منزل ومدینه بیش نیست
در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشانرا بایمان حقیقی ملحق
میسازیم وچون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرایع تفصیلیه منشرح میگردد وآن معنی
قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بتوفیه عنایت الهیه
در ازل لازال فروخته شده بود محیط میگردد ونور بسیط او را همرنگ خود میسازد وآب وتابی بس عجیب و
غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی ونور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال وبالا رونق یافته
است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت خبرشناسان ملک وملکوت را خیره میسازد واز نهاد شهسواران میادین
کمالات وسیاحان بحور احوال ومقامات ندای هُوَ سَیِّدُنَا وَاَعْتَقَ سَیِّدُنَا سر بر میزند این قسم ارباب
کمال از بیان شرع صدیقین میگویند براهل کاوفطانت دارباب تحدس وگیاست که بلطافت ذهن
وصفائی قریحه بمغز این کلام وخلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقلد انبیا
میباشد ومن وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب بست رضا وکراهیت حضرت حق در افعال

واقوال مخصوصه وصحت وبطلان در عقائد خاصه ومحمودیت ومذمومیت در اخلاق وملکات شخصیه
وصلاح وفساد ونظام واجب الحفظ در وقائع ومعاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلا
بشهادت قلب خوب دمیداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی وفلان
عقیده خاصه حق است یا باطل وفلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم وفلان معامله خاصه که فیما بین
اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو دجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خوب خصوصا
ودیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما وعلم کر بوجه اول حاصل شده تحقیقی است وثانی تقلیدی
واگر زکی العقل است پس نور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس کر برای تربیت نوع
انسان عموما متعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور والاعصار
محفوظ می ماند واستنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میرسد
بوساطت نور جبلی وبوساطت انبیا علیهم الصلوة والسلام مثلا بشهادت قلب خوب دمیداند که هر فعلیکه
چنین چنان باشد ومترتب فلان چیز ومثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی وهر
عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات در آسمای الهیه یا دال بر فلان وقائع واز
فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است ودر تربیت نوع انسان معاشا ومعادا
دخلی میدارد وهر عقیده که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسما وصفات یا به فلان وقائع یا
ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشا ومعادا بکار نمی آید
وتعلیم وتعلم آن فضولی می نماید وهر خلقی وملکه که منتج فلان نتایج باشد در تحصیل آن بفلان فلان امور
حاجت افتد محمود است والا مذموم وهر معاملتی ورسمی وسیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول وموافق نظام اتم است والا واجب الرد ومخالف نظام پس در کلیات شریعت وحکم احکام
ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت وهم استاذ انبیا هم ونیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی
کر آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند وبعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند

پس فرق درمابین این کرام وانبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت سلطان و اشباع حکم
ومبعوثیت الی الامم است ولیس فی نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت اخوان صغار باخوان کبار یا نسبت ابنای
کبار بآبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقهٔ نبوت است ومن وجه علاقهٔ اخوت والیشان احق
الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان نشود و گو که جهلهٔ اهل ملت پاس
ایشانرا مسلم ندارند وهمین معنی امامت وصایت تعبیر میکنند وعلم ایشان اگر بعینه علم انبیاست
لیکن بوجی ظاهری متلقی نشده بحکمت مینامند وعنایتی وولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف
شده وایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ
مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ
عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ
وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَاذْکُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی
الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان همین معامله است وبسبب همین اجتباو اصطفا رضای حق در
رضای ایشان مندرج شده واتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده وسخط حق باسخط ایشان
تلازمی وتلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت ولایت وبرتوه ازان عظمت وعزت نصیبهٔ این حکام
ربانیین ووراث انبیا ومرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند واین تسمیت
ممزوجه بذکای عقل اگر از لوازم آن حکمت وجاهت است جناب سید الحکما وسید العلما اعنی الشیخ
ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند ونیز باید دانست که قرب لوجود وهبی محض وجبلی بحت است
که کسب واکتساب وحدوث وتجدد دران راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت
موئیدات واسباب آن تدریجا متحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با به الامتیاز
او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر وبهیمه
هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از بهیمه میباشد وبعد از مرور دهور

از آن امر مستور بسبب قوت علوم و ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان
عنایت ایزدی که در ازل لا زال درباره صاحب این کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات و هر
مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقاید حقه و اخلاق محموده و معاملات و
رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم
فاسده بوقایع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد لهذا او را به محافظتی مثل محافظت انبیا
که مسمی بعصمت است فائز میکنند تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق
صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق
فتور و خللی در قوای بهیمیه و راه مییابد و بسبب همین فتور بسوی قبایح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب
ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر
ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان
مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقذری به نسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان روخواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه مر انجاس
و الواث را و اگر احیانا از ایشان بطریق خطا و نسیان غیبت و میلان بسوی قبایح مذکوره واقع
خواهد شد هر آئینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز
خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذو الجلال
و انهماک در مقام فنا و بقا معارف و انکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزائم
مختلفه فائز میشوند و بسبب همین فنای اراده و انطماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق
مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیبی از باب قرب النوافل است و بعضی اهل
کمال بسبب نوع جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و منزه میدارند
و اگر احیانا از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را
گرفته بمعاملات عجیبه و وقایع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد کما قال وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا

لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِيْنَ ۝ حکایت ہمین معاملہ است واین حفظ نصیبہ انبیا وحکما است وہمین را عصمت می
نامند ندانی کہ اثبات وحی باطن و حکمت و وجاہت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت واز جنس
اختراع بدعت است چہ بسیارے ازین امور در احادیث رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام در مناقب
صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست واگر خوف ملال سبب تطویل کلام
نمی شد پارہ ازان احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد و ندانی کہ ارباب این کمال از عالم منقطع
شدہ اند و قرب لوجود از روی زمین منطمس گردیدہ بلکہ مادام کہ ابلق خوش خرام نور و ظلام در تگ و
پوی است عرصہ وجود جولان گاہ شہسواران میادین جمال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی
بکمال صاحب کمال کہ منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمانہ نبوت منقطع گردیدہ چنانکہ حصول
علم قطعی بحکمی از احکام شرعیہ در مسائل غیر منصوصہ بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست
حالانکہ امر استنباط مستنبطین و اجتہاد مجتہدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوہ گر شدہ کہ عشر
عشیر آن در زمانہ صحابہ بوقوع نیامدہ بود واز لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال
تفصیلش آنکہ چون آن عنایت ازلیہ در بدو فطرت بلا استحقاق واکتساب بدون واسطہ وحجاب این صاحب
کمال را از زمرہ مقبولان قرار دادہ و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن
مقبول گردیدہ پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن
مقبول سر بر میزند و در رتہ دل بآن چیز علاقہ بہم میرساند باچیز یرا از امور یکہ بسبب مصادفت آن امر
ہمان نور جلی او ظہور کردہ واسطہ تربیت او می انگارد ہمان عنایت ازلیہ آن علاقہ را بنوعی از انواع
تدبیرات بہم میزند و آن خیال را از ہم می پاشد واز جملہ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است کہ اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰى جِبْرِيْلَ اِنِّيْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَيُحِبُّهٗ
جِبْرِيْلُ ثُمَّ يُنَادِيْ فِي السَّمَآءِ اِلَى اَنْ قَالَ حَتّٰى يُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِي الْاَرْضِ
اشارتیست باین معنی وحقیقت این قبولیت انعکاس وجاہت این صاحب کمال است در آئینہ قلوب

صافیه سلیمه بتفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که
بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بجوارح و اعضای ظاهره هویدا
میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت
حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه در وقوع آن در حظیرة تقدس مقدر شده البته اکثر صلحا از اقبل
از وقوع در منام باور معاما می بینند و لااقل رغبتی بسوی وقوع آن یا همتی در جمع اسباب آن در خود
میابند پس چون این صاحب کمال نزدیک مسنم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس مستحکم کرده
و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود پس
هر که از صلحا او را می بیند یا او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دوست
میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد بلکه بر او ضلع و اطوار او شیفته و فریفته می
شود گو که همان او ضلع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح او دنی التفاتی
نمی نمایند ندانی که مقصود از این کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد
شده که اَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللّٰهِ عَلَى الْاَرْضِ و پر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب
مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی در یابی
که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای اوست ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ
شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و
نشان شقاوت اوست که لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ شارحی باین
معنی رفته **افاده ۳** + و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات
شرعیه و در اقامت اشباح و منطان حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات
تربیت نوع انسانی عموما این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و تبعیت ایشان
ظلی از ان مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را در عرف قوم مفهمین می
نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره

مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افادہ ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ
است در الفاظ غافلین و ازالہ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برہان
و جامع السیف و السنان کہ بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مستحق میگردد
و این مقام بالذات مقام انبیای اولوالعزم است و بعضی از کبار بہ تبعیت آن اولوالایدی والابصار
بطفیلی ازین مقام و پرتوہ ازین افتخار بہرہ ور می شوند کہ ایشانرا در عرف قوم حجج اللہ میخوانند و این
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند **افادہ ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام
مقام ریاست ادوار و اطوار است بیانش آنکہ چنانکہ در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوہ واقع میشود و عنایت یزدانی کہ بسوی افراد انسان
عموماً مبذول است در ہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکہ در مقام نیابت عن اللہ در
تربیت نوع انسانی قائم شدہ باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ بکمال خود میرسد
لطف جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیہ سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوہ تربیت معاشیہ بروی
کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کاملہ بنی آدم را متوجہ می سازد کہ در آیہ کریمہ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ +
بیان ہمین سر واقع شدہ مثلاً از زمان حضرت آدم صفی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام تا زمان حضرت
ادریس فیض رسانی در ہدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت
و طحن و عجن و خبز و طبخ سایر اطعمہ و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید
از زمان حضرت ادریس لتعلم مکاسب دقیقہ و علوم عمیقہ مثل خیاطت و کتابت و حداوت و صیاغت و امثال
آن از صنایع لطیفہ و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیہ و اجرام علویہ کہ خلاصہ طب و نجوم است بروی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین دل تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت و عدالت
و جمع عساکر و جنود و رؤس و ہمچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان ہم ادوار و اطوار متبدل
میشود و ارباب کمالات کہ در دورہ از ادوار بکمال خود میرسند علومی کہ مناسب دورہ ایشانست

در قلوب ایشان می ریزند و ایشانرا در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال
خود میرسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلا دوره اولی از ادوار
این امت دوره فقها بود و بعد ازان دوره اهل کلام رو نمود و بعد ازان دوره صوفیه ظهور فرمود
و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق بفیض رحمان دران جزوی از زمان مستحق باشد
بوجود برکت آمود و هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت
رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام بعضی کرام
از اتباع او می بخشند که ایشانرا بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت مآل دوره
سابقه و هدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند
اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند و معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند
یا سلسله تربیت ایشان باو می رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین
دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند
ثانیا در قلب این بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از
قلب آن امام سر برزده همچنین همان عزم ثانیا از قلب این بزرگواران سر برمیزند **فائده** + ۱۰۱ از
بسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را بحر ظلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
رسائی نه باوجودیکه امثال این کابرکه باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع
و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه باشاره اجمالیه اکتفا کرده بتفصیل آن نپرداخته بر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز اکتفا باین مقامات بلکه بتحقیق سائر کمالات بدون حصول آن مآثر و وصول بآن مفاخر صورت

نه بندد پس جد وجهد در تبیین آن اسرار کمنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید **فرد** در نیابد بحال
پختگان هیچ خام ✤ پس سخن کوتاه باید والسلام ✤ آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس
عجیبه و منتج نتایج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق
و اجتبای جواد مطلق را حدی و پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند ✤ صدر ولایت
شود بنده که سلطان خرید ✤ **فائده ۲** ندانی که درمیان راه ولایت و راه نبوت بتباین است
حتا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات
ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل از حالات
عشقیه مانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی
المناقب و المفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا
و المرسلین علیه افضل الصلوة و التسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و
نیازی و استغنای و نازی که فیما بین گذشته رنگ فزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و
نوری از آن سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمنابه آب
شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات
و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در راه ولایت کشان
کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن
هیجان عشق باصرافت و محویت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید ✤ القصه حب ایمانی
را مثل آساس بنای سلوک بلک مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات
او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد
بنا علیه از بسکه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان

عموما مبعوث اند لابد بسوی ہمین حب ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راہ مضبوط
و مبین ساختند و برایضاح طرق حب یمانی اکتفا فرمودند و بہ بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات
او و تعین طرق تحصیل او التفات نہ نمودند مگر باشارات دقیقہ و لطیفہ و چون اولیای کبار از اصحاب
طرق کرامت در فن باطن شریعت حاصل کردہ و اجتہاد در قواعد اصلاح قلب کہ خلاصہ دین متین
است بہم رسانیدہ بودند چون حب یمانی را از متواترات دینیہ دانستند و طرق تحصیل او را در جمہور
اہل ملت مضبوط یافتند حتا کہ ہر عامی از عوام اہل ملت کہ در زمان برکت نشان ایشان بود البتہ
انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر
ذمہ خود فرض عین دانست حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و منافات او را از بدیہیات شمرد
بنا علیہ حب یمانی و لوازم او را مفروغ عنہ و انستہ و در ازمان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشتہ روی
ہمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و در این امر سعی بلیغ
بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اہل اسلام رسانیدند و باین سبب جاہی عظیمہ و عزت فخیمہ در بارگاہ
رب العالمین یافتند شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ پس بعد ازی انقراض
زمان ایشان جماعہ از اغبیا و زمرہ از سفہا بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلَوٰةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ بر حال مآل ایشان منطبق گردیدہ طریق تحصیل حب یمانی را بر باد
دادہ در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکہ این محض خیال باطل و طلب محال است چہ
اَمْ لَمْ تَكُنْ جَاهِدْ خبر است مأثور وَثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشہور کہ عارف بلند
سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروہ در مآل فحص میدہد جائیکہ می فرماید بیت تقلید دو سہ
مقلد بی معنی + بدنام کند رہ جوانمرد ازا + و این معنی را بسوی ذہن مستمعین بمثال واضح تقریب باید
کرد متلا عنایت یزدانی و فیض رحمانی کہ بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات
چنین اقتضا فرمود کہ پارہ از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات کہ در ہدایت افراد انسان و در
نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی و تاثیری

عظیم مید است بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن ببیان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح وبسط
او بسوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو وجه میتواند
شد یکی آنکه امور یکه در اصلاح معاش و معاد تاثیری دارد در نجات و رفع درجات دخلی می نماید
تعلم همان امور را قبله همت خود کرده بکتاب و سنت متوجه شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امتثال
احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد
در اتمام این امور مبین از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت مشارع صلوات الله علیه همین را با وضح بیان بتفصیل فرمود و مبادی و طرق
تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا التصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تعیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث فقیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسان
که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور
نیست بلکه انچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس دعوت آنجناب حجت و برهان
و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقلقات
تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منصب امامت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این
کتاب و سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از ان
افاز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقہ بسعی اساتذہ فنون عربیہ دائمہ اجتہاد و دانشمندان کلام و ارباب تہذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیہ بر روی کار آمد و این ہا کار بر سبب ہمین سعی در زمرہ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیلہ بکار بردند تا انیکہ علوم دقیقہ طویلہ الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان بی معنی کہ رجب جاہت و طلب ریاست مجبول بود بر روی کار آمدند پس ہمین قیل و قال و مکابرہ و جدال را فضل و کمال پنداشتہ و کتاب و سنت را پس پشت خود انداختہ ہمہ عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصل بر باد دادند و راہ فلسفہ و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جہان فانی حاصل نکردند و بآخر غبن خیبت و خسران در گور ننگ خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَعَاذَنَا اللَّهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَالِ أُولَئِكَ الْجَاهِلِينَ ✦ **باب دوم** در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل ✦ و آن مشتمل بر یک مقدمہ و چہار فصل و یک خاتمہ ہست **مقدمہ** و آن مشتمل بر یک فایدہ ہست **فایدہ** ✦۱✦ از کار و اشغال و مراقبات و مقامات کہ اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کردہ تحریر فرمودہ اند بسا بیسا شد کہ سالکان را ہمان امور پیش می آیند و بہمان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیدہ اند فما آن عنایات و برکات کہ درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید شمہ ازان بمشام آنہا نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد ہر چند مساوات ہمہ اہل کمال در ظہور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال ہر یک ظہورش بیابد و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفکر امری کہ مانع ازان گردیدہ ضرور است تا تدبیر ازالہ آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظہور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملابست بدعات و ملوث ذمایل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات در اعمال شرعیہ بوضعی کہ مقصود شارع است و بافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیہ ایشان

لہذا این باب را بر چہار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
و آن مشتمل بر سہ ہدایت است **ہدایت اولی** در ذکر بدعاتیکہ سبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی
شعار متشبہین بہ صوفیہ کبار قدس اللہ اسرارہم در عوام اہل اسلام انتشار یافتہ و آن مشتمل بر دو تمہید و شش
افادہ است **تمہید ۱** کشف و شہود کہ از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک میان
کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست
و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث ردو اوپس صرف آن کشف و شہود را کمالیکہ مطلوب از انسان
است و السنتہ خطای محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است کہ وسیلہ و طریقہ کمال مطلوب است
پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الہی و مراد از معرفت الہی این معرفت مجمل است کہ
ہر کس و ناکس بآن آگاہ است یعنی اللہ بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات و بزرگتر از حیات تمام احیا
است و علم او بزرگتر از علم ہمہ علماست و علی ہذا القیاس چہ این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی
ناقص حکم عنقا میگرفت ہر چند این قدر معرفت ہم مفید باشد و نہ مراد معرفت حقیقت ذات و صفات
اوست کہ در کہ انسان بالکل محیط آن گردد کہ این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کما ینبغی
بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا ہیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چہ جای آنکہ بانتہایش رسد
اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است
کہ خدا یتعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بہمان
معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاہ الہی بہم میرسد و آنرا کہ آن معرفت بدون عزت و
اعتبار حاصل شدہ مثل حکما پس آن معرفت علمی است نہ معرفت غیبی و انسان کامل سبب این عزت
و اعتبار مثل خدمت گاری یا خواصی میشود کہ در نظر آقا و بادشاہ معزز و معتبر گشتہ و آثار عزت و
اعتباری ہویدا گردیدہ مثلا امانات سپردوی میشود و مامور بر سانیدن آن بعض رعایا و
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او بحل اعتبار و پایہ راستی میرسد و سفارش او در
حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود

همان ست انسان کامل و باوجود اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای
آن ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی
را منحصر در همین طریقهٔ مقرره سلوک نه پندارند بلکه راههای هم بسیار ست منجملهٔ آنها این هم یکطریق
اوست نیز مقبول ست این طریقهٔ مقرره منوطه بمطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب این
طریقه ست بظاهر کتاب و سنت ✦ **تمهید ۲** از عمدهٔ مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند
که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام آنرا طریق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعهٔ شرک
آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا میکنند حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان
معامله کند هر که قابل قتل ست او را بکشد و هر که لائق تعزیر ست تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و
اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان
نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبایح انکار دارد اگر احیانا ناگاه هدایت کسی از آنها در ملاقات خود
با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد والا ترک نماید یا
پیر اموال دنگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خیر است جل شانه ✦ **بیت** ✦
نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ✦ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ✦ **افاده ۱**
از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی مقبولین هم
گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع
این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک
نیست اگر از کسی سر بزده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه ✦
هرگز ا نیست ادب لائق صحبت نبود ✦ مثلا شخصی گفته که خدایا بجز مهره خریده ام آب یک خرمهره
در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح یاب او گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند
مدعا درست لیکن تعبیر بیجا ست اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شدم
خوب میبود همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان

بلک کمترین بندگان بادشاه بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام
داند و هر دم در هر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور
کلمات بی ادبانه گردد **افاده ۲** از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و
باقوال اکابر طریقت بسته گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که یگمان اتحاد خود با خدا از آن
لذتهای نفسانی برمیدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف حقائق
می پندارند ولا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را بلا طائل محض صرف می نمایند پیشوای
ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بآن امر نفرموده و هرگز لب ببیان آن نگشوده پس ما را ازان چه
سود اگر امری کارآمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَؤُوفٌ رَحِيمٌ شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که ما را غرضی بان متعلق نیست چونکه
بسبب رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست
که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفات آن باید کرد
که چنانکه صفات عین حق است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات
اند و نه غیر ان بلکه مظاهر آن پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر اقتضای
حکمت آلهیه باوجود استغناء در مظاهر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود
اکابر طریقت است که ملاحده وقت اقوال آن بزرگوار را بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه
تحریف و تلبیس پیموده اند پس اینقدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف
کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوة
والسلام **افاده ۳** از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل اسلام اشتهار یافته قیل و
قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقاعد اسلامیه و اوکد
واجبات شرعیه است و از بسکه مسئله تقدیر با مبحث تکلیف یک گونه در بادی نظر تعارضی میدارد
بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس لابد

بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج
که عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئله است نه روند لیکن از بسکه درین جزوی از زمان بسبب
اختلاط رفضه منکرین تقدیر و بسبب اختلاط ملاحده منکرین تکلیف که تشریع را معارض تقدیر فهمیده
و بمسئله تقدیر تمسک نموده در ابطال شرائع جد و جهدی نمایند لابد بحکم الضرورات تبیح المحظورات
اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این مسئله ضرور افتاد و معهذا مقصود در این کتاب باتمام همان ایمان
اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مومنین غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه و
ملحدین کرده شد + پس میگوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکنات ایشان و علوم
و ارادات ایشان و سائر نعوت و اوصاف ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت حق
و تکوین آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی
افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل ابتر حکمتی
است خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق بشرح و تفصیل احاطه نتواند کرد اما این قدر معلوم است که آن
حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه
این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع چوب مختوی است بعضی ازان قابل سوختنی
است و بعضی ازان قابل ساختن آنچنان های آشامیدنی است و انچه قابل سوختنی است آن هم تفاوت
بیشمار دارد مثلا بعضی در وقت تر شدن درخت آنچنان پاره های ناکاره سبک خواهد ماند که در
ابتدای افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول نفیر و زود بعضی آنچنان گره های سخت
خواهد برآمد که وقت تیز تر شدن زبانه آتش باید اندخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت
بکار می آید که بعضی را چوب کری میسازند و پاره را تخته می نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تخته
سقف خلوت خانه خاص بادشاهی است و بعضی قدمچه پائخانه زندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست
که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از
دست صانع هوشیار بجهت ناکارگی افتاده پامال خزان راه گشته و به همین امثله اختلافات استعدادات

را که بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصرا ادا فرموده آه آه ازین تفاوت راه دو آهن پاره
از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آینه شاه اگرچه بتساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امر لیست بس یسیر و کار لیست
بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات
فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت
از جامعیت جمیع صفات کمال است بروی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل
جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز
عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است
پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده میفرمود هر آینه صفت حکومت بروز و جهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود یا نمی بینی که کارخانه
مملکت بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر
است کما قال الله تعالی ان الله لغنی عن العالمین اشارتست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای
ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرعی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در
کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از
کمالات او معدود نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار
میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه باوجود استغنا از مظاهر
اقتضای ظهور می فرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ
سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد

ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی
الاستعداد در اصلاح دارین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت دارین معاش
و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان از
لطف وجود هست و قدرت حضرت حق وجود آنجواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه
حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه
ایست بس وسیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود
هرآینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید **بیت** در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است ✣ دوزخ کرا بسوزد
گر بولهب نباشد ✣ باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات
ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار ممترد دین و عصاة مصرین طریق الزام
و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در
ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده
مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم و دیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و
اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که
این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و
چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سائر احکام شرعیه صراحة از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانرا لازم
است که چنانکه سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه
خود را بخود نسبت کند و دریافت همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه بتوبیخ و سرزنش
کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت در و نهاده اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا ارادهٔ
او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد
ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس سببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال هم

۲۱۲۳۶

رسند و قتیکه ثابت شد که **بیت** هر یکی را بهر کاری ساختند ۞ میل او را در دلش انداختند ۞
پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد
و حدود چیست پس میگویم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا
واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را بعضی موجودات
مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو
چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباط
خاص ایجاد فرموده که سبب همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید
کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس و ذوات الارواح صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
اند لیکن در میان آن افعال و در میان آن ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود الیقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعثت رسل و
انزال کتب و امثالهما علاقه سببیت مستحکم گردانیده مثلا میتوان گفت که ارادهٔ امور مامور بها در دل مطیعین
سبب هدایت ها و در تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا ارادهٔ بت پرستی یا ارادهٔ زنا و شرب خمر سبب خوف جهاد
و اقامت حدود و مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه
است اما مجازات بر صرف استعداد کما من تمی تواند شد سبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرامیرسد
که از بدی خود انکار کند و نیک را بر خود داند و عقاب و ثواب نیک را بلا وجه خلاف عدل و ظلم
شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین است که گاهی
بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالاقتدار رفیق مخلص خود
را میداند که بلاشبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و
در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه اگرگ را بپرورد و بالیقین میداند که جبلتش حمله
کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد

نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پرا زخشم خواهد شد که بجز قتل سزا ایش تجویز نخواهد کرد
و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات
یک گونه تصور باید کرد هر چند استعدادات از این قبیل قطمیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش ✣ بحر بخشایش نمی آید بجوش ✣ **افاده ۴** از جمله بدعات
مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا اشتهار یافته
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب وسیله راه خدا تعالی
است قال الله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْٓا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوْا
فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید
در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح نجات چیز مقرر فرموده ایمان تقوی
و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را
میدانند پس تا لاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضروریست و سنة الله بر همین
منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس میباید که مرشد کسی اگیرد که بوجهی مخالف شرع
شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و
هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع
شریف را داند و بالاصاله متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ ✣ یعنی
اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای
رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده منفعت

کراز مرشد حاصل میشود بهزار ها مراتب بهتر از تمامی دنیا است ومحبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا ورسول درجنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همه محبتها وحقوق محبت وحق خدا تعالی است درجنب محبت وحق او سبحانه هیچ محبتی وحقی را بخیال آوردن محجوبی ازوی تعالی شانه ومحرومی از عنایات اوست واگر بعد عقد بیعت بامرشد طالب حق را امری منکر دران مرشد واضح گردد دل او را ناصح شود ودعا برای او بجناب ایزدی کند واگر باز نیاید وآن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی خلع کرده او را مرشد وپیر خود نداند واگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته اتباعش را دران کار حرام انگاشته سعی ظاهری وباطنی در نجات وی ازان بلیه کماینبغی بجا آرد **افاده ۵** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبول اهل است هرچند آن بدعات بیشمار است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارات قبور آنها است از جوانب واقطار زمین به کشیدن متاعب ومصائب سفار ومقاسات آلام لیل ونهار واین سفار هم باوجود یکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند بظلمات شرک میکشد وبوادی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را بر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند وصورت احرام ومحرمان شنیده یا نشنیده بعینها یا بمثلها بر خود می بندند وعلاوه بران قیود زائده واهیه خود آن مسافران بدانجام در سفر وتمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن بر عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لازم بدیهه خواص عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند ** وآز انجمله استمداد واستعانت از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا والتجا داد شرک میدهند ودر افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در آنجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان

منظور است که باراده استفاضه فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند
اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت حسی است که حبیب را بر حبیب می رساند و ایشان را آنچنان
انعامات الهیه معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیاء و زندگان را کمتر نصیب میشود بنا
علیه آنها را احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب بنسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی
که احیای این عالم را حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق
میبود و در مجاورت مزارات مدعا حاصل می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس معلوم اضح گردید که عادت الله در تربیت و ارشاد خلق برهمین
منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده کرکشود کار
از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را
لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ
مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر ما دامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من
گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ
تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ یعنی گذاشته ام در شما دو چیز ما دامیکه
هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع
از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
مثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود
و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت علیا
پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشان را

قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار ارواح امری مغیب است بسا که شیطانی حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده انچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است ازان چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت هم بنا بر شناسنده صورت و صوت ایشان میباید و هر که شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القای در قلب در وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنا بر لغزانیدن وی از جاده حق کفایت میکند و احیانا بعضی سفیها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت سفر بعیده کردن البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جواب آنکه این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایهٔ ایمان و خوف از دست رفتن اصل سرمایهٔ کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها + و ازان جمله است که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بلاشبه حرام است و لعنت بر این کار در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان از مقاصد هم می پندارند معاذ الله من ذلک و حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه از آنها جدا می شود زیاده تر ازانها ایمان بیان به مجرد دعا آنوقت برباد میرود بلک اگر جهل عذر نباشد پس صاف کافر شوند آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرده و صرف استحلال حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده ٦** ازجمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام بلک جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون و اوهام خود را دران دخل دادند و خلف آنها تابع سلف خود شده دریں امور تجدید و تحدید نمودند و قاعده هر که آمد برآن مزید کرد آداب و اعمال ساختند آن اصل

محمود مخفی و محجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج گشت و آن فروع
در خبث خود متفاوت الحال اند از ندای آنها تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه ترکش متعذر شده
و التزام مالا یلزم درین امور منزعه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت
التزام انقلاب زمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده
بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تصور
اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر
قدس الله سره مثلاً از عوام این زمان و این دیار مشاهد و محسوس میشود و تفصیل این اجمال آنکه اسوات
بلا ریب ثواب عبادات احیاء رسد بدو سبیل ۱ سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان
مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه محل میت در عبادت زنده ثابت متحقق گردد مثلاً علاقه
ابا با ابناء و این ابوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند
ابای او را بهر قسم که باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و هر یا تیکه
دران کوشش کنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیاده مختلف میشود پس مسلمان
هر قدر که کوشش در کار نیکت میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل
شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آباء و امهات که
مومنات و مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود به همین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق
تبارک و تعالی اطاعت و متبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روز بروز ی سائل
حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه است که بر واقفان احکام
شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که بموجب عمول رایج فاتحه و ایصال ثواب
نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر ترک این رسوم فاتحه و ایصال
ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشد مذلازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر
طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف بالنسبت

سلف خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بالنسبت با ما ظلا نبیا خلیل
باصفای حضرت خالق الارض والسماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس ازین بیان واضح
گردید که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زاندا ز لوازم وارکان دین متین است وکمال ایمانی موقوف
بران هرچند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا هست که وقت ترک شدن این رسم از صالحی
کاملی آن اذعان اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا عتراض در حق آن صالح
کامل گردد لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را درین امر شبه بسلف صالح
اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود ازان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور
باشد واظهر واشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعاست ویک صورت ازان که نماز جنازه است
واجب است وصور دیگر آنکه در اوقات پنج گانه واوقات متبرکه وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزد یکی یا ازدور
وقوع آن میشود بلاشبه مسنون ومندوب است ودر احادیث مشهور ومعروف وشرح آن احادیث موجب
اطناب انسته دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کارآمدنی درین جا هم باید شنید که
اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراتب است ودران افراط وتفریط واقع میشود هرچند در آن افراط وتفریط
قبحی نبود لیکن هرچه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط وتفریط پس ادعیه که در حق اموات
در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی وثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلا آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب براب تنهایی اطلاع
واعلام احدی در بقیع تشریف بردند ودعا فرمودند وکسی از صحابه امر نفرمودند که درین شب مقابر
باید رفت ودعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس آنحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور
داشته درشب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن
نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده شده بر سم انجامیده حقیقت کار دران باقی نخواهد ماند ومثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست واگر تداعی باشد مکروه است واما صورد یگر سوای
دعا پس مروی ازان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم

ناگاه فوت شده و یارای گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع
بوی خواهد رسید فرمود مذکر چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقید
روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی
عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردها آزاد کردند و برهمین قیاس باید کرد سائر عبادات را پس هر
عبادتیکه از مسلمان واقع شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر
بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق
او دست بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور
مرسومه فاتحها و اعراس نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول
کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ در مراتب قبح تفاوت
بسیاری است صرف تعیین التزام مالا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت ظلمتی
هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند ملک احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد
صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچنان عمل
می آید و ازان مدعائیکه نام نهاده اند اصلا برنمی آید و انیان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان
و حال صالح کامل تارک این رسوم بمحافظه ادای حق اسلاف خود به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت
بخارا است درین زمانه که اول رسم محض ملاحقیقت است که اصلا مغنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی
کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقتی است که بر رسوم ملوث نه گردیده این تفاوت مثال و تمثل را میزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق در یافت
نموده از التزام بر رسوم تائب باید شد رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا وَاجْعَلْنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لَنَا لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنَا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ وَاغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

وبموجب خواهش خود می خورند و می خورانند بلکه آنرا بورثان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سید النسا
را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم با ولاد امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این آداب
بگمان حصول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا عطل می است آن طعام را بسبب آنکه تناول کرده و پس خورده
او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض والتقدیر چیزی
ازان معلوم شود پس حد یکه در اداب طعام میباید آن طعام ازان تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا حبوب غلات و اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید
اکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می
آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهٖٓ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ
حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَآ اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ و میگوید که این چهارپایان و زراعت ممنوع است نخورد انرا مگر
کسیکه خواهیم ما بزعم خود ها و ایضاً حق تعالی می فرماید وَقَالُوْا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِّذُكُوْرِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰٓى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيْهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ و معنی حجر الحجوبی دریافت کرده باید دانست که
همین معنی مراد مردم این دیار و این زمان از لفظ احتیاط چنانچه تا می باشد مصرف طعام هرگز سه تو محتاج است
آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک و توشه که ساخته و پرداخته پیشینیان است و تلاحق
افکار رویه حقیقی نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت و ارشاد
در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انگاشته
خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده شده بقیاح انجامد
و آن قیود ضرورتر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آنرا جزء اسلام و ایمان می پندارند
و تارک و ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب
مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیز سنن از فرائض تاکید یکه در حدیث مشهود
یاد کرده در ین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته

جاهای جانوران کہ نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کردہ مطابق حدیث
شریف کہ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ ذَبَحَ لِغَیْرِ اللّٰہِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجہت کفر است
پس امر یکہ کفر شد آنرا عبادت پنداشتن بہ کدام مرتبہ زشتی و زبونی خواہد بود و حقیقت آنست کہ کسانیکہ
در نذر و نیاز ارتکاب معاصی و کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکہ شرک میکنند و میدانند
کہ این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا ہرگز در ذہن شان نمیباشد و لیکن آنکہ ہر کہ در تو شہا و نیازہای
بزرگان مبلغان کثیرہ صرف کردہ باشد اگر از وی پرسند کہ گاہی برای خدا ہم چیزی دادہ خواہد گفت
کہ نہ بالجملہ خدا را و آنہا را بعضی در مرتبہ مساوی تقرب و رضا جوئی می نہند و بیان حال ہمین بعض است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰہِ اَنْدَادًا یُّحِبُّوْنَہُمْ کَحُبِّ اللّٰہِ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ
حُبًّا لِّلّٰہِ ط و بعضی ترجیح میدہند و بعضی آنہا را کافی حاجات خود بالاستقلال دانستہ از التجا و
دعا بجناب حضرت حق جل شانہ بی نیاز میشوند پس چارہ کار طالب حق و صواب و متبع مرضیات خدا و رسول
درین جزو زمان آنست کہ بروح ہر شخصی کہ ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و
متناولان آن ہر چیز یکہ انفع و بہتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود
صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کردہ بعمل آرد و اگر دعا ہم کند بہتر است و تمام قیود و رسوم یک
قلم دور کند **ہدایت ثانیہ** در ذکر بدعاتیکہ بسبب اختلاط رفضہ در جمہور انام اشتہار یافتہ و آن
مشتمل بر سہ افادہ است **افادہ اولیٰ** از جملہ بدعات رفضہ کہ در قلوب عوام اہل سنت راہ یافتہ مخالفت
سلف در عقیدہ تفضیل است پس طالب حق را کہ متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید کہ از صمیم قلب خود
اعتقاد نماید کہ چہار یار کبار رض بہترین بنی آدم بعد انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اند و تفضیل ایشان باہم
موافق ترتیب خلافت است چنانکہ عقیدہ اہل سنت است مرد مسلمان را باید کہ بہمین ترتیب معتقد
فضیلت باشد و تفتیش وجوہ تفضیل نہ نماید چہ تفتیش وجوہ تفضیل از واجبات دین بلکہ از مستحبات ہم
نیست خصوصا عوام مومنین را در صدد این تفتیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است
و لیکن بجہت شہرت این مبحث در عوام و خواص این زمانہ و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیدہ

نوشته می آید کہ جناب شیخین رضی اللہ عنہم قطع نظر از خلافت در بارگاہ الہی وجاہتی است بس عظیم و قربی است نہایت لطیف و تقدم در خلافت علاوہ بر آنست و حضرت عثمان رضہ قطع نظر از خلافت آنقدر جاہ قرب نیست کہ مقدم بر حضرت مرتضی علی رضہ شوند بلکہ حضرت مرتضی را باعتبار وجاہت قرب مقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت را شدہ نبویہ باعث آنست کہ در مقام تزاحم اہل مناصب مراتب و وقت ظہور عنایات باہرہ الہیہ حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو ایشانرا جاہ و قرب زائدہ بود مثل آنکہ در پوشانیدن خلعتہا صاحب منصب متقدم را مقدم بر صاحب منصب متاخر خواہند ساخت اگرچہ صاحب منصب متاخر را جاہ و قرب و ارتضا زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را بکنوع تفضیل بر حضرت شیخین ہم ثابت است و آن تفضیل بحیث کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت وغیرہا ہمہ از عہد کرامت مہد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا ہمہ بواسطہ ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امراہا ہست ایشانرا دخلی است کہ بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیہ الہیہ بمقابلہ آنست کہ گاہی انتظام خلافت و مملکت و سلطنت در آل اطہار ایشان صورت نہ بستہ باوجود یکہ بعضی کبرای ایشان اَعْلَی اللّٰہُ دَرَجَاتِہِمْ فِی الْعِلِّیِّیْنَ مساعی وافرہ درین کار مبذول فرمودند و رنجہای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلاسل اہل ولایت ہم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع کہ اکثری در آنہا صاحب شان نہای بلند و مراتب ارجمند خواہند بود و موکب مرتضوی بآن ابہت و جلال نمود خواہد شد کہ تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواہد گشت و ظہور ہمین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رضہ باعث آن گردیدہ کہ در تفضیل جناب شیخین رضہ تردد ی بہم رسانیدہ از عقیدہ راسخہ اہل سنت متزلزل شدہ اند و اگر نہ فی الحقیقت شانیکہ جناب شیخین رضہ بسبب انتظام خلافت بلکہ قطع نظر از ان ثابت است با این ابہت و جلال نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکہ شان آن ہر دو برگزیدہ جمیع اتباع انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصلہ و تلقی اعتدال در ہر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و ملنی و سیاست ملک و ملت کہ آنرا بہ تشبہ بالانبیا بتصیر ان کردہ

پس بلند به نسبت آن الهیت و جلال مذکور است تمثیل لطایف هر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود
بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار
پردازی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال بحضور بادشاهی و انهماک در
ملازمت او حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این مصاحب به نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات
است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است
چه فی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت
و تدبیرش در همه امور بادشاهی جاری و ساری است و حضرت عثمان رضه که مقبول بارگاه ایزدی بودند و
عنایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا
ایشانرا هم مرتبه هم جنب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید **افاده ۲** هر یک از صحابه
کبار به نسبت سائر امت مصطفویه علی اما مها الصلوٰة والسلام هرچند بسبب صحابیت افضلیت ثابت است لیکن
بعضے را از آحاد اکابر امت بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب قرب عند الله
بلاشبهه افضلیت متحقق است لیکن بر این اکابر تعظیم جمیع صحابه لازم است بمثابه آنکه پسر بکامل در علم و هنر از پدر خود
باشد هر آئینه تعظیم پدر بر ذمه او واجب است در حدیث شریف است فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ
صَبَرَ فِيهِنَّ كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ
قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالَ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ **افاده ۳** از جمله
بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت
حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس السنن احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا
مومن کامل ازان اجتناب ورزد و هر که مرتکب آن ماند پس او را عذر جهل و غفلت نماند و صور ظاهریه این
بدعات چند چیز است اول ساختن نعش قبور و مقبره و علم و شده و غیرها و این معنی بالبداهته از قبیل بت
سازی و بت پرستی است چه ساختن نعش شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرت
امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین صنم پرست

است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان
معامله کرد با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید
کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را البته حد شرک قبیح میرسانند
دشنده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال
این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و زور شکستن آنرا هرگز مکروه
ندانند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما
السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکنند چرا که رضای حضرت حق تبارک و تعالی
در ازالت این افعال و اهانت فاعلین و مصرین بر این افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه و تعالی
مثابه همراه رضا او سبحانه است و اگر از دست نتوانند بزبان فرمایند و گر این هم نتوانند از دل کاره باشند و این کمترین درجات
ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها یابد و بر آن دست یابد شود پس بدون اهانت و تذلیل آنرا نابود و بی
نشان نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه بسر هنگی پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی
اهانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بدین صورت نه بندد پس ازان حرکت باکی نکند بلکه
اقدام بر انعدام آن نمایند و اما آنچه در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سائر صنام پاهانت نشکستند پس سبب آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطهٔ جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت
خلیل مظنهٔ بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی
وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع جهالت
بود و این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت ✦ صورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخساره زنی
و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقاً حرام است و بر فوت هیچ کس
این افعال روا نیست صورت سوم مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحی است

بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهلا فرائض و واجبات را ترک می نمایند و
قبح این پر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزین حلال است چنانکه مرد شانه نکند یا جامه سفید و بهتر
نپوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی هذا القیاس این را مثله
کثیر است و همچنین زنان ترک تزین خود کنند معصفر نپوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزین هیچ
چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد
مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر
نکند گناهکار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید تا ایام موت
و قتل و شهادت باشد یا غیر آن بتخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در وه محرم مباحی از مباحات به
قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ گناه نیست
مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود و در همان
ایام ترک کند پس منظنهٔ قصد مذکور قوی است و همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن
نه بقصد احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون
مبتدعان بلکه سائر عوام زمان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند
و به چشم حقارت و روی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین ارادهٔ هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی
از خلل هم نیست چه ارتکاب امری است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش
که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند و پسینیان فعل و را حجت گرفته نیات خبیثهٔ خود بآن منضم خواهند کرد و
عذر بگولی مبتدعان مقبول نیست قال الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن بعید از کمال
ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل التیام اهل بدعت بامید توبه ایشان

کرده شود مضائقه ندارد ✦ وصورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم وآن ذکر قصهٔ شهادت
است بشرح وبسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند وتاسفها نمایند وحسرتها فراهم آرند
وگریه وزاری کنند هرچند در نظر ظاهری خللی دران ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم ومکروه
است چراکه در وقت حدوث صدمه یاد ذکران استرجاع وصبر مامور به است نه اظهار تاسف وحسرت وتکلف
در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن انچه طریقهٔ صابران است کوبه
تکلف بود التزام باید کرد واسباب زاری وگریه وجزع جمع کردن البته خلاف طریقهٔ صابرین است واین
صور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت وکمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در دلهای
خود می انگارند واین خود مغلطهٔ ظاهر است چراکه تکرار مصائب وتذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر وتکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و
اندوه پیدا خواهد شد در همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
مقالات را نشنوند البته ملالی بهم رسانند واگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال
تلو مرتبهٔ حضرت سید الشهدا وسائر شهدای کربلا وحضاران مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه
مقام فرحت وخوشی است وانانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
صریحا امور ممنوعه محرمه بعمل می آرند پس بالکل مطرودان ومردودان آنجناب اند چه ایشان بنا بر اقامت امور
مشروعه وموقوف کردن امور نامشروعه بجا نیاز بها کردند پس هرکرا امور مذکوره بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا میخواهد یزید مقابل حضرت امام حسین است رضی الله عنه زیرا که سبب مقابله با یزید نبود مگر ظهور امور نامشروعه
از وی وچون این کس هم ارتکاب نامشروع نموده مصر بران گردید وآن کار بد را بهتر وعبادت پندارد سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید ودر اتباع اعدا ومبغوضان آنجناب داخل گشت ✦ واصل امنیت که مسلمانرا
اتباع ظنون فاسده خود هم قائل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذارد چونکه شارع بچیزی
از رسوم شیون ومآتم واحداد اجازت نداده ومطلقا ازان منع فرموده پس آن گمان محبت خود مصدر آن حرکات
ممنوعه شان عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا است که از تسویل نفس صفات قبیحه کامنه خود

معلوم نمیگردد و صفتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار کہ خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت کہ
این کارہا میکنند امارات بسیار بر کذب دعوای ایشان موجود است چہ ہر کس میداند کہ از گریہ و زاری و
اسراف اموال در طراق محفل آرای و تعزیہ سازی ہرگز جناب امام رضی اللہ تعالی عنہ راضی نمی شوند
و ہیچ فائدہ بایشان عائد نہ پس صرف اموال آنہا نیست مگر بنا بر خواہش نفسانی خود کہ کارہای مذکورہ
مرغوب نفس و بازیچہای اوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است کہ آنرا بہ فریب و تلبیس ارضای
حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ میگویند و بدعوی دروغ کہ این تمام مصارف و حرکات از محبت
آنحضرت است و افعال شنیعہ ذمیمہ را در نظر جہال و سفہا مستحسن و نیک می نمایند چہ اگر محبت و ارضای حضرت
امام منظور است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر اشتباہ
نسب ہر جا پیش نمیرود چہ بسا سید صحیح النسب کہ از نایافت قوت جان میدہد و ہمین مدعیان لاف زن
میدانند و می شناسند و بر ابر غلامان بلکہ سگان خود تفقد حال شان نمی نمایند باوجود ظہور این قسم بے
اعتنائیہا از ایشان در بارہ سادات باز آنہا را محب و مخلص تصور کردن جہل صرف و حماقت محض است
و آثار محبت و اقعیہ آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام شرع مبین و پرہیز
ہیچ کس نکردن در امر معروف و نہی عن المنکر و بہ مجاہرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اہل بدعت و از چاپلوسی
و تملق آنہا بالکل احتراز کردن و اصلا مداہنت را دخل ندادن و اولا و امجاد آنجناب را ترجیح دادن و ایثار
کردن و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس ہر کہ درین امور قصور ورزیدہ
در ملاہی نفس بنام نہادن حضرت امام حسین رضہ کوشش کند و بذل اموال نماید سخت در دروغ بیجا و بی محل بر
بستہ و از زمرہ خامت بدمآلی خود بی اندیشہ گشتہ اَعَاذَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی وَ جَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ شَرِّ
الْمُنَافِقِیْنَ الضَّآلِّیْنَ **ہدایت ثالثہ** در ذکر بدعاتیکہ بسبب التزام رسوم فاسدہ در عوام الناس انتشار
یافتہ و آن مشتمل بر یک تمہید و دو افادہ و یک فائدہ است **تمہید** رسومیکہ در شادی و ماتم رواج پذیر
دیار ہندوستان است و التزام آن در اذہان مردم قرار یافتہ و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و
تشنیع نہایت شاق می افتد و جہال اہتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیہ و ترک آنرا زیادہ تر از محرمات

شرعیه می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق می اندازد و از ضروریات
دین و دنیا باز میدارد مثلا التزام طمطراق شادی ختنه باین حدی کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال
میگردد و بعد آن ختنه میشود سبب بی حیائی و بی بردگی میگردد و احیانا این شعار شرع موقوف مح
ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر یکه میشود باعث ارتکاب انسان جوان میگردد انتظار مدت دراز
بعد بلوغ و وقت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هر چند تاخیر را
دران گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و
تجهیز و کندن قبر مساهلتها می ورزند و کفایت در آنجا کرده ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم
و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس ادای
حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بسا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در هلکه
می اندازد بساب معاش خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس و محتاج میماند محض محتاج نان شبینه گشته گدا گر
میشود و گدا گری که مذلت و ارین است برخود گوارا میکنند و این مفسده نسبت مگر بسبب شدت رسوخ لزوم
آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمدا ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد
شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار
در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از
گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر معکوس الکمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمانیند و چونکه مال
بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف مح
کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فنا است و هر کار یکه بنایش این
چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب
ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل ایمان کامل میگردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار
خواهد شد که این قدر اموال کثیره را چرا بیجا و بی محل خرچ کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر باوجود

ارتکاب نامشروع وعدم مبالات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس
اگر ابتدائاً و اختیاراً والا انتهائاً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب اصلاح معاش و معاد ایشان
شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که مبتری و بیزار از این رسوم شده در برهم
نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر
و اقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و از این نترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار برای حق است فکر و اندیشه هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در
برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالهٔ این
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهَدْیِ مَا اتُّبِعَ یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کار گر گردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام
و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباشد بل تعین تاریخ و روز
و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل بود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفعی بمیت منظور
دارد موقوف بر اطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است والا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهتر ثواب
هاست در تعین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات
میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میماند و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز تاریخ منتظر و مترقب میمانند و
اقربا فراهم می آیند و السنه را خواه نخواه انچه کردن دشوار می بود سرانجام آن ضرور می افتد پس در حق
میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود و همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی
بآن شده تمامی رسوم هندو سند و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقهٔ
صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم منقی گشتہ و در ابطال آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ کرام تاکیدات منقول است
اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بلہ کردن جانوران و امثالہا رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
نماید **افادہ ۱** از جملہ رسوم فاسدہ کہ در اہل اسلام و یا رہند وستان بسبب اختلاط ہنود اشتہار یافتہ
ممانعت زنان بیوہ از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافتہ کہ ایں امر مشروع بل مندوب
را زیادہ تر از محرمات شرعیہ میدانند پس در ازالہ آن کوشش بلیغ کند اگر در اقرابش این صورت پدید
آید خواہ نخواہ نکاح ثانی کردہ و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مہاجرت یعنی ترک ملاقات و برادرداری
لدا از لشان کند چہ ظاہر ہست کہ انکار ازین کار غالبا بل قطعا بنا بر التزام رسوم ہنود است والا ہیچ معنی
نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکنند و پروائی ندارد و جانب
حق جل و علا را بر جانب تمام اہل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مہاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد **افادہ ۲** از جملہ بقایای رسوم جاہلیت کہ در ین امت مرحومہ کمال انتشار و غایت شہرت
یافتہ و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادہا دران گرفتار اند افتخار بکارم آبا و مناقب اجداد است
و اعتماد بر شفاعت لیشان حتا کہ بسبب ہمین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را کہ شعار اہل اسلام است و تقوی
و صلاح را کہ افضل مناقب اہل ایمان است نسیا منسیا ساختہ و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظہار بدعات
و ارتکاب منکرات حاصل نمودہ کلام اللہ و کلام رسول را پس پشت خود انداختہ اند گویا کہ آیۃ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آیۃ ✦ وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا آیۃ ✦ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ آیۃ ✦ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیۃ ✦ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ ✦ حدیث ✦ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ وامثال آنرا بگوش ہوش
خود گاہی نشنیدہ و بمجرد اوہام و ظنون خود و بہ مسلمات و مشہورات باطلہ در امثال خود متمسک نمودہ در ورطہ
ہلاکت جان خود را انداختہ سبحان اللہ زہی سفاہت و زہی حماقت کہ اسباب نجات را کہ بالیقین و بالقطع موجب

نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب و همیه ظنیه تمسک شد ند حال سفاهت مآل این جهال
بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضهٔ خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت
در تحصیل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه
نسبیه باکابر از امور نافعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت ازان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال
در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
غیر مترقبه سرور و ابتهاج دوبالا بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبائی
خود با وجود یکه این وارث ازان غافل بود و اگر این امر در معاد کارآمدی نیست و این شخص تمام عمر خود
را در امید حصول منفعتی ازان الی مرگ گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه عدم اعتماد
بر امثال این امور وهمیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که
در جوهر اولاد کرما استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام الشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد
در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کارآمدی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم
و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنونه را بمثابه
استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده پنداشته
اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصهٔ ظهور نرسد در کارخانه
مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت
آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی با استعدادات
هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بر ظاهر و قلیل التخلف مثلا منافع
حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده انکار نمیکند که
شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است **تمهید ۱** از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص و سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکردند اندک اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که ارضاء لله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که با وجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی است **تمهید ۲** سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا بطور طب بتحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و به خطیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که با این اعمال کثیره و مشاق عسیره قیام ورزیدند و خود را بالجمله بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال اینای روزگار اینست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که بمنزله سگ دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرساند و احیانا اجتبائی ازان بارگاه میرسد که بدون مداولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حق به تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات وبدون کشیدن تکلیفات ایشانرا ارزانی می فرماید پس طریق آن اینست که اول باشتغل بخواندن قرآن
وحدیث کند و پاره اوقات خود را مصروف بتحصیل آن نماید تا کم بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریافت
ضروریات خود پریشان نگردد من بعد بیاید داشتیکه در طریقه نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه
ذات حضرت حق است مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه و عزم
امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه و عزم اجتناب ازان است پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و در گوچه و بازار
و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و براز و ملاقات دوستان و احباب و مشغولی در وجوه معاش و معاد القصه
در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و باهتمام اوامر شرعیه دلرا چالاک
و چستی و فرحت و شادمانی علی الدوام ماند و از جمله اوامر شرعیه ماموراتِ عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ
خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق بنماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت ازان سو
نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر ازان نداند قوت هر کار در جنب ادای صلواة بروی سهل و
آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار کارهای
دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف قرة
عینی فی الصلواة موجب راحت اصلی خود پنداشته هیچ کار دنیا و دین بران مقدم نکند و مهم نداند و همچنین
ارکان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام است و حقیقت محبت خدای تعالی
ببذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی دران واضح میشود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد
و چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلا نخوابد خورد مگر
باراده و نیتی که موجب رضای حق است و نخوابد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد که اینوقت خفتن
باعث رضامندی خدا است و قس علی ذلک و بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تخلی بفضائل مثل
شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت رو دهد و صبر و شکر و رضا بقضا و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن
بلحاظ استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبه اعلای هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را
پاک کرده و بر اوامر شرعیه چست و مشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز را بعنایات
او سبحانه میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ازان خبر میدهد شعر هرچه هست از قامت ناساز و بد اندام
ماست ✻ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ✻ و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ از غنیمت
کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضل ترین وسیله تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است بصفتی از صفات او است که در لباس این عبارت عربی معجز نمود پیدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد غفلت خود حجاب کبر است همین کریه غفلت خود را بردارد و اصل
بوی شود ✻ ع ✻ حضوری گر همی خواهی از و غائب مشو حافظ **تمهید ۱۳** در اعمال اتباع مذاهب اربعه
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین ندانند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد ازان اکثر کتب مصنف شده جمعیت
آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد در ان نکند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبرانند و بنوعی فائده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان
بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند **افاده ۱** ✻ هر که از امراء و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهاد و با وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتها است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رضی کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی را مدار آن کار فرماید
و فرق درمیان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای

واهتمامی بآخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند و
اصلاح واز دیاد آن را اقدم واهم می شمردند وسلاطین وامرا عزت خود در شوکت وحشمت ظاهری در مکان
وپوشاک وسواری گمان میکنند واین خود غلط است هرقدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر
بعنایت حضرت حق عزت وشوکت ایشان ورعب آنها در اعدای ایشان زیاده تر میشود **افاده ۲** هر مسلمان
از دو چیز پرهیز واجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر کردن آدمی خود را بهتر وبلند تر داند ومدام تعلی وبزرگی خود جوید جهت
این خصلت قبیح انسان را به کبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال وخصایل در حدیث شریف است
لَا یَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِی قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ اِیْمَانٍ وَلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ
فِی قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ دوم افساد وخرابی انداختن درمیان جماعتی از مسلمین و
این مراتب بسیار دارد باعتبار عموم وشمول امکنه وازمنه افساد اهل یکخانه است وافساد اهل یک شهر است
وافساد اهل اقلیم وافساد اهل چند اقلیم وهمچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده ازان واعلای آن افسادی
است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رضا که تمام
قرون این امت را اثر آن افساد محیط شده واول افسادیست که در بین امت پیدا گشته وافساد را انواع بسیار
است گاهی قتل می بود وگاهی اهانت وگاهی تجسس عیوب وگاهی مشورت بد دادن واین امور هم بنسبت
اشخاص ومعنی افساد متبدل میشود مثلا کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش ومعاد بود مرتبه دارد
وقبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب بسی امور خلائق باشد افسادیست که قبح آن بهزار ها مراتب زائد
از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسبب او در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است وکشتن عالمی
باکمال که حلال مشکلات ومرجع خاص وعام خلایق بوده مصداق امام اعظم وقت وبخاری عهد وغزالی زمان
گشته باشد قبحی ووخامتی دارد که پایان آن نیست وبر کشتن قیاس باید کرد اهانت وتجسس عیوب او هر قدر
افساد سخت تر بر همی ایمان بیشتر وسبب افزونی قبیح این کار زشت آنست که در افساد اتلاف حقوق ناس وتحمل
گناهان کثیر که تا مدتها باقی ماند میشود وآنقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام
بد وخاتمه سوء از دنیا میرود ومایوس از مغفرت ورحمت الهی میگردد واز ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت

منشا ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام نخواهد شد
مگر با اجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّیَامِ وَالصَّدَقَةِ
وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰی قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَیْنِ هِیَ الْحَالِقَةُ
افادہ ۳ مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضایق و مصائب و معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصًا
آن نعم که بمقتضای اِنَّ لِلّٰهِ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا بسبیل نفحات در مطاوی
ریاح می وزد و بجز او مغه عالی و ما خان که محیط رحمت خاصه الهیه گشته اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بی مثال
کما ینبغی مذعن و منقش خاطر کردن ضرور است چه اهمال همین اذعان است که جمعی را باجود مسمی بودن باهل
کتاب در کتاب همین بداغ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ
داغدار ساخت و در ذیل تقبیح حال بدمال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا
قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ بِیَمِیْنِهٖ
سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ کرنشانه انتقام شدید است بیفراخت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت
کامله لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای درا که وی
و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هرگاه امری عجیب بشنود آنرا استبعاد میکند آنگه بعد مراجعت بعقیده اسلامیه
آنچنان انکار نمیکند که او را از دائره اسلامیه کشیده به فهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدید از خاطر نمی رود
هرچند این قدر معرفت قدرت ایمانرا کافی بهت لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نهایت
بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای درا که و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گو نهایت عجیب و اغرب بود حتی
اگر کسی گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آنرا
تلقی بالقبول نماید ازی بعد مراجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای
تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ
زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا معنی این است

هر آئینه خدا تعالی باز داشته است آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی
سوای او هر آئینه او هست بردبار بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست و الا قدرت
و انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای ذهن نشین کردن
همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِیْ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ
اَنْ تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ پس معلوم شد که کمال
معرفت قدرت این است که هر امری گو نهایت دشوار و گران و نادر بود وقوع آنرا شنیده واقع پندارد
و این دریافت از دلش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنا بر تصدیق وقوع آن تحقیق
صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم وقوع آن نکند و لسهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین
از عان سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد **افاده ۴** ادعای محبت و الفت با خدای عزوجل
هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان
و اعمال و علم و عقائد او در هر باب و اجتناب از معاصی و سیآت بمرتبه علیا اگر او را مصائب و بلیات آن
چنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین امراض مبتلا گردد و درین
بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نکند آری
التجا و زاری و نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم
رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن
ذات پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه آنرا بالکل بقصور حال و مآل و نقصانیکه در استعداد از لی اوست
نسبت کند وَمَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ وَ
مَا اَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث
حصول مقام صبر و منصب رضا بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از انچه بوی
رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو آن عفو غفور است که بآن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد
ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلا انواع شکر که در عین ابتلا به بلا یا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که

قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه بحظش او تعالی را ناقدردان پندارد چه او را هیچ قدری نیست بسبب
آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود حنیال کند **فائده ۵** از جمله اخلاق مندوبه لطف و رحمت
عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم الراحمون یرحمهم
الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء و معنی رحمت آن نیست
که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن آنست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنهاست گو در آرای
کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بذل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق
عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق و راهیابی بمرضیات الهی در حق عامه
ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از ادعیه افتتاح باب رحمت است و بمقتضای الخلق عیال الله
خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات است
مجیده را علی صاحبها الصلوة بتجلی و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک
آقا بلکه بندگان یک مالکیم و بتخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باشد سلوک و خدمت بهر نوع کند
و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بعمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ ننماید و از
دادن چیز باد گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل
فضایل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد باو در اخلاق ظاهری نخر
باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مر قوم
شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق **فائده** هرگاه که انسان را تحلی بفضایل و تخلی از رذایل دست گیر
صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند
و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز ساز و چه بر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و
دانش موجود اند که از فضایل و رذایل غافل اند و بسا آگاهانند که باوجود کمال تمیز در حقایق آن

ودانست اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد واز حلیه فضایل مطلقا
مبرا وعاطل میباشند پس هر صباح ومسا بلک هر ساعت وهر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ
بِی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف
وناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند وجانب رجا دارد

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا

وآن مشتمل بر یک
تمهید ویازده افاده است **تمهید** از اخبث اخلاق ذمیمه رذایل وهلکانه است پس طالب حق را
لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بجد یکه هیچ گاه هیچک
ازان در دلش خطور نکند ومیلانی بسوی آن در دلش نگذرد وهر یک را ازان رذائل موجب بغض
وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او دانسته از ته دل دشمن آن
شود ومانع عظیم دعائق عمده از وصل محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که
ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن
در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نگردد واز صدور امثال این امور بی پروای وبی اعتنائی
نورزد زیرا که همین کمال اعتنا وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد وکار سهل بهتر از کار مشکل و
مقبول تر دران بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی بهمین عمل نیک که شاخی خار دار را
از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد واگر احیانا در اهتمام مامورات یا منهیات سستی وغفلتی مظنون شود
نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام وراحت خود می خواهد چونکه تکلیف و
تذلیل در مخالفت مامورات ومنهیات خواهد یافت در رهای خود بدون مواظبت بر طاعات وقیام بر
امتثال اوامر واجتناب از نواهی یقینا متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در وی نخواهد
چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف وتذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست
البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود ونمونه تعین سزا اینست که بمقابله کسل از نماز کراز بسیار طعام وشراب
پیدا شده روزه دارد واگر در صحبت یاران مالوف وسخنان دلپذیر بطول انجامد وقت داده خلوتها در زوایا

صحبت آنان و سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرد ✤ و رذائل و همکان درین رباعی منظوم است رباعی
خواهی که شود دل تو چون آئینه ✤ ده چیز برون کن از درون سینه ✤ حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ✤
کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ✤ و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش
چیزهای مغیب مخیل گو بعید الوقوع بود **افاده ۱** ✤ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید محر
باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شی موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلا یک آثار موجود است و نفس بسبب حرص
خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر بقدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور
خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و هر چه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود
یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص
باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف ازان باز دهد و بهمان کلام نفس خود را مخاطب ساز د باز
اگر آن رذیله از نفس زایل و بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و بهمان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس را بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت
همین طور بعمل آورده باشد تا که هیچ حرص از دلش بر کنده گردد **افاده ۲** ✤ علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آنچیز یا مثل آن در غایات و منافع نزدیکی موجود بود همانرا الصدق نماید مثلا
اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع عام
در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود در بجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف
نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا انکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او
رود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا اینکه ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی
است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریحا امر نامشروع لازم می آید احتراز از نامشروع

لازم این باشد بطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که باوجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود مضطر سوال نخواهد شد و بحکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند و اصرف کردن تمام سرمایه خود در روایت
و نشان علو همت اوست **افاده ۳** علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه
اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال التزام کند و مدام بر و تیره جوادان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن
در دلش هیچگاه نیاید **فائده** تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری
موجود بود و برای دفع بخل انچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده
فقیر بمایه گردد در زیله بخل از دو دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید
پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر
اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد در آن هنگام از صرف مال
دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز در آن مال مکسوب بهمان وضع مذکور
تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه باینوضع مقابله نفس دلیل
و بهنار خواهد کرد امید هست که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع خواهد شد **افاده ۴** علاج حرام آنست که
هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنابر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه
آنرا بنابر محافظت جان یا ادای عبادات و احکام شرعیه یا آدای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس
خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش ندهد هرگاه
نفس خواهد که اینوقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه
مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام
کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش
حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت
و حالت متبدل ساخته بنابر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف است که وقت

دیدن زن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی باز زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که ؛
اِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ اِذَا اَحَدُکُمْ اَعْجَبَتْهُ
الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِیْ قَلْبِهٖ فَلْیَعْمِدْ عَلٰی اِمْرَأَتِهٖ فَلْیُوَاقِعْهَا فَاِنَّ ذٰلِکَ یَرُدُّ
مَا فِیْ نَفْسِهٖ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان
وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند
با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سودہ
و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که اَیُّمَا رَجُلٍ رَاٰی اِمْرَأَةً
تُعْجِبُهٗ فَلْیَقُمْ اِلٰی اَهْلِهٖ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِیْ مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش
آیدش پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی
هر دو برابر اند این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است
و بیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست
مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ
الْهَوٰی یعنی ولیکن هر که بترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کینه
مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصا وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در
حرام بیشتر مثلا شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت
جماع ادا ها و صدا های شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بیحیائی میدهد آنشخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر
بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی
باوجود ناتوانی و قلت مادہ منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان مے فرماید ؛ بیت ؛

بیت به بی رغبتی شهوت انگیختن ✤ برغبت بود خون خود ریختن ✤ قسم دوم جماعی است که طبیعت انسان بسبب شدت امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع از جلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزد یک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس مینماید و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آنمقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه میشود و تا وقتیکه الفراغ از انحاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق می ماند و اگر مانع مذکور نمی بود مثلا مکانی باشد که مالکش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان در و بالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق نگردد و خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن و خصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از ان زن و کار حرام مطلقا معرض و مجتنب می بود فاما اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ **فَإِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا** ازان آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت ایجابی نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائر امور مثل صورت و سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوای وی که منطوق آیه کریمه است و ریاضت نفس مخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر** **وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى ✤ حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ** فذلکه الکلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف

در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای تزکیه آن از اتبال خطوظ **افاده ۵** علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده بهمگی همت خود دعای برای بهتری وخوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا برا هم مهمات واشد ضررات خود میکنید بعمل آرد و اگر نفس در بین کار تقاعد و رزد در پی نفس شده خواه دعا تعلل کرده اهمال نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد و بجل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح از ان لهذا در خلوت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید **افاده ۶** علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشانرا از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امر یکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در ان سعی بلیغ کرده باشد و اگر زاید از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت یعنی غیبت و کذب قبل استعفا از اهل حق توبه بنصوح بحضور حضرت حق که حق ادا علا ترین و اصل همه حقوق است بجا آرد من بعد استعفا از اهل حقوق بعمل آرد **افاده ۷** علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر دعای مزید کمالات محسود و دوفور عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در ان حسد کرده است کوشش کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان به مساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچگاه

نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از اثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در
کمالیکه سبب حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند و هر کرا بی لیاقتی او مخاطب
ساخته بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود
از اکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد اظهار کند مثلا بحضور اقای شخصی سبب حسد گفته باشد که آن
شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستعفی از قصور خود شود و آن اقا را
هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده اعلام آن شخص
انست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بوده تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی
است اظهار نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند **افاده ۸** علاج تکبر آنست که اگر تکبر بنسبت
شخصی رو داده تذلل پیش از حد بنسبت آن شخص بجا آرد گو از غایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص
حرکات و نقل مجلسهای مردم و مضحکه همچشمان وی گردد اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک
طالبان خدا منسلک کرده بهیچ چیز ازان باکی نکند ایا نمی بینی همین مردم با عزو وقار میباشند چونکه خود
را در زمره آزادان داخل میکنند اصلا در قبول زی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل و مروت است باک
نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که محبت مخنثان او را صید کرده انچه گوارای
خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آن را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان اطوار
خرامان و شادان میگردد اگر طالب خدا فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو
مخالف عقول ناقصه غافلان مرضیات الهی بوده باشد با وا نکار نخواهد بود و زید مراد از تذلل این تذلل جعلی
کذائی مطلوب نیست که سر خم کردن یا زمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علاحده
است مثلا شخصیکه در زی مشایخ بود و او را تکبر بنسبت شخصی از مشایخ بهم رسد پس میباید که با او معامله
کند که در اذهان مردم متیقن گردد که این شخص از ان شخص مستفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده
و نقصان خود را بصحبت وی تکمیل نموده **افاده ۹** علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریائی در نماز طاری
گردید پس آن خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر با وجود کوشش دفع نشد پس لجاجت ریا را بشمار آن محفوظ

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچکس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانه بود
دو دو رکعت و اگر چهار گانه بود چهار چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود
هر نماز یکه دران خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات
مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در لمد دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند
که احب بال ترا ده چندان خرج خواهم کرد و لمد خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی
نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت
باز سزای معادل سرهنگی بار رساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن
و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکنند بلکه بخواند و علاج ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد
افاده ۱۰ علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش اخلاص پیدا
شود و صرف اخلاص ظاهر ابدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاج
استعفا و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ۱۱** +
چون بطور یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل
خواهد شد لیکن به مجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه پیدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند
و طریق امتحان را بخوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیر را به کمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دید و رشکی و حسدی در دل خود نیافت ندانست که من از حسد پاکم بلکه طهارت
وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال
مشغول شود و در اندک زمانی او را فوائد بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای
آن مدت دراز محن کشیده در اسرع از منه بدون محنت عسیره مشار الیه و ممتاز گشته در روبروی او تقدم و سبقتش
واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش
در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشائخ عظام گردیده باوجود آن او را لشاشتی و فرحی
نظر باتحاد اندکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذرد آنوقت البته اندرونش از رذیله

حسد پاک شده وعلی هذا القیاس حال دانشمند وسپاهی واشراف ومحترف جدا است **فصل سوم در ذکر مخلات عبادت وآن مشتمل بر دو هدایت است ❊ هدایت اولی**

در ذکر مخلات عبادات اجمالا ❊ وآن مشتمل بر دو افاده است ❊ **افاده اولی** از عمده مخلات عبادات فقدان محبت وتعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت وتعظیم نام خدا میباشد اما مجرد یکه موجب کامیابی شود وبوضعیکه اکابر دین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت وتعظیم را غایاتی واغراضی بود بحسب آن اغراض وغایات محبت وتعظیم مختلف ومبتدل میشود مثلا شخصی مواظبت ذکر نام خدا مینماید وشروط واهتمام تمام می نماید باین غرض که ببرکت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا پیش سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم ومحبت بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت وپادشاهی است هر چند باین غرض عمده هرگز یاد نام خدا خواهد کرد ومحبت وتعظیم نام پاک او سبحانه در دلش بیش از حیطه بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وبموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوت والسلام لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیزیست فانی قلیل ودلیل هرگز نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر ومرتبه این نام بلند نشناخت ولسبا میباشد که همین حقیقت دنیا بلباس دینداری برمی آید وخود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلا مواظبت اذکار الهی باین نیت که کمالی حاصل کنم وبوسیله آن بادشاه وامرا واهل عزت واعتبار پیش من سر خم کنند والتجا بمن آرند ونام ونشان من وصیت کمالات من تا ازمنه متطاوله باقی ماند در بلدان واقالیم دور دراز آوازه ولایت من منتشر وفاش گردد وفی الحقیقت إِنَّ كُلَّ ذٰلِكَ إِلَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ وحالش مبین در حدیث شریف است که قاری وجوادی وشهیدی را بدوزخ عرض وحساب پیش خواهند آورد وهر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضاجوئی حق تعالی بیان خواهد کرد وعالم السر والعلن که آگاه بر ما فی الضمیر است هر یک را بنیت آنها که شهره وآوازه خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم بادخال دوزخ خواهد فرمود ازین بیان گمان نتوان کرد که از کار الهی بنا بر طلب رزق

یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج
محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین دران مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه
فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که ادای افعالیکه از ان رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا
هم ازان میتوان گردید دو وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض لله
بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه
الهی است و قابل دخول نار و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان
افعال مذکوره را بجا آورد و موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی
باشد لیکن نه این قدر که امراد خال نار در حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشتغال و اعمال دنیا است
که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد مثلا خواب که سراسر غفلت و حجاب می نماید با اراده صحیحه و نیت درست
بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فی العبادت را هر گاه سهو و بی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت مناجات
و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بارد گر حصول آنرا
منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده و نیت در خواب رود بهتر از نماز خوانی صدها مرائی و غافل خواهد بود
بلکه خواب او را با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری و نارضامندی حق است
و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بران نام صدها رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض میگردد
شَتَّانَ بَيْنَ الْمَرْتَبَتَيْنِ و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال با غراض اخروی باید کرد هر چند
اغراض اخروی همه بهتر است لیکن دران همه تفاوت مراتب و منازل بیشمار است از تفاوت مراتب و منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق
و قص شارب و استنجا و استحداد و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن
صلی الله علی نبینا و علیه بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری
رسانیدند و همین صلوة و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق
و امثالها بسبب تفاوت عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی

رضا جوئی وی است بنا مش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی از حرت خود نداند بلکه
کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام
پاک او یافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق او ست فهمیده و در دل خود جا داده
از ته دل شاد ان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسبابی که را
ملاحظه کند که همه از خدا ست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک ادخل در ذکر ست همه از انعام
عام او ست من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاصانست هم از وست بنا شخص است که همه اعضا و قوا
و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزار ها تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
میگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید تقلی در زبان و وهمی در دلش پدید
می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید یا بجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را
بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد
همه کمالات است **افاده ۲** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و عبادات شرعیه است و اصل
بنیادش همین است که راه رضا جوئی حق از دست شان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضا جوئی حق بخاطر
خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سبحانه میباشد
لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه بخیال ناقص شان میگذرد که موجب رضا او ست همان را وسیله اش
میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضا جوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر گرا خذ بید
را و در زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ
ضَالًّا فَهَدٰى و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید کُلُّکُمْ ضَالٌّ
اِلَّا مَنْ هَدَیْتُهُ طریق رضای او را بمنهج راه اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروة وثقی است
فائده خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت
و ظهور انوار و تجلیات و مصاحبت با روح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مطمئن گردد ::
فائده :: علامت تحقیق این مانع در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در ادای اوراد مشائخ مینماید

عشر عشیر آن در اهتمام ادای صلوة مفروضه نمیکنند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود و
بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لَا یُقْصِرُونَ آنها را از راه حق دور تر می برد نماز را مثل بیکار
سر کار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند
معاذ الله من ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنانکه خارج از دائره اسلام اند با حال آنها در این
مقام گفتگو نیست **هدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات**
آن ۔ و آن مشتمل بر سه افاده است ۔ **افاده اول** ۔ مخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس باینطور
که کسالت میکند و آرام خود میخواهد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و
در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگزارد بلکه مثل نافهمین
و مقلوجین کسالتی و سستی در اعضای او راه میابد و جوارح خود را یا کیف ما اتفق بسبب عدم مبالات
بارکان صلوة یا بوضعی مناسب راحت بدنی باشد میدارد و همچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنه و پشت هم
و خیال متعرض حال او گشته اخلالی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی نماز می اندازد و شیطان
پس و سوسه می اندازد اقبح وساوس و سبکی شان صلوة و قلت مبالات بآن و چندان کار آمدنی ندانستن
آن و این وسوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و ادنای وسوسه
آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود و باد در متشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که آنرا در
خیال دارد بنا بر صیانت از غلطی باوجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که
در بقای حضور هم نه تخللی در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مکر شیطان است
و غرضش باد هی رکعات و تسبیحات و متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی
وَهُمْ آخِرًا تا آنکه مقصود اصلی رساند و مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر لفضله تعالی آن مقصود شوم
سرانجام نشد پس بناچاری بمقتضای اِذَا قُمْتَ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاشْرَبْ اَلَمَّ آهسته آهسته بخیال کاوخر می رساند تا
این صورت متحقق گردد که ۔ ع ۔ بر زبان تسبیح و در دل گاو خر ۔ گاو خر تمثیل است هر چه سوای حضور حق

است گاو باشد یا خر فیل باشد یا اشتر و طالب علمان ندانند که تامل ما در صیغ و ترکیب از ان قبیل نیست بهیمات بهیمات بلکه زیاده تر از خیال گاو و خر مخل صلوة است و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات نه انکارند که توجیه هم در نماز بهتر از خیه شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است نی نی این توجیه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی باشد و نباید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز قبیح است بلکه توجیه همت و قصد این کار در طویت و امتزاج این مدعا در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب فور عنایت ها بان می نوازند پس در حق ایشان کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادتیست که ثمره اش منظر رسیدن آری لدعیه حاجات گو حاجات قلیله معاشیه باشد که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی با کمال در عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات بالنفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه نقصان نماز است و انچه از عمر رضه منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمود پس باین قصه مغرور نباید شد و نماز خود را تباه نباید کرد بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✽ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ✽ خضر علیه السلام را شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگران را گناه فخیم جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز مخل نمی شد بلکه آنهم منجمله کمالات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف کسیکه خود متوجه بتدبیر امری از امور دنیویه باشد و نیز یه شود بر هر که انمقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و امثال آن از معتقدین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان می چسپد بخلاف خیال گاو و خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود و نه تعظیم بلکه همان و بلحقر می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود لشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس است انسان را باید که آگاه شده بهیچ عالق از قصد حضوری حق منجم و پس بانگردد و غرض درین مقام علاج این مخل است بر وضعیکه فهم هر کس و ناکس بان رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کند

هرچند هرچیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و پس ازین قبیل است دفع این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد ازوی دانا
تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام رکعات خیالات نمانده بعض بحضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بالودگی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نامشروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کاری بتعب آید
شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بتر فیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی ساختن
بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه
فخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان بر روی کار آرند تنبیه آن بشب بیداری همه شب بآن روزه پیوسته است
میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود نفس را شریک خود میسازد تا مدعای او برآید در تنبیه و تادیب
نفس خود نفس و شیطان هر دو را شریک باز می ماند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی
در انسان نمی ماند **افاده ۲** اگر در ادای زکوة نفس تعلل و زند و آزاگران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی
و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوة مال خود جسته بسد صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و را به فهماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **افاده ۳** در حج و جهاد و قتیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس راحت
و چالاکی نه بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعدی ورزد همان چیز
را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گزارد که حج و جهاد را
و چالاکی عازم شود پس زی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را البطور عزباوا ذلا سازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات باوجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در فرصت و اطمینان

حاصل میشود اصلا درین صورت هویدا نمیگردد چونکه نفس رام شده در عبادت بنشاط قدم مینهاد موجب
برکات و رونق عبادات میگردد و اگر او جود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی آدای حق آن نکند و محافظت
خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر تعجبه در خدمت همان کار مشکل را برو و لازم و ضروری
پنداشته بجا آرد و نفس را بفهماند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور تراد رمهلکها خواهیم افگند تا آنکه باز آید و کوشش
در کارهای جهاد درین زمانه از اهم المهمات است **فصل چهارم در بیان طریق ادای**
طاعات + و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است + **تمهید** اصل مقصود از تهذیب اخلاق
و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیر شر
از رذائل عین انصاف اوست بفضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است
چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن و انچه ممکن است همان است مامور بغیر
نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و انچه در کشتن
نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشته نمی شود
بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس برجستی و جهالاکی باشد
و اگر در دی شکستگی پدید اید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید + **افاده ۱** + بهترین طریقه
اصلاح ارکان اسلام است که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت دران بسیار خواهد دانست
اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصا نماز که عمده ترین آنها
است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم **مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ** شمه از عظمت نماز
تحریر کرده میشود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولا تمثیلی باید شنید بادشاهی است وسیع
الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متبائنه قائم اند و در هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مداخلت است
مثلا مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و نگادان در حوایج بیشمار متفاوته مستخرد
و ذلول و علی هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین

وجاهی مقرر و هر یک بسبب آن کار علاقه و ربطی میدارد بجناب بادشاه و مدار یافت آن علاقه
در خود می بالد و بر سعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست هر علاقه
که مرا باوی است از عنایات اوست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن اهالی این کارخانجات
را باوجود تفاوت مدارج و مراتب و علو بعض آنها با علای مدارج کار یست معین که ازان تجاوز و تبدل
ممکن نیست و بنا بر اعلیه حرمت و جاه ایشان را زیادتی و نقصانی تفاوت نه من بعد چیله خاص که بمقام
نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده
برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوایج خود نموده و
احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات درباداری معین
است و بحضوری دربار حسب تعین وقت بروی قدغن شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و
مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید
حضوری در آنها عنایتی خاص بحالش از طرف بادشاه برآرای سائر ارباب کارخانجات هویدا و منکشف
میگردد و بهمین سبب آن چیله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب
عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب دیگری تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و رتبه
و منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشانرا نه ازان نزول است و نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج را قصه معراج گواه است ✤ بیت ✤ اگر یک سر موی برتر پرم ✤ فروغ تجلی بسوزد پرم ✤
حضرت آدم صفی الله را الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بے نهایات ساخت و مظهر کارخانجات
کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی معزز فرمود و اول فرادا و را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت
تا در سائر افراد این حقیقت سر یکدیگر حامل و دست سیران کنند و لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر بهر امری از امور مملکت
که منقسم بر همه خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کار یکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مگس رانی و نعل برداری

وامثال آن ازین جیله خاص هم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد و همچنین کار یکه بنقیبان و چوبداران
تعلق میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضاران عند الطلب ازان جیله خاص هم امثال این امور
عند الحاجت بظهور میرسد و همچنین کار یکه متعلق بمنشیان و متصدیان است از فرامین نویسی و تحریر حساب
و ضبط جمع و خرچ ازان جیله هم عند الحاجت طلب میکنند و کارهای عمده مثل ایلچی گری و نظامت
ممالک و ریاست جنود و عساکر امور متعلقه بوزارت بهمین قیاس باید کرد همچنین اکمل افراد انسانی مصدر
خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتوانند شد مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق
دارد ازان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و
در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد ازو رونمی نماید و در تعلیم و تعلم
و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد ازو دست داد و دست می آید و در اقامت سلطنت
عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب اولوالعزم و خاتمیت خدمتیکه
تعلق بملا اعلی میدارد ازو صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات القصه حضرت حق جل و علا
بنا بر دربارداری خلیفه خود آدم قانونی معین ساخت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را مستور
ساخت و اظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسل و انزال
کتب و انواع هدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامن
در آدم امداد ها فرمود پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قرب و حضوری آن اشرف مخلوقات است و لهذا
بر خیر امت فرض شده اوقات دربارداری است و شعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آنرا جلوه
نماید و هر که خواهد آن را برباد دهد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا اوقات
نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهد لیست مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام جقایق مخلوقات
گو افراد وی متفاوت و متناقص باشند بلکه تنزل کرده باسفل السافلین شده و فی الحقیقت بسبب نزول ایشان
باسفل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا باکبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور پادشاهی
میباشد پس ع * هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا * پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده تا کید
شدید بدربارداری بهنگام وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته واز منت برداری حاجبان
ونقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطه عالمیان
است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل وسفاهت است همین قسم عظمت نماز را
فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب وخشوع کرنایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد وخود را مدام
در کار الهی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت دربار حضوری پنداره وتلاوت وتسبیحات واد عیه را مناجات
ومکالمه وعرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم
آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه جیله خاص شاهی عزم مناجات وقصد عرض حاجات در دل
خود مصمم کرده در دربار اقای خود حاضر شده بکمال خضوع وتعظیم می ایستد واز ماسوای او اعراض کرده و
هیبت وسلطنت او را نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات بادومی دوزد پس لابد بمجردی که آن
بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع میابد وامید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در
باره او مبذول می نماید وبدیده قبول ومحبت او را ملاحظه می فرماید وهر قدر که اقوال وافعال تعظیمیه ازان جیله
منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او در بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب
خود بیش از پیش متوجه میابد برای بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمه ایستادن مناجات
وتوطیه عرض حاجات میباشد انحنای ورزد وبسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی
بسوی او متوجه شده اذن مناجات وبرآوردگی عرض حاجات باو ازرانی میکنند پس آن عبد منقاد
در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا ومدحی که شایان مولای او ست کشاده وفعلی که مشعر به
تعظیم اقای او ست بجا آورده مشغول بمناجات وعرض حاجات میگردد واز بسکه این وقت وقت
نهایت کمال این عبد منقاد وغایت قرب آن بادشاه عالی جاه وشدت ظهور هیبت سلطنت ونهایت صفوت
سطوت مملکت است بمنظه سهوی بعضی مضامین مناجات ومقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا
او را امر می فرمایند که لحظه از مقام مناجات جدا شده خیال وعقل خود را درست نموده باز در محل قرب

داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات
اتصال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون حسن معاملت و قدردانی
و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بران اعزاز و اکرام بنشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار پادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت سلطنت
چنان اقتضا می کند که آن عبد را بخدمتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی
او پای خود را زمی کنند تا به تقریب ادای خدمت چیزی بنشیند همچنین وقتیکه مومن پاک
مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی بفضائل
جان خود را از الوان بهیمیه و خبائث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث
حکمیه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ما سوی الله مصفا ساخته و دل خود
را از علائق غیر الله معرا کرده بقلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت
بمضمون اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ را در سویدای
قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید بمجرد این عقد رحمت الهیه بجوش می آید و عنایت
خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ
بَیْنَهٗ وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی است باین معامله و هر قدری که
اقوال تعظیمیه از تلاوت قرآن و ازادعیه از و بظهور میرسد بهمانقدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی
در حق او مبذول میگردد تا انیکه رکوع که توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود
است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که بمثل این مقام رفیع که عبارت از سجود
است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و عائق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب
عظمی راست استاده و مدح و ثنائیکه شایان هست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز سائیده در مناجات
و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و
ظهور سرادقات جلال است لهذا مظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد

خود را دمی ازان مقام رفیع فرو نیاورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض
الحاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود که ادای تکرار در
دو رکعت متحقق میگردد و قابلیت پروانگی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت اقتضاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقا ازان
صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت قوانین عظمت قعود صلوٰة را خالی از عبادات نگذاشته
به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برا سها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه مابین
السجدتین سری است پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی فی الجمله به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة
فائز میگردد مثلا دست او بپایه تخت شاهی رسد یا بدستار سر بسته بهره ور گردد پس البته اقران
و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنا بر ازاله این ظن در هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبوی
اسرار ارکان صلوٰة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد و ازینجا باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ
جَیْشِی وَاَنَا فِی الصَّلٰوةِ در دربار خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین
متین باشد میفرمود لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داده در هیچ عهد معلوم نیست
القصه تحقق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمه شهادت

شد و عبودیتش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودیتش و قبولیت او
از ملاء اعلا سر برزده مسامع اهل عوالم را زینت بخشید به مجرد صدور کلمه شهادت مامور بحاضری دربار
اوقات خمسه گشته به بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلم آداب قولیه و فعلیه و عرضداشت
جهریه و سریه معزز و سرفراز گشت ✤ افاده ۲ ✤ چونکه انحلاع از اموال که بموجب منطوق **جَعَلَ**
اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا عماد زندگانی این جهانی است کلیه مامور به نیست و بسا است که انسان وقتیکه مسلمان
شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا علیه زکوة را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب
غفلت و نکرت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام
بخشند شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانست که بارکان اسلام مامورم و باهتمام ارکان عمده که از ان جمله زکوة
است در دلش قرار یافت همانوقت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام
نیست و هر چه از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است
از کدام وقت شروع پس این اهتمام مادامیکه دامنگیر خاطرش گود در عین تدبیر تغییر اموال خواهد ماند در همه آن
اوقاتش نوعی از حضوری حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام
الهی ادای آن بنا بر حکم بر من لازم است و نیات دیگر از اتباعی ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا ادای
وصیت خود بجود و کرم در حسب نیت ادای امر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق مذعن
وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری
او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل الندر خود بر من مقرر فرموده و بنا علیه اخذ زکوة اصالة حق امام و
خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة
هر سال بمثابه کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و
مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت خود آن را
قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن از ایشان
در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال

عزت ومحبتش که در بارگاه بادشاه هست میباشند وآن شخص مدام در مزید وترقی می ماند وغفلت او را در عین اشتغال باموال رو نمی دهد **فائده** چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر اهل عزت وافتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار وامرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان فی ذوی الحاجات والعامات اند وبس همچنین حضرت ملک الملاک اموال زکوة را بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است وبر سائر بنی هاشم که علاقه اخوت ونبوت بآن جناب میرسانند تحریم فرموده مصارف آن اموال را ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را که برایشان صدقات تحریم فرموده اند عزت وافتخاری حاصل شده که شکر آن بهیچ زبان ادا نمی تواند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت صدها انواع عبادات وهزارها اقسام طاعات بجا آرند ایشانرا می سزد وبسبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران وارتکاب عصیان بکدام پایه میرسند **افاده ۳** در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه والتفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم الهی وتعظیم امر وی تعالی می ماند وانتظاری میکشد واستعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین وچنان یعنی روزه ونماز تراویح وقرآن ادا خواهم نمود درین انتظار واستعداد وخلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند وحسب ان اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود وبجهت این انتظار تمام سال مشابهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته وهرچند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق است که بر این امت مرحومه فائض است نظر بضعف بدنی وکمی عمر وقلت همت وتوفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف ولیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف وشب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد ازان شود ودر هر سال یکبار لکد کوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال میماند وشهوت وغضب وحرص او را اصلاحی پدید می آید گوهر انسانرا بر آن آگاهی نشود **افاده ۴** اما حج پس بمنزله آنست که بادشاهی مقامی معین کند وآنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد وهر کرا در ان مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد ودر اقران او معظم ومعزز کند حتی که اگر کسی بدون طلب هم در آن مکان

داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم در
اقران خود حاصل شود او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد القصه آن مکان را خوان یغما کرده باشد پس
هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را
موافق حال او بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه جل الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم
است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته
پس هر که بنا بر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس با انواع نعم الهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است
که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست
و آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آنمقام متحقق گردد
مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن
پاک را باید که این امر عظیم الیعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز و اکرام
تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند ✦ **افاده ۵** ✦ باید دانست که جهات و امر لیست کثیر
الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده بجمهور انام میرسد مثل باران که منفعتش نبات و حیوان
و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متمردین و
فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در ان اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات
خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه
چنانکه به تجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوجود ارباب اموال
و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه مثل نزول باران بروفق و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و
آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و کمال بیش از پیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چندان بسبب شوکت
دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار
احکام شرع در قرون و امصار بظهور میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید
سنجید بلکه حال هندوستان را در این چند روزه که سنه یکهزار و دویست و صد و سی و سوم است که کثرتش در این ایام در اکثر بلاد دیده بحال همین لایق

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه وظهور اولیای عظام وعلمای کرام فیما
باید کرد واما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مومنین وغزاة مسلمین وسلاطین ذوی الاقتدار
وجوانمردان کارزار مستغنی از بیان است واما بنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه
در اوقات قلیله وفوز بمراتب ولایت ومناصب جاهت بریاضات یسیره است واما بنسبت علما پس
انتشار علوم حقه وکثرت معلمین ومتعلمین وفوز علما بمراتب احتساب وقضا واجتهاد وافتاد قیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله وحصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه واحکام
مرضیه وظهور امر بالمعروف ونهی عن المنکر است واما بنسبت عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح
وتقوی بسبب اعزاز اهل صلاح واهانت اهل فجور وبسبب شهرت امور محموده مشروعه وخمول امور مذمومه
ممنوعه ونیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام واکرام علمای ذوی الاحترام
واولیای عظام وبسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است واما بنسبت عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیحه در معاملات ومیلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق والتطاف
جواد مطلق وانقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد ونیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه وبسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار وجود کرامی سخاوت شعار وانتظام امور معاش
ومعاد یه ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است واما بنسبت فساق وفجار پس حصول توبه
یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان از فسق وفجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
وبسبب سوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه ونیز دست کشیدن
از اظهار منکرات وبدعات بسبب خوف اقامت حدود وتعذیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان
وملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات وبدعات است واما بنسبت اهل نفاق پس استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و
عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان وذلت اهل طغیان ونیز امید سریع نفوذ ملت
حقه در جند قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه ونزول برکات سماویه وبسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام وبسبب مخالطت اولیای
عظام وعلمای کرام وانعکاس انوار ونفوذ مواعظ این بزرگواران در قلوب ایشان است واما بنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات

ونفاق مکاسب و عدالت سلاطین و اطمینان از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث و رغبت
بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان و بسبب ملاحظه انتظام امور معاش
و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است و اما بالنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجود یکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین
اقل قلیل بالنسبت فارین میباشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان
مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی
باقی میماندند پس لا بد کفر ایشان متزائد میشد و هر قدر که کفر متزائد میشود باز دران عقاب متضاعف میگردد
اما در حق ذراری ایشان از نسا و صبیان پس از بسکه ایشانرا بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست
می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون مینماید این است پاره از ذکر منافع جهاد
اما تفصیل آن پس احاطه اش در هیچ مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان و امر باقامت
آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع بمثابه انزال غیث و اجرای انهار است در کارخانه تکوین اما
تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه
مخالفت غزات و مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند و در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چه همین باران است که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی است با وجود یکه بعضی از اشخاص سبب انهدام
عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند **خاتمه در فوائد متفرقه** + و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱ + باید دانست که استماع غنا بی مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگرچه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصا در حق طالبین راه نبوت خالی از
خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است و هم در حق منتهیان اما
در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق
را ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حظوظ آن مضر لا سیما حظوظیکه لذات آن

در صلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان
گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی
در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی
عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن
مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را هیچ یک
از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم
حظوظ که طالب اجتناب از آن اولی است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
که لذت آن در رتبه قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بدیل نفس منتشب میماند و نفس را
در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه بر این آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من جهه
اتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص الیوی معاصی کشان کشان می برد
مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط با رد در خلوات
محدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی بر ملکه تقوی
و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور ننماید کرد که کلام هدایت التیام اِنَّ الشَّیْطٰنَ
یَجْرِیْ مِنَ الْاِنْسَانِ مَجْرَی الدَّمِ دراز الا امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس اعتیاد
باستماع غنا مضری دیگر میرساند و تعلق قلب با مارد مضری دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس
تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم
متجانس و متماثل میباشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب بهم سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر
میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی از ملکات
راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

محمودہ پس طریان غضب وصدور آثار آن اگرچہ محل ظہور آثار شجاعت نیست بلکہ موندان لیکن غلبہ
آن کیفیت وتسلط آن برنفس واتباع مقتضای آن بحیثیتیکہ ہرچہ غضب وتقاضا کند ہمانرا بعمل آرد
خواہ موافق عقل وعرف باشد خواہ نہ بلکہ شجاعت را بی رونق میسازد وچنانکہ صاحب شجاعت متین
یا تمکین میباشد ہمچنین صاحب غضب سبک مزاج وبی وقار چون این مقدمہ ذہن نشین شدہ پس
در اصل مقصود کمال التعمق باید نمود ونظر غائر را کار باید فرمود کہ ہیجانی وغلیانی کہ بسبب استماع صوت
خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچہ فی نفسہ از امور قدسیہ الہیہ نیست چہ مثل ہمین حال بر نفس فساق
وفجار بلکہ مبتدعین وکفار بلکہ بر نفوس سائر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و
طاعات وآمیزش محبت خالق الارض والسموات یک گونہ تائید سالک راہ حق را در بادی نظر
مینماید واز حالات محمودہ بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات وآثار حب یمانی بمثابہ ہمان
کیفیت غضبیہ است در جنب شجاعت وچنانکہ وقتیکہ آتش از زر پارہ از زر یا سیم می افروزند و
بسبب تیزی آتش در آن پارہ تغلغلی حادث میشود حتا کہ مثل آب شدہ کفہای او ہویدا میگردد و
وخلاصہ او در تہ می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت ہمان است کہ در تہ نشستہ است واین کف کہ بر
روی کار آمدہ ہیچ کار آمدی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ہمچنین بسبب استماع غنا ہیجانی کہ بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد و
امر لیست از امر مرغوبات نفسانیہ واحکام بہیمیہ کہ بانوار قدسیہ ممتزج گشتہ سر بفلک کشیدہ است و
احکام وآثار حب یمانی در تہ او مختفی گشتہ واین ہیجان اصلا در امور معتد بہا کار آمدی نیست آری
مثل طلسمی است کہ برای نظارہ تماشایان ملکوت بر روی کار آمدہ پس اتباع امثال این امور وعیاذا
باسباب تحصیل آن رونق مقامات حب یمانی می شکند چہ کار صاحب یمانی سراسر اطمینان است وتمکین
ووقار است تمکین وکار اہل وجد سراسر اضطراب وپیچ وتاب واما مضرت تعلق قلب بامارد پس بیانش
آنکہ اگرچہ میل بہ خطوظ نفسانیہ در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب بہ
نسبت ایشان سم قاتل است وتعلق قلب بامارد از ہمین قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد چنانچہ

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکور از اکابر سالکان راه حق مثل انبیاء و
صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکه انچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت
هویدا میگردد دو نوعی اجتناب اشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر مهره اهل حدیث پوشیده نیست
و اما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور بر هیچ
مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتیاق
آنها و طوایف انام اجتناب ازان از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع
وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیه بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشدند بنا علیه بر اشعاری بکراهیت امثال این اکتفا کرده شد
پس طالب حق را باید که با مثال این امور اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جاندهد و در طلب آن
همیان و سبرگردان نگردد و التفاتی صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
امور پیش آیند مجاهرت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بجهال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین
و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق
چست بسته باشند اظهار کراهیت این امور نهی آن امر رشاد کند احسن و اولی تر است و اما انانکه امثال این امور
را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلاشبهه اهل بدعت اند
افاده ۲ انچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
الیمین است بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه
بدست آورده امید وار اجر جزیل بسعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه
اجتناب نورزد مثلا در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و منال سعی بیش از
بیش بکار برد اگرچه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا بسا اهل نه نماید و علی
هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت
برحسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه سابقین است +

بمانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی نمایند بلکه اخذ بعزایم معالی هم می فرمایند
و قطع تعلق از ماسوی الله مینمایند حتاکه از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع
التعلقه میباشند و همه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشناسند مثلا دست خود را دست خود نمی
دانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سائر اسباب دنیا از ان حضرت
حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی بران نمیکنند و در صرف آن بمرضیات او سبحانه دریغ و قصور نمی نمایند
و بوسیله آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمیگذرد مثلا اگر ایشان احتیاج
شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مرضیات مولای حقیقی خود شناسند در صرف کردن آن هیچ
صرفه بکار نبرند حتاکه مشاقی و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن خود
نمی شمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری متمرد عطا فرماید یا بالسبب حبط نماید هرگز حرف
گله و حکایت شکایت بخیال او هم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما را بیگان گردیده و چیزی ازان
ما بود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با ان امور هیچگونه
علاقه نیست بلکه صدور آن اعمال از دست ما بمثابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک
اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا بآن چیز علاقه نه مثلا اگر مالکش همگی آنچیز را برباد کند هرگز
صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضی این بزرگوار را زا مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام بآنمقام اینست
کلا دل صاحب آنمقام رحمت ربانی و خیرخواهی جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتاکه اگر ایشان
برین مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را بعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار
ایشان درست شده و حال بد مآل ایشان رو بهبی آورده البته این بزرگواران را بسبب
حصول نجات آن عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد
بنا بر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک و مهوات نجات یافت چنانچه
شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز
نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده + بیت +

چه بودی که دو نرخ زمن پرسیدی ✤ مگر دیگر از ما نالی شدی ✤ القصه چون این معنی یعنی تبری بعض
از امور دنیا و عقبی در خلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل
دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی
مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله
خاص ماذون مطلق در تصرف امتعه و قمشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت مینماید
مثلا چیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال و
شهادت میباشند و این کبار اولی الابدی والابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
نمایند مثلا الیشا را میرسد که بگوید بندگان از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از
عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت متساوی است یا هیچ چیزی خصوصیتی
نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد والله اعلم بالصواب ✤ **افاده ۳**
حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدریافت
علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس ولا تعظیم شعر
بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نمیخورد و ادراک
بکنه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال اخر و انجام خود را ملاحظه کرده از ردیله
تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خلقت لا بعقل محض و ناکاره بحث بود و انجام خود هیچ
کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه چه از رحمت
و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را قطب الاقطاب بسازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در
یک لحظه فائز به نعمت ایمان فرماید و همانوقت او را به نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف به
محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را بمرور دهور و بعد

محن شدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که
بهزار درجه بهتر ازان در یک لمحه عطا فرماید **افاده ۴** باید دانست که انچه از تهذیب اخلاق به
تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است
که طالب رضای حق تعالی باشد و با رضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار ببارگاه حضرت ذو
الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و
اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا وغیره از وی صادر
شود لیکن هر که بتصدیق و اذعان دل کلمه را گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که
معتقد و مصدق مضمون کلمه اخواهد بود لابد که قبایح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان ازان
خواهد شد گو بالکل آنرا ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور
مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم
داند و همین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است چه باین
صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا بحضرت حق جل شانه کردن است معاذ الله من ذلک و این
صورت مورث توجه غضب الهی بمرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را هالک و از کار رفته
و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد و تغییر
نیک انجامی وی حوالهٔ مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که مکفر تمامی سیات
و ماحی همه خطیات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت
دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده
به بهشت رساند **افاده ۵** چونکه محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده
بدست زنده هر چه اغیار میخواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید که در وقت
مظنه آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هر چند الله تعالی

معین هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان از تفویض ایمان خود با و تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این
قدر سعی میباید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن
خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاهدارد و مقبر از ابران آگاه سازد که هر که خلاف طریقه محمدیه علی
صاحبها الصلوة در تکفین و تجهیز و دفنم بعمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهم کرد و دامنگیر
او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز وغیره رایج باشد نفی آن باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف
در مقبرها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمارد ✣ ✣
اَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اِتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی
فِیْ جَمِیْعِ الْحَالَاتِ **باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت**
و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است ✣ **فصل اول** ✣ در بیان اشغال طریقه قادریه ✣ و آن مشتمل بر
یک تمهید و دو هدایت است **تمهید** خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغیری که موجب سهولت سلوک
و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت دران هویدا گردد درین فصل محرر
کرده شد و از بسکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لابدین فصل بر دو هدایت منقسم گردید **هدایت**
اولی در بیان طرق ذکر و آن مشتمل بر چهار افاده است **افاده** ✣ ۱ ✣ اول ذکر یک
ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر برآورد
و پیش روی خود ضرب کند و نزد یک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از
دهنش برآمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهڑیال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان
قصد همدار آواز بجهر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را
صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل ازان که دم بجای خود
آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک
آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز متخیل پیش را زیاده تر کشد و همراه کشیدن
آن آواز نور متخیل را دراز تر و پهناتر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

از سر تا قدم بآن احاطه کند باز از آن آواز متخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در پهلوش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شده بجای تمام جسم همان نور مستقر پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید **افاده ۲** بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر و ضربی شروع کند طریقش آنست که دو زانو مثل نشست نماز به نشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر در زانو راست ضرب کند و باز امتداد صوت متخیل را با آهستگی تا به شانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای زانو و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی اینهمه اعضا باطل شده و بجای او همه نور نشسته است باز قدری سکوت کند و دران سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن اعضا خوب بنشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب است محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیده **افاده ۳** ✣ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو به نشیند و یک ضرب در جانب است بطریقیکه سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید **افاده ۴** ✣ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب است و دیگر در جانب چپ و سومی در قلب و چهارم رو بروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یکه همراه این برآمده از تحت احاطه میکند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص دران مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته ✣ **فائده** ✣ غایت این ذکر با بنطریق مذکوره آن است که اثر ذکر و سم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر

بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار جهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد ✤ **هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر** ✤ و آن مشتمل بر هفت افاده است ✤ **افاده** ✤ مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقش آنکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لاشریک له مبین اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه از بین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد در اینجاست آنست که وجود او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش آنکه هر شخص میداند که معنی ازان بلفظ هست در فارسی وی در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست ✤ **افاده** ✤ بعد استقرار و استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالا و استغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا ممزوج بغایت محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچکاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود کار عسر بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و باین مراقبه او را الفتی و محبتی و راهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه آنرا موجب افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه شمارد و این امر را اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی اباعن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل بادشاه روداده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سرانجام آنرا بجا بنازی هم فخر خود میداند و ازین مراقبه معنی اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات فاعل حقیقی است در هر فعل و هر جنبش و هر سکون هویدا میگردد ✤ **افاده** ✤ بعد این مراقبه شغل دوره کند

وارکان آن شغل چہار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و علیم باہر یک اسم ذات را ضم
کند پس بطور مراقبہ نشستہ و خاطر را مجتمع ساختہ و دل را حاضر کردہ بخیال خود گوید کہ اللہ سمیع و آنرا از
ناف کہ مقام لطیفہ نفس است بوسط سینہ کہ مقام لطیفہ سر است برآرد و چنان داند کہ روحش کہ مدرک
و دریابندہ ہر چیز در وی ہمان است مجتمع و فراہم شدہ ہمراہ ذکر مذکور از ناف بوسط سینہ رسیدہ است
و اگر نقل روح از ناف بوسط سینہ متعسر شود چنان تخیل کند کہ روح در میان این ہر دو اسم یعنی اللہ
سمیع بوجہی است کہ نفظ اللہ بالا و لفظ سمیع زیر آنست پس باین تدبیر انتقال روح ہمراہ انتقال این ہر دو
اسم میسر خواہد گردید و باز بمصاحبت اللہ بصیر بطریق مذکور بلطیفہ اخفی کہ مقامش در سر محاذی کام
است رساند و باز اللہ قدیر از اخفی بآسمان چہارم رساند و روح خود را تابع و ہمراہ آن سازد باز اللہ
علیم را از انجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چہارم بعرش مجید ترقی دہد و باید
کہ در منزل سوم و چہارم یعنی آسمان چہارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گھڑی یا یک گھڑی
ہر قدر کہ ممکن شود و آنجا روح را بچپ و راست دائر و سائر کند و گاہی توقف روح در آن مقامہا دشوار
می افتد بلکہ مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکہ در وقت صعود راہی بطور روزنہا در آسمانہا
متخیل خواہد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنہا و راہ را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند
باز بہمان بدرقہا از عرش مجید تا لطیفہ نفس بترتیب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر اللہ علیم از عرش
تا آسمان چہارم و بذکر اللہ قدیر از آسمان چہارم تا لطیفہ اخفی و بذکر اللہ بصیر از اخفی بسر و بذکر اللہ سمیع
از سر تا بہ نفس آہستہ آہستہ این ذکر را ممتزج کند تا کہ آثار آن پدید آید از آثارش نورانیت روح ذاکر است
و ملاقات با ارواح انبیا و اولیا و ملائکہ و سیر جنت و نار و اکثر سماوات مثل سدرۃ المنتہی و بیت المعمور و غیرہ
و لوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنا بر ہمین امور روح را در آسمانہا متوقف کردن دور و سائر نمودن
میباید و دیدن عجائب آنجا مختلف میشود ہر کس بموجب قوت ادراک و استعداد و مناسب حال خود می بیند
و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکہ مکالمہ با ایشان میشود و احیانا بر صلاح نیک کہ مفید راہ سالک بود یا
غیر آن نیز او را آگاہی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذاک پاک الہی دست میدہد و بیگانگی از جسم

حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند
روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرقه او شده پس جائیکه طاقت رسیدن
نمیداشت ببدرقه مذکوره میتواند رسید ۔ **افاده ۴** ۔ باز شغل نفی پیش گیرد بیانش آنکه بمقتضای
اشاره اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انوار الهی در هر مکان موجود است بمثابه وجود و هستی که
هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه
جا انوار متحقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار
هر جا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که اجسام فلکی و عنصری
هست از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبارت
از انوار است و حجب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و انچه ارباب فطرت عالیه ابدون
انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس در احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح نمیکند
پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک
شوند همین که آئینه قوت دراکه اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلا تعب
دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن
اشیا است از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال
باطل و وهم کاذب است هر چه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و بطی
خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این
امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم بنفی واقعی متعلق نیست چرا که غرض صاف کردن
مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی
تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد دو مرتبه است و پس برا که نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم
برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پرتشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت
است بنا علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

اول آنست که قوت دراکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در
نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت دراکه خود منع میکنند و در نفی اول انچه در دراکه مستقر است آنرا اخراج
می نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت
دوم بسیار آسان است یا باین طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان
است از نفی باران مرکبی را که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا علیه در نفی
خود نفی جسد سهل جائیکه بران قرار دارد دشوار تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
گران می نماید و بعض را که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه ترمی باشند نفی حلق و سینه سخت میشود و بالجمله هر چیز یکه
آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اولا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن
دشوار می نماید که بنفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران بر مبتدی این کار بصور مختلفه
میباشد گاهی خلائی به مقام سینه و شکم اولا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت در جثه متخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم
بدم دراز و باریک میشود و سهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند بمثابه آنکه گوله توپ از
یک طرف بطرف دیگر رسیده آنمقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و
کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را مثلاثی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزفی سست
رسیده پاش پاش نموده مثلاثی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت
پاره دل از وی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صور شتی تطویل لاطائل است لیکن مباست که از معنی
مجمل نفی تعین صوری از صورش بر بزرگی قوی الذکا هم میسر نمیگردد و احیانا با وجود دریافت صور
کثیره غبی غافل را صوری دیگر ماورای آن صور پدید آید بالجمله دریافت خلاف صورش خالی از فائده

نیست بهر وضعیکه ابتدا ش نمود کرد و آن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را هر جا را که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل که گرد آگرداد تا لبشی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج بتاریکی میباشد بمثابه سر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک و مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب را نامور کننده که بمثابه جنس و خاشاک است به همین شغل مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد ✤ **فائده** ✤ در ایام اشتغال بشغل نفی شغل یاد داشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بی چگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات نگردد بمثابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال بحوائج ضروریه و اعمال معاشیه دلش کما ینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر سر صاحب جدان پوشیده نیست پس غافلان یاد حق تبارک و تعالی را باید که بتمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد داشت حق را از ممتنعات عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پندارند و همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست که چنان که بعضی از اشخاص را یاد داشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یاد داشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که متعرض بحصول یاد داشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن بمکسی یا حدوث الم همچنین بعضی سالکین را یاد داشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزدیک عروض غفلتی یا امور مخالفه را مر یاد داشت

وبعد ملکه یاد داشت حق یاد داشت دیگر هم بآن ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم گذشته +
افاده چون نفی خود و تمام عالم بقا بوجهی طالب آمد نفی النفی و فنا الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه بآن
نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض
است علامت آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتاکه اگر درین شغل کمال ملازمت
نماید بدان معدوم شود و اثری ازان باقی نماند هرچند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد
لیکن آینده را کارآمدنی است آنرا مهمل نگذارد بلکه لعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست که درین شغل
دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بسبب ادراک
است هرچند درشغل نفی هم هرچیزرا از ادراک خود دور میکند لیکن صفای بخیالش باقی میماند موجب دل
بستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند همچنین در نفی هم انسی میشود بخلاف
نفی النفی که مدار آنست در آن مقام باقی نیست + **افاده** ۶ بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید
گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان
می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد که بدنش با فراخی و پهنائی متخیل میشود و آن فراخی و پهنائی باین
مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و همه
عالم در خود می بیند گردا فلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود میداند
و درین حالت اطلاع بر امکنه افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور و دراز از جای وی بود بطور کشف
حاصل می آید و آن کشف مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال
مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست
هرچند راهی باشد فاما دورتر از راه راست و موروث صعوبت سیر و امتداد است قصد انتقال از آن
بانوار کند که حجب ذات پاک اند و گاهی انوار رنگا رنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل و علا است و طی آنرا مدتی مقرر نیست اگر عنایت الهی
شامل حال باشد در یک لحه هزارها طی میگردد لیکن سبب عادی برای انتقال سالک از حجابی بحجابی

دیگر آنست که هر یک از ان انوار به قوت خیالیه خود بجدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان همت انتقال بدل خود برآورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بجدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد و هَلُمَّ جَرّاً و بسا که ان ن در همین حجب متوقف گردد او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون که ازان به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند **افاده** ۷ هر گرا العنایت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد در انجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوضیکه در انجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند که در آنمقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هر وقت شان جدا ازان ذات پاک جلوه گر میگردد و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبه الصلوٰة والسلام که دل آدمی به منزله پاره پر است که در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر میسازد دل انسان را قرار نیست پس ظهور شیون را هم ازان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی دارد طویل و عریض که تحریرش در ین اوراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد **فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فوائد و رازمنه قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید** و آن مشتمل بر دو هدایت است **هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه** و آن مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** اول طالب را باید که با وضو و وزانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و غیرهما

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار
دعای کشود کار خود کرده ذکر دوضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای
انفصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما
لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را بالجزم خواند و بقوت تمام از سینه
برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند
که نوری از سینه اش برآمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند
همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزه دی ممکن
نیست امید وارق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند
که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و تو بتو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون
و برون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد ۲ **افاده ۲** چون این یعنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکه آن
بوضعی رود بدکه هر وقت بلا کلفت همین طور بکند و بقابوی فراگیرد ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الله
است قوت و شدت و جهر بهمان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت
در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب
تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بیالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گم
شده باشد ثابت گردد ۳ **افاده ۳** باز بملالت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول
صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب و شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش
هم همان هست گردش دهد مانند جاروبی و مصقله که اگر کدورتی در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی
و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد ۴ **افاده ۴** چون این نور آنچنان مصفی گردد
که شعاع آن از هر جهت دور تر از ان افتد و تصفیه و تسقیل آنهم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند

وآن نفی واثبات است یعنی لا اله الا الله پس را بخیال خود کشیده محیط زمین وآسمان سازد وتمام دوره را فراگرفته لا را در خود تمام کند وطریق کشیدن لا آنست که پیش روی خود ممتد وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد وباز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده ولفظ الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند ودر لا اله نفی معبودیت هر چیز فی الواقع وفی الحقیقت ونفی وجود خود وتمام اشیا وکائنات از خیال خود بلحاظ درست وتصور چست مستقر ومستحکم سازد ودر ضرب الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت ووسعت بمثابه دریای زخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود وباین طریق ذکر نفی واثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید واین ذکر را بکثرت ومبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ❊ **افاده ۵** ❊ طریق انتقال از ین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فراگرفته در همین نور مراقبه کند وذکر را بگذارد وطرز مراقبه آن است که نفی خود ونفی تمام عالم که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قالبوی خود آرد که اولا بدون لحاظ نور هم نفی خود ونفی تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از ان نور منفک نمی شود ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را مستحکم سازد وبعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار وطریق ثانی را مطلب یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از ان حجب نورانیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت بی رنگی است فائز گردد اگر چه نسبت این طریقه را التشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد مید هند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ❊

ثانیه در بیان فوائد متفرقه

❊ وآن مشتمل بر دو افاده است ❊ **افاده ۱** ❊ برای انکشاف حالات سموات وملاقات ارواح وملائکه وسیر جنت ونار واطلاع بر حقایق آنمقام ودریافت انکه آنجا انکشاف

امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا قیوم است یاحی را بذکر خیالی از درمیان سینه خود تا بلب آرد و در دم
خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یاقیوم از سینه برآرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ
بلفظ اول واقع میگردد دلالت بدکه اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا هم
تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هر دو لفظ مبارک باین طور کار این اسم مقدس بر روح شود و روح درمیان
هر دو اسم ماند روح را ببالای عرش رساند و او را بجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور
مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه
و بعد عرصه که بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هر دو اسم انتقال را علی باسفل نماید
بذکر خیالی یاحی تهیه انتقال از انجا کند و بمصاحبت یاقیوم تدریجا به مکان خود رسد و در نزول سموات را
جداگانه ملحوظ دارد ۰ **افاده ۲** ۰ برای کشف قبور سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوحِ
مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه اخفی رسد و باسم دوم یعنی
قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در قوقانی
دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه به قبر گردد و اگر دفعه یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن
بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امیدوار فضل الهی باشد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و
این کشف قبور را ناواقفان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوریست ۰ **فصل سوم**
در بیان اشغال طریقه نقشبندیه ۰ و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است ۰ **تمهید** ۰ لطائف
ششگانه که در انسان است مواضع آنرا معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان
راست و لطیفه سر درمیان هر دو کره وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی در
مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از انجاست و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی
بمقام کام درمیان مقدم سر جائیکه جنبش دران در سرکردگان محسوس میگردد ۰ **هدایت اول در بیان**
در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رایج است ۰ و آن مشتمل بر چهار افاده
است ۰ **افاده ۱** ۰ لطائف ششگانه را به ترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در
لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطهٔ دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و ادنای
اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجرد التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال با مور دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از ان
غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله گوید و حضوری و انسی
بسمای این نام مقدس پیدا کند پس این ذکر لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه
آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین
تواند شد و ملتفت اگر باز دیاد آن فرماید متمثال امر وی کند و هر یک از لطائف شش گانه نوری است جداگانه که
در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک ازینها نورانی و منور می نمایند هر چند این
تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه
انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش
بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سر انجام می
پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوارش
در ابتدا بمنزلهٔ تعلیم تقاریر سکندر نامه است کریما خوانرا پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال
نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
توقف نمایند. **افاده ۲۰** من بعد بجنبش نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو رو بقبله
نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام چسپانیده اول از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سر ادنی توقفی کرده
باز بر لطیفه اخفی هم توقف نموده به لطیفه اخفی رسد با بجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد
حرکت در مقام لطیفه سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا برامتیاز آنها قراری کند و الله را از لطیفه اخفی
کشیده بلطیفه روح متوجه گشته الله را بر لطیفه قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری بر هیچ عضوی
از اعضا حتا که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا بعمل آرد یکبار ذکر کرده نفس خود را

بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس نماند شود در عدد ذکر مزیدی کند الی مراتب مزید آن بست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد در مجلس واحد شمار بصد ها خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از این ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده

افاده ۳ + بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را وحدتی ثابت است و علامت وحدت آن بنا بر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جدا گانه از نام کل پس آن جزو بوجهی مشتمل بر سائر اجزای انسانی است بنا بران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی **وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ** همان اجزا ذکر الهی میکنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بسبیلش آنکه هر جا را از تمام بدن بدن خود بالعموم و الشمول بمنزله لطائف شش گانه پندارد چه پر ظاهر است که در نظر مردم مقامات لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود و ملتفت باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پا یا دیگر عضای وی بدون ارادهاش از جای خود منتقل میگردد و احیانا رعشه و ارتعاش بطور تشنج بروز معلوم میکند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت اشتداد گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبکی آنچنان میشود که گویا الایش از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان الذکر از اندرون صفائی میابد و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در کار بوده باشد و کرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار چوب و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهرا بلا اشتباه بگوش صاحب سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب

سلطان الذکر را محسوس میشود ✤ **فائده** ✤ طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر لطائف بسلطان الذکر وغیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آنوقت هرچه در خود یابد داند که آنچه معلوم میشود عکس از طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین هویدا شود همان است در طالب بکمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید ✤ **افاده ۴** ✤ چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقا بوآید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس سالک را باید که ازان حجب بطریقیکه در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مزاولت کند تا که بآخر حجب که مسمی بنسبت بی رنگی است رسد اگرچه بنسبت این طریقه را با آب دریا که صاف از آلودگی خس و خاشاک در رنگ و خاک بود تشبیه میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات پس شگرف و مقامات پس عجیبه رو دهد و مرشد یکه بحضورش طالب در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بحقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود ✤ **فائده** ✤ حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند ✤ **بیت** اول ما آخر هر منتهی است ✤ آخر ما جیب تمناهی است ✤ طالب صادق را باید که متجسس همان امر باشد که آنجناب بلفظ جیب تمناهی ازان تعبیر می فرمایند و مجلس خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم خود است چنانچه بتفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ✤ **هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه** ✤ و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است ✤ **افاده ۱** ✤ برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند و طریقش در فصل اول مفصلا مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آنمقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آنمقام ملاقات سازد و احیانا گفتگوئی بیشان میسر می آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد * **افاده ۲** * باید دانست که برای کشف وقایع آینده اکابر باینطریقه طرق متعدده نوشته اند واولی واحسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال اداب ومستحبات ونهایت حضور قلب طهارت بجا آرد واد عیه ماثوره که برای تکفیر سیات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر سیات بکمال التجا در جناب خالق الارض والسموات بخواند وبعد ازان صلوة التسبیح بتکمیل آداب ومستحبات واطمینان قلب وغالب بکمال خشوع وخضوع بگذارد ودر تمام صلوة دعای تکفیر سیات والتجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در تهٔ قلب ملحوظ دارد وبعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید وبجدی التجا کند که در دل او ظن عفو خطیات وقبول توبه بهوید اگردد پس همانوقت بشغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشته باشد مشغول شود ودر تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش روی بصر بصیرت خود بچیزی دارد که همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از زنه قلب متحقق گردد وفرق درمیان ورود وساوس ونزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد ومستحکم می نشیند ووسواس را قرار وثبات نمی بود وآمد ورفت آن بسبیلی معین نیست بطور دزد وکیسه بر از جانبی می آید واز جانب دیگر میرود وچنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت وبار دیگر بجانب دیگر واگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم وتو بهمه چیز دانا میدانی که من باینطریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم ومقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری بکن که ازان مطلب خود دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم در نوم یا یقظ صادر میشود متوجه سازد وبطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز به نیت استکشاف واقعه مطلوبه بگذارد در هر رکعت سه بار فاتحه وسه بار آیة الکرسی وبانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع وخشوع یکصد ویکبار کلمه **یا خَبِیرُ اَخبِرنِی** به نیت استکشاف بگوید بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود انشاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة

فائده ✣ از جمله اشغال مبتدعه شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی اکابر هم بر آن مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی بتعیین و تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود با ادب و تعظیم تمام بهمگی همت خود متوجه بآنصورت میشوند که گویا با آداب و تعظیم بسیار روبروی شیخ نشسته اند و دل بالکل بآنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در این خصوصا بتعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است نشسته یا ایستاده بتعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنه کار است و تفاوت در عمل آن آثم و گنه کار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود هر چند بظاهر صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر دقائق تصویر را حکایت نمیکند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی تصویری صورت خیالی از بدتر است از صورت قرطاسی چه فرق درمیان هر دو نمی تواند شد مگر بانیکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل راه میابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن فحیکه بنسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است در صورت دوم از صورت اول است پس باین وجه میباید که حرام باشد و قطع نظر از این معنی رواج شغل برزخ تا قصا بصورت اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه پیش اهل صور میکنند روبروی آن تصاویر بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی مطلقا ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب درست بود پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد

خواهد دانست کما گر استفتای این امر دران زمانه متبرک میشد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سرارا مهما

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است ✣ **تمهید** ✣ باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله سرارهم بانیطور است که مقام لطیفه قلب بر پستان چپ و لطیفه روح محاذی لطیفه قلب بر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس در مبدا پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب مؤدب باوضو بخضوع و خشوع و التجای تمام روبروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فارغ آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر الله گرده بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر لطائف شستگانه معلوم شود برای حصول سلطان الاذکار بر لطیفه نفس توجه بسیار نماید از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الاذکار حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الاذکار بجد یکه غفلت رو ندهد ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود نیست لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی میدارد لابد و لا نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که نفط لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ الله را در لطیفه روح رساند الا الله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجانب بدن را همراه لفظ الله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و صلا از زبان تلفظ نماید و بمزاولت و تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش انتشار الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و قتیکه شغل نفی در جذر خیال طالب مستحکم میگردد معاملات درویشی روبظهور می آرد خصوصا انکشاف

دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقه متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فنا الفنا پیش خواهد آمد و انچیز مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوائر سابعی در مزید نفی ماند و قتیکه بکمال و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فنا الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابرین طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این اکابر بامثال این اشغال پس سبب آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید و الله اعلم بحقیقة الحال

مقصد در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل دوایر از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذراند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس جوهر آن نور همان اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائره است و تجاوز ازان امارت اتمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه مبدا و منتهی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود دیگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف پهنا شده عالم را فراگرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جای او میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره اول تجاوز از موجودات

ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب مضمحل و متلاشی گشته انوار محض
باقی مانند الا نادرا بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره و دائره سابقه بدو وجه است
اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در
دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از قلب بالا رفته و سائر دائره بطور
شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است که از قلب بر آمده محیط بل
متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات
بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظرش
مضمحل می نمایند و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب بالکل مضمحل میگردد و نور صرف
باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه معیت
ذات پاک او سبحانه تعالی کند و باینطور شروع نماید که ذات پاک او را با وجود بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت
نزدیک و همراه خود داند و خود را از وی دور و غائب نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خود انگارد و معیت را اقربیت
لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت با وجود قرب اعانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخص
معین دیگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو اقرب بود ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و
سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت کرده پس ظاهر معنی قرب و معیت را متحد یا متقارب پنداشته
بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده ولیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید لهذا
مراقبه اقربیت اول میباید و معنی معیت صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و
امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ رنگین شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهی
در هندی هم ازان خبر میدهد و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِیْنَ
وَاِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ وَاِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا حضرت موسی ع و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما وسلم در مقام
استمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس هویدا شد که اعانت در معیت ضرور است و اقربیت بدون اعانت متحقق
میگردد پس مراقبه اقربیت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که

لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا
اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده گردد بحدیکه طاقت گناه نیارد
یا بدو اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند همین طور اثر لحاظ قرب و
معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام
حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصی با زاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
منجم شود یا آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آید و انجام
رود بدیهی است هر کس میداند که در انجام اول و ثانی تفاوت بلی شما خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود
و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده
شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید
و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را تو آن فهمید که چه نسبت با این
بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند اگر در خلوت طاعت بود محبوب
و مطلوب خود را اقرب الاعین بلکه اقرب از همه چیزها بنسبت خود بحدی مذعن خاطر خود باید که سراسر السنت و لفت
یا بدو اثری از وحشت و نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت و قرب
علامت ولایت کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
بی شمار همراهش باشد و حقیقت امنیت که انوار مختلفه الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضرور است پس بحسب
کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا کار ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش بحجب
بیان سابق ممنوع نشود بالمجبت و غیره در دوائر دیگر اکمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی است لیکن عجب
و نهایت مرغوب و ما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل نمی شود و
حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

آثار کرب و معیت و محبت و غیرها است و صاحب هر دائره موافق عزیمت و سعی خود مطلب یا بد میتواند شد
لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز بمطلوب نمی تواند شد مثلا هر چند صاحب دائره قلبی بمطلبی
رسد فاما بشانیکه صاحب دائره محبت فایز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد بعد ازان مراقبه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ
است یعنی محبت حق در ذات پاک وی بسجانه محبت او سبحانه مر خود را و در بمقام دو دائره و یک قوس یعنی
نصف دائره است و وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنائی و
دوستی که فیمابین مردم میباشد و در ابتدای محبت محب نفع و فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را
ملاحظه میکند و پاس هر دو پاس محبوب هر دو از دست نمیدهد و این دائره اول است و چونکه محبت ترقی کرد
و جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی دائره اول و شروع دائره دوم گردید و لابد درین
دائره ترجیح جانب حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست
که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از ته دلش فواره صفت جوش زند و چون که
اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام دائره دوم و شروع قوس است و بهمین
جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در آنمقام اصلا نیست تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال
و فنای جانب محب بسیار منسبا گردد پس کمال قوس محبت است و در همین مقام فنا الفنا حاصل میشود بعد آن مراقبه
اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است
و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان و تحقیق ترشحات مظاهر وافی تر و امتیاز مصادیق
در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا
میگردد و کارخانجات که متعلق بر زاقیت او ست مظهری است از مظاهر آن و همچنین کارخانجات که تعلق شان
هدایت دارد از فرو آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد
مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ابلیس گرفته تا سرود سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین
مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و راحت
و خوف و دهشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود با جمله مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک

را ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال
نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت تیز تر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از
همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرْشِهِ
سُبْحَانَ اللهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزار ها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره چون عارف وسیع المعرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فراگیرد حسب لحاظ
خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را مزاولت کما ینبغی کند
و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس باالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از
فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دانست
خود و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه
نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر نمیتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن غیر از کشف و الهام راه ندارد و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب تسبب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و در جاده خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
دیرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع
را صرف بسبب محبت و الفت ان ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تماما مترتب
خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع مرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف
حاصل خواهد شد و بمقتضای كُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَى هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره
هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات در انوار اسم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
این دائره مقدم بر دوائر محبت نبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیمی بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب
مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیز های ظاهر باطن

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانه و مثالش انتظام مملکت است که بظاهر و هویدا است
و باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فرخورا در اک خود باید که مظاهر بطور از دریافت کرده سمای اسم باطن را
باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت اولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملا اعلی است
و مراد از ملا اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ مییابد اولا آنها تلقی مینمایند باز در
عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در
جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل
آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل نمی شود بلکه بمقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای
طبیعتش رضامندی حق ظاهر میگردد مثلا مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند
و گاهی بتبالله میرساند و ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت
و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان بردای احکام الهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا
خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بمرضیات
الهی و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش کسالت
است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن در این سیر
روی نمایند و اتمام این سیر با وجود حصول آثارش بقطع حجب نوریه انیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است
و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت
مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی
ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول
بلحاظ اینکه منشا کمالات انبیا است علیهم الصلوة و السلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما
راه نبود و یعنی در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق می بود حتاکه در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع
فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسید گو که ایشان از آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است

که از روشنی آن فوائد حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا
فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن
حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود
و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک
است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف
معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم
ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی
است در انسان و مقصد از ین تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در
امتثال اوامر مالک خود در اعدای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است
چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت
امر نیست جدیدیکه پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را
امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین
حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری شده بنا بر بیانش تمثیلی است وافی منقول است که هر دو باهم ملاقات
کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن
بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که
من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه اخلاق ندانند پس است آن جد است و حصول آن جد او گاهی بسبب عبادات
و گاهی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دای اعضال جهل مرکب
می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب خوش زند نه آنکه بزور بر خود بندد
و بنا بر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیه
کمالات رسالت است بخصائص رسل را فهمیده انتقال منشا آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیه آن مراقبه
نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور و سلطنت و ایلچی گریست در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش

بلیغ در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن در مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل را لازم است بخلاف انبیا که
ایشانرا مقابله لازم نیست و قول رسول و رحق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است
و وجهش ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی فرستند سخنش در حق آنقوم که فرمان برداری کردن یا
نافرمانی ورزیدن مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوالعزم و امتیاز اولوالعزم از
سائر رسل بهمت قویه است در باب اهلاک کفره و اصلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم
از رسل نیز دخلی دارد بر قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی
بنسبت اراده قهریه الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف اولوالعزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه
و شاید این جارحه بسه صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول و العزم در وساطت برابر بوند
دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست
عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیاست صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را
رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر ازین خصیصه باهر بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل
از انبیا و امتیاز اولوالعزم از رسل بخصائص آنها بنا بر مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در
حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود آنست که سه چیز لابد یست دل تبدل انوار که مکرر سه کرر مذکور
شد دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه اینست که منجمله تبدل صفات است حصول بارقه از بقی و شانی
که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بمعنی از معانی نبوت
که از دنای آن خوابهای نیک است فائز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بروفائض خواهد شد
و بتفهیم و تعلیم و مناظره غافلان و جاهلان و معاندان ملهم خواهد گشت و از درجه سوم همت قویه در اهلاک عصاة و
متمردان و انعام و اکرام مطیعان و مخلصان او را خواهند بخشید و این مدعا را بالعموم باید دانست هر سمی را از
اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی ازان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند
شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وجهش کمال کرم آنکریم مطلق است عادت کریما است که هر که در وقت
طعام خوردن مثلا رو برو ایشان میشود دیده طمع برادری دوزد البته لقمه باو خواهند داد و بهمین تمثیل بمقصود

این کلام باید برد یعنی هر کرا مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه
آنست که البته از شان احیای اثری بآن شخص رسانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیابش آنکه بنده
برگزیده چون کار یرا از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان
بود لیکن بمنزله مزدوریست و متربب آنکار و مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که سبب رضای مولا
است انسان چون بآن فائز میگردد و امتیاز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن باوجاهتی
در ملاء اعلی و غیر هم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی
رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض و درجه اخیره بهیات وحدانی انسانی است و عنصری لطیفه
در درود این فیض خصوصیت ندارد و سببش آنست که منتهای کمالات رسل و اولوالعزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و اصلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیات وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض
این دو درجه بهیات وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه آن مسجودیت حضرت ذات است
مر خلایق را و این معنی پر هویداست و اثر مناسب این مراقبه در سائر این سیر معظم بودن است بحقانیت اهل حق
او را تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض از اصحاب گذشته بود
که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها
شدند و حضرت یوسف علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران بزرگ بودند سجده گردند باز مراقبه حضرت
ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشا آن مبدا وسعت بیچونی اوست و لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال بطرزی دیگر ذهن نشین نماید اما باعتبار ظهور افعال پس
چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که در عوالم ظاهر میشود همان است محرک بحقیقت پس اگر پای موری جنبش می نماید
از اوست و اگر فلک الافلاک گردش میکند بتحریک او میکند و اگر سبیل و طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز
آنکه بیچون و بیچگون گوییم وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید و این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی و ثنائی از وسعت بیچون

هر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و بسبب آنکه
اثری از خواص محکی عنه در و یافته نمی شود بچون توان گفت و قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقایق عالم و مهیمن
بودن وسعتی دارد پس عریض و طویل که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است و چونکه ظهور حقیقت ازلی
از دست بچون است و از بچونی اوست که با وجود تالیف وی از حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب یک جمله
مشابه آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد بسبب آنکه در ترکیب آن کلام ذات بچون امر بچون موضوع فرمود که هزارها
بلغا و فصحا بکنه آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است و ابوالبشر به همین صفت معزز تمام ملائکه گردید
هرگاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و درمانده شد غیر او را که مقابل وی اعجم و اخرس میتوان گفت هرگز سر انجام نخواهند
کرد و ثالثا وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید مشتمل بر غایات و نهایات است لیکن شروع
معرفت بسبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاهی است از بخشی گری و وزارت و صدارت
و امارت و غیرها پس همین نوکری است که وزارت میباشد و همین نوکریست که خدمتگاری میشود همچنین در قرآن مجید
ابتدای وسعت بچون هم هست و انتهای آن نیز لهذا مناسب مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین
شد معنی از مبدا وسعت بچونی که منشا حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بچونی که منشا
حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بچون باید
شد و از آثارش صفائی و نزاهتی است که حاصل این سیر در خود میابد و آن صفا مناسب بچون و کمال وسعت بچونی
منشا حقیقت رنگارنگ نمایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنها است اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ
منشائیت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقب است
پدر عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و برازدر خود صفائی و نزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه است
قطع نظر از مسجودیت مقیده که در ارکان نماز میابند و تصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی و حاکم تحقیقی بر
ما فرض فرموده و امر محتم بآن نموده معبودیت مقیده است و نظر بانکه عین دانش مستحق این تعظیم است معبودیت
صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی سبب بخلاف عظمتی که در مقام
حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی است و سخن مجمل در ان این است

کہ ہر کامل را نظر بکمال خود باخود انسی میباشد تصور پرستش آنکہ صاحب کمال را در وحدت احیانا دشتی پیش می آید
و آن کامل چونکہ ملاحظہ کمال خود میکند بی آنکہ عجبی رود در خود مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس میباشد
باینطور انسی کہ جناب حضرت حق را باخود است تصور کنند و منشای کمال ابراہیمی علی صاحبہ الصلوۃ والسلام
کہ آن نسبت حضرت ذات بذات خود است ملاحظہ کردہ مراقبہ نمایند و چون این مراقبہ بکمال خواہد رسید اثری
از خلت در صاحب این مراقبہ منکشف خواہد شد و دیگر آثار کہ مرقوم شدہ ہر جا باید دانست بعد ازان مراقبہ
حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و آن محبیت ذات است
و محبیت ہر کس میداند در ابتدا کہ مراقبہ محبیت بود بلحاظ محبیت سالک مر حق تعالی را و محبیت حق تعالی سالک را و درین سیر
مراقبہ محبیت ذات است مر ذات را و ہمین است منشای حقیقت موسویہ باید دانست کہ خلت عبارت از علاقہ
ایست کہ درمیان دو شخص میباشد و محبیت از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزلہ آشنائی
است کہ ہر یک را از ہر دو آشنا بر دیگری اعتماد کلی است و عزت و وجاہت ہر یک در دل دیگری راسخ است و این
خلت موجب توسط کارہای عمدہ می بود مثل وزرا و امرا بہ نسبت بادشاہان و محبیت اسہ مرتبہ است اول آن کہ
محبیت صرفہ بود و بسر حد محبوبیت نکشد این محبیت با عتبار عزت و وجاہت دون مرتبہ خلت است و با عتبار
قرب و دوام حضور زیادہ تر است مثل خواص کہ نہایت خیر خواہ و دلسوز در خدمتگاری بود لابد و رادوام حضور
و قرب اند بہ نسبت امیر کبیر خواہد بود دوم محبیت کہ بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیدہ و با علای درجہ محبیت
واصل شدہ اگر ازان مقام کہ نہایت محبیت است پیش قدمی کند بمحبوبیت رسد این محبیت ہم خلت است
سوم محبیت کہ بہ محبوبیت رسیدہ باشد این خود بلند تر از خلت است بلاریب و آن منشا حقیقت محمدیہ است
علی صاحبہا الصلوۃ والسلام چنانکہ بیشتر می آید و چونکہ در ینمقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب
و دوام حضور است و این معنی در محبیت زائد از خلت است گو کہ در سرانجام کارہا و واسطہ شدن امور عظام
خلت زائد بود لہذا محبیت را بعد خلت فرمودہ اند فلا اگر این نوجہ تقدم محبیت نباشد پس حقیقت ابراہیمی بحقیقت
افضل از حقیقت موسویہ است بعد ازان مراقبہ حضرت ذاتست بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجہ کہ منشا حقیقت
محمدیہ است علی صاحبہا الصلوۃ والسلام بعد آن مراقبہ حضرت ذاتست بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت

کہ حقیقت احمدیست بعد آن مراقبہ حب صرف است بدون تعلق آن بہ محبوب با محب بعد آن مراقبہ لا التعیز
است با نیمعنی کہ ذات پاک او را مرتبہ ایست کہ تعبیرات و بیانات ہمہ دون او ہستند ہیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد
واللہ علم بحقیقۃ الحال ✤ **تکملہ در بیان سلوک ثانی راہ ولایت** ✤ و آن مشتمل بر یک تمہید
و یک مقصد است ✤ **تمہید** ✤ طالبان نافہم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را ناتمام
میرسانند میدانند کہ ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ
نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی و غیرہم قدس اللہ تعالی اسرارہم اجمعین شدیم و این مغلطہ ایست صریح و عقیدہ ایست نہایت
قبیح زیرا کہ در نیمقام میکن کہ اہل خذلان و بطلان ہم رسند و چون در نیمقام رسائی انان ہم باشد بچہ طور این
مرتبہ را منتہای کمال اساطین بارگاہ قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید ✤ **شعر** ✤

وَسَوْفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارٌ

ہر چند سلوک متعارف بوجہیکہ در این کتاب محرر شدہ اہل خذلان و بطلان را در این رسائی میسر نیست زیرا کہ اکثر اشغال آن ممزوج با داب شرعیہ
و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیہ است پس حقیقت این است
کہ بلا ریب وصول بہ معرفت ذات حاصل شدہ لیکن رد و قبول چیزی است و رای این و عمول مردودان درگاہ
الہی را بنیمقام رسانیدن بمثابہ آن است کہ قزاقی مساعی بکار برد و در ارک شاہی رسیدہ نزدیک است کہ گرفتار
غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال اثر بغی و عناد کہ مقابل حکم سلطانی کردہ مبرہن محکمہ
عدالت سلطانی نگردد و ہمین است حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیدہ آری چیزی عظیم و امری
فخیم است در حق طالب متشرع کہ فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال اند نیمقام است و این مرتبہ بمنزلہ ابجد خوانی
است و مراتبی کہ از ابتدای ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب و مقصود است معدود دنی تواند شد و حقیقت این امر
در ضمن تمثیلیکہ مندرج افادہ آیندہ است باحسن وجوہ انشاء اللہ تعالی واضح خواہد گردید پس لابد کہ این اساطین بارگاہ
قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی ہست کہ بسبب آن ترقیات و مقامات از زمرہ مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیازاتیشان در همان مقامات امتیاز از سائر مقبولان حاصل نموده اند پس همان ترقیات را سلوک ثانی مسمی میکنیم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است که واسطه افاضت رحمت الهی بود هر چه فائض بود بواسطه اش باشد و اکثر نامداران و اقطاب که امتیاز در سلوک اول و ثانی نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است و احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونه آنها اینست که شخصی صاحب عقل و همت که از حضور بادشاه دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن امر آن چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و قدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیا است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش ازین همه از ما جرای او رفته و سببش خلوص نیت و صفای طویت بموجب شرع شریف است که اشتغال سلوک اول را محض تعبدا و للشرعا و ابتغاءا لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که نیتش در این کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر و الله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست بناء علیه بطرزی مضبوط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی حسن توفیقه

مقصد درمیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول بضبط و ربط مدون است و ثانی منضبط نیست باوجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و آنرا سیر فی الله نامیده و احیانا بر نامداران بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه محض شود و هر یک را ممتاز از دیگری نمیدانند بنابر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه دور است شوق مناسب با دشاهی در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

سامی و فائز شدن بحضور بادشاهی گشته و اصل مطلوب اگر مرکوز خاطر است بکنون گشته حضوری را مطلوب
خود اظهاری نماید و اصل مطلوب اپیش از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنا بر مفاسدی که در
اظهارش متوهم میشوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند
و بین بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته
محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ
و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبکه هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر
و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف ورزیده
طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که در خیالات آنچنان مشغول سیر و تماشا و سیاحت
گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسند تمام عمر خود را در همین سیر
و سیاحت برباد دهد و اینقدر متقرر است که بعد رسیدن تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید
و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات از انخلافه
روز بروز نمودار شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
خاصه از انخلافه اند مثل فیلخانه و شتر خانه و اصطبل و امثال آن نمودار خواهند شد تا آنکه بدار انخلافه رسیده بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید
آنمکان را نظر بتجمل و آرایش حسب جلال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت یافت و من وجه
بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب اول ظاهری گردیده متجسس طریق
حصول مطلب ثانی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی
است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه متجسس شد و طریقه از طرق اولیاء الله قدس
الله تعالی اسرارهم تا مرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزل تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنها است و
اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الاذکار به منزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویشتر

وتبارد وطن و دیار را گذاشتن بمنزل شغل نفی است وانحراف بچپ و راست بمنزله استغراق در کشف توحید صفاتی است
واحیانا در وقایع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا
باوجود یاد آوری وصول در همان وقایع ماند و از آن نه برآید و بدشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی
همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد بر راه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دار الخلافت بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است
و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیگونه است و این حجاب اختصاصی زائد
بآن ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است ولهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی بادیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب
است و مثالش از پرده های دروازه های مکانات بادشاهی معلوم توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آیندگان
را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نپندارند و در درآمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی بهمان
از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم
ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم بادشاه پرظاهر است و اما انتهائی نسبت
بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی فی السلاک در ملازمان بادشاهی
بعمل آرد او را لازم است که حضار دربار را از هر کاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بروقت حاجت
کلمه الخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار
سرگرم و چالاک باشد و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نورزد مبادا بدماغ کاهلی
در آن دربار و اغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این منصب باخراجش از آن مقام گردد
و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت میباشد ارضای وی تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که

دزدی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزارست مال و اسب سرکار بلاحیله تکرار اداکرده باشد
و چونکه بایمقام رسد پل رضای وی آنست که رعایت حقوق و اداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آنمقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا
برابر خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضر باشی را مراتب است مثلا
ساکنان دارالخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص
بالاتر از آنها و انانکه مستعد خدمت پس رو دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و انانکه رو بروی میباشند فوق
ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه
ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر
و وقع وی در دل بادشاه جاگیر و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب و فدوی من است و باین وسیله
او را اقامت آنمقام میسر آمده چه هرگاه همیشه بابادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی او معلوم
اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم ازوی رضامند خواهند بود ماندن او را در آنمقام جائز خواهند دانست بعد
اطمینان از اقامت آنمقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقایع و اخبار که در دربار میگذرند از اینها هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات اسپر قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی یا انعامی
یا بتعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این وقایع
و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم
و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار
آمدن دشمن زور آور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای در صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قلعه حاصر
بالجمله احاطه آنرا قصد کند و بسا چیزها میباشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنا بران تغیر چهره بادشاهی
دران چیزها متفاوت نمی شود پس پندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر و چهره بایکسان یابد
معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که

حسب ذکاوت وی ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقایع و سوانح آگاه
گردد و این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت
وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دو را بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی
تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کار بر از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
شاهی اضعاف مضاعف از انچه سابق بود بروی بجوش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او
خواهد شد لابد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نوخت و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن
و متاعب برای آن کشیده بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی بمنصبی انتقال نموده بمنصب اعلا خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک را
لازم است که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است اختیار عزائم
شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک را لازم که
مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گرداند این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمه شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب بنشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را حاضر ساخته
و از ان عظمت مصحف انتقال کرده و ذات و دناست خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دون خسیس این چیز معظم و مطهر محض تفضل حضرت حق تعالی رسیده او را مرا از خود هرگز لیاقت این
نعمت نداشتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالا مال شود کمال عظمت مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی
اگر خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل مدعا و الا به تکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس
عظمت هر هر سوره بفهمد و شائع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع برهمین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و
تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار قدر زکوة بشروط

خود بر هر مسلمان فرض است و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را
لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم
شمارد تا کرا از ارباب عزیمت شود مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای
خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای
حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی
و شفاعت انبیا و اولیا پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توقع دعای خیر که کار آمدنی در این
مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مواظبت نماید چنانچه
به نزدیکی دانسته شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه و غیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود
راضی سازد و مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش موجب فحوای
کریمه **أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند باید
داند که این نعمت عظمی مر امحض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر جانش متوجه شد و روی بسوی وی آورده
که این نعمت او را حاصل گشته والا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض بفضل شامل
و رحمت کامله و جلیت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است
جلیل القدر پس هر چیز از فلک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای اوست و خصوصیت با وی دارد با وجودیکه
استعداد و سعی و خواهش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که
رحمت الهیه بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بحالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض
اند و هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود نظر

کردن نتواند پس بلکه در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم اند پس حالات
آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین انعام جلیله بعد و حصا
محض از دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه
گونه بر آنجناب فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با جود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل
حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این انعام که در طفلی و صغر سن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فائض
میشد بقیاس انعام دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها انعام جلیل اند بالجمله این چنین انعام
جلیله فخیمه را تصور کنند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه اللہ بسوی
بنده میشود همین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصه معنی وجه اللہ شانی
است از شئون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت توسل
مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه اللہ ملاحظه همین شان است و حاصل آن انعامات ایجاد
است از کتم عدم و این معنی وجه اللہ عام و شامل تمام موجودات است فا بالجهت تفاوت و تفوق بعضی بر
بعضے دیگر در وجوه انعامات معنی وجه اللہ بنسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که در نصورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه از آن منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس در پیدائش مطلق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب دانش
عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا جل شانه از آن سو مصروف
ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت را بایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه اوست که هر کس را
بانعامات باهره متکاثره نواخته و ببسیاری از نعم هر یک اختصاص فرموده همین شان از که متبع رحمت کامله الغرض
است بوجه اللہ مسمی کرده شده و آثار وجه اللہ تمام نعم ظاهره و باطنه اند که الغرض خالص شده اند و وجه اللہ از همین
آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده
مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و او امر او بجا می آرد اما

ے وکمال انظام حکمت و مصالح منظور آن حکمت است فا بالجهت علوم و اند

دفی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت و اما عالی همت پس بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در
زمره اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملازمان خاص فی الاعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر
حصول عزت مذکوره یقینا مترتب میشود بلکه از توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات
نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان انسلاک در سلک خاصان است و بس لیلی بدر دل هر یکی از این دو فریق
انسی و الفتی با خالق خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود تا انیکه در حق بعضی بندگان شده شده
تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از دلش محو و منسی میگردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می نشیند
که اوامر را بجا می آرد و حصول هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمیگذرد و هر چند
حصول عزت و اعتبار بران قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب بی حصول عزت و اعتبار فانما در ادای اوامر
از خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منهیات پرهیز می نماید و صرف
منع او تعالی ملحوظ میدارد و هر چند محفوظ ماندن از مذلت در ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات
از عذاب نار مقرر بران مترتب فانما این بنده را هرگز تخیل نیست محض رضا و نار ضای حق تعالی مقصود گشته
همینکه میداند که در بجا آوری اوامر حق رضای اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت
و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد و هر گاه نا رضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نا رضامندی
را بدتر از هزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اذلا بلکه بدتر از هزاران عذاب
دوزخ می پندارد پس چنانکه وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لا لغرض همچنین وجه العبد روآوردن بنده
است بسوی خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع
از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نار و همانا که بهمین مضمون اشارت است در این آیات اَلَمْ يَجِدْكَ
يَتِيمًا فَاٰوٰى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰى وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَاَغْنٰى این هر سه آیت اشارت است بوجه الله تعالی
و هر سه آیت اخیره اشارتست بوجه العبد و چون وجه الله با آثار آن در مقابل آن شناخت پس طریق مراقبان
اینست که نظر خود را بهمان شان که منشا رحمت لا لغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته
ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد که هر گاه اینقدر نعم جلیله بر من بی یا بر غیر من بی استحقاق و استدعا مرحمت فرموده

پس فلان نعمت عطا فرما هرچند جلیل و خطیر است و من نهایت نالایق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید
و موقوف بر هیچ امر نیست و این مراقبه گاهی بلا جهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق
توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حاکر
میشود و عنایت خاصه را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم ع با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی
آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم ع مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست
و بهمین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت
ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه
ایزدی زیاده تر از وی راضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جامید مینشیند
برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این بمثابه
ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر
حال و مآل کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر باشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب
اندیشه بدطینتی و خیانت و خباثت آن شخص منصبی او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد
و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه
بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و
حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در ازل نصیبه هر مومن مقدر شده بود
مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا به همین نور
اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور مثل ستاره تابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته
نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان
و اضواست خاصه آن نور یافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است
و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریقش
آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا بامری متوجه خواهد شد تغیری نمایان در تجلی که محاذی کمال اوست

پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از ان رضا یا نا رضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان میباشند
که معامله ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشانرا از همان راه برضا یا نا رضا آگاه میسازند مثلا هرگاه قصد
میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت بسوی
آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نا رضامندی بآن متعلق است سامت و انقباض و نفرت و رمیدگی
لاحق حال آن نها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند پس
ایشان رضا و نا رضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است در یافت
نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزه و مبرا است تفصیلش
آنکه آثار عامه که از ذات پاک بچون و بیگون صادر میشود دران آثار تغیری اصلا نمی شود چنانکه کان کما
کان وصف اوست همچنان بنسبت آن آثار بر یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی دران تغیر نیست و
اما بنسبت امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
جا است و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف دارد باختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع
و مکان آفتاب نمیشود و روز رستخیز از خاص ازوی مطلوب خواهد شد بنا بران وضع و مکان وی مبدل خواهد
گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک
وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آنصورت تغیر پدید می آید و این
تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر من است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم
موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه من می
باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مخفی گشته و بادی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن
حقیقت میگردد مثلا می گویند که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم و دادم چنین و چنان کردم و همین که انسان
فوت شد با وجود ابقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچکس
نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیگون همچنین بصورتی و لباسی
متستر شده و نمایان میگردد اینقدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بجسمی میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورت
که خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و از اینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتیکه
اخص خصوص دارد پیش می آید فما ما از ان ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضا و نارضای
حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعیه بهمان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود منجر بنارضامندی حق تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است سالک را چون این کمال دست
میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را
هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد
داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت برحالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کارآمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را توقف و استمرار بر همان خدمت
خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در نیمقام اهل ولایت را
بر نبوت دست میدهد اگر بر سانیدن امور یکه بر ایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر بر سانیدن آن مامور شوند
پس بر تو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بخاصه و مقابلهم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مقرر میگردند
و در نیمقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده مانند نائب بسازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاریکه از دست
خلیفة الله سرانجام میشود از دست دیگری سرانجام میکنانند فما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری صاحب
خدمت بلاریب می بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کاردوزارت را از خواص خود میگیرد پس آنخواص

هرچند کار وزارت را سرانجام داده فاما وزیر نشده و اینمقام نهایت راه ولایت است و راه ولایت بعد آن
هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم + **باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت**
و آن مشتمل بر شش افاده است + **افاده ۱** + طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قابلیه ادای
عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است رسوخ قدم در مقام توبه است بتفصیلیش
آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال
خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش
نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها و الا از علمای محدثین استفسار کند بعد ازان بانعام حضرت حق و
تربیت جواد مطلق که درباره این ذره بمقدار مبذول شده بار بار بملاحظه چیست و تصور درست در ذهن
خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز رو بروی بصر بصیرت خود مرة بعد اخری پیش
آرد بعد ازان در خلوت نشسته و نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی در حق مثل
این عاجز بیمقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است و این معنی را در ذهن خود
چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او قرار گیرد حتاکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید
او را حالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امر شنیع
که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد حتاکه قبح این منهیات عقل
و قلب او را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات خوفی و وحشتی پیدا آید حتاکه صدور آن منهیات را از خود
بجای وقوع خود در تهلکه جان و مال و آبرو از نه دل شمارد بعد ازان عظمت قرآن مجید و فرقان حمید را
تصور نماید و از صمیم قلب خوب ملاحظه کند که این صفتی است از صفات ازلیه ربانیه که از ازل العالم امکان بهیچگونه
مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض لعنایت خود در کسوت زبان عربی همان وصف ازلی و کمال قدرت
خود را انزال فرموده همو نزا واسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده بمثابه آنکه بادشاهی عظیم القدر و ستار خود را
بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه هرگز لیاقت التفات
بادشاهانه نمیدانست دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین ستار را حرکت دهی و مرا بهمین وجه

بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این فقیر نیک تامل کرده آید واز قانون ادب فی الجمله مسافتی در رزیده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه
بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت است و
القصه عظمت اینکلام پاک در ذهن او وجدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آنکلام پاک با آن
مصحف ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و باز
اگر این ملاحظه میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود بنهم
البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد مثلا آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود را بر آن یاقوت تصور کند در باد یه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذهن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که قومی را از ارامل متبرکا اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و احتجاج و نیاز پیش از پیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بارخدایا من بهمه وجوه عاجزم و توبر همه
چیز قادر تو بکه قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است + شعر + تو چون ساقی شوی در دتنگ ظرفی نمی ماند + بقدر بحر باشد
وسعت آغوش ساحلها + بعد ازان صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه
قلب و تاکید عزیمت بگزارد و در اثنای ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد بعد ازان بهمان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر منهیات شرعیه ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پدید آمد و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و هم او در همان
حالت فرو رفت فبها والا این امر را بروز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
بهمان حالت رود بعد ازان در اثنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین رب عباد و
سینه او را مالامال سازد و سرور و ابتهاج بملابست آنکلام پاک کاسه سر او را پر سازد پس نظر کند بمزوج
بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید انداز د و بگوید که بار خدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد از ان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
آن بر نسبت این طالب تمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد
توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق
آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
اشیا نزد یک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
یاد میکند البته نزد یک یاد کردن این قسم مغلظ همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب از ان مرازنده دل او مثل میخ
فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند همچنین همت قویه از ته دل خود بر آورده و بقرآن
مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا
من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس بمحض کرم خود این عقد را با تمام رسانی
بعد از ان او را علی الدوام بمراعات عقد توبه التفات ضرور است که در حضور ملک الاملاک که قادر علی الاطلاق
و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی از ان تجاوز
کنم و داغ نقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان صاحب
قدرت و انتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه می ماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور
میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد از ان او را بر
روی کار می آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی زائد و مناسبتی قویه بر نسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بعیت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد
که خود را از زمره غلامان آنجناب و از جماعت حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن
اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را
بردست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد
اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود داند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لا بد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست
و اتباع آن عزیز را فرع آن در بر ظاهر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط
میگردد این است تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه منافع
بس جلیله است و از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربه صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی
دست عزیزی بعیت میکند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود او را از
مواقع ارتکاب معاصی و مظان ملابست منهیات بانواع لطائف غیبیه و جمیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
متحقق میشود یکی آنکه آن عزیز با وجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
جل و علا همان عزیز را بر وقوع آن طالب مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید
پس آن عزیز به تدبیری از تدابیر خواه در منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبایح حائل گردد دیگر
آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز نشود گو که آن عزیز اصلا بر ین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده
چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه به حال طامع
حصول مهمال گردید بصورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
علیه السلام هویدا گردید و باعث بر هم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف
علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
را بر هم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی

متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقایق امکانیه نمی ماند چه آن متمثل برزخ است فیما بین الواجب و الممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه اینکلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه درمنام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود + **افاده ۲** + چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام تو به بدست آورد او را لازم است که قدم همت در مقام مذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریق آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها والا این امور را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب اول التفات نورزد و بموشکافی متعمقین فنون ادبیه خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده برجم غفیر از اهل سلام راه مقصود زدند معتبر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است + **بیت** +

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + کین راه که تو میروی بترکستان است + بعد ازان خلاصه این معنی و تفاصیل این مضامین بروجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید او را در رتبه دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن با اذکار و ادعیه ماثوره بزبان ما بین الجهر والاخفا در اکثر احیان شروع کند اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود ازان حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه آنحالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آنحالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید شمرد و باکثار در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید

کرد که طبیعت ذاکر و ملال آرد و بحصول مکسالت انجامد بلکه تدریجاً نفس را بآن معتاد باید کرد و دائما مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب
قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و دید قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق
و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبه صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم مشترک و تاثیرات
عادیه حادث نمیشود مثلا از زال غیث و انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی
اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت مرقوم بصدر حادث نمیتواند شد همچنین خلق سموات و ارض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است
لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان و اکثر اوقات عیان نمایند ازین سبب بملاحظه این امور ذهن را بکمالات حضرت
حق انتقال متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که بنعم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت
که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری
بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار بر روی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن
عظیم بالاستحقاق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا شرشته مراقبه صمدیت بدست آید و
چون مراقبه صمدیت بروجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد
اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند والا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مویدی هست که بسبب آن
مویدات ذکر و فکر رونق میابد و آنرا بقوت و سرعت ظهوری نماید و از اعظم آن مویدات و اقوای او
خدمت خلق الله است خصوصا خدمت یتامی و مساکین و مغالیس و انجاح حاجات ذوالحاجات و خبرگیری
مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوایج خود فرو ماند و در روزهای حصول مطالب بروی او مسدود
گردید و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی است
باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم میشود
که ذکر و فکر بکمال خود رسیده ۱۲ **افاده ۳** چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که طایر بلند پرواز همت

طالب اشهر اعلام این راه و اظهر علامات اینطریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب
اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حسب بیانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه
نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه
کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و بر ظاهر است که خود را مثل
سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای
مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد و
شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد نصیحت شعار بندگای فطرت
خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد در نبوت
هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب بر خود مسدود ساخته
باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود در ان فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی
برهم نشود پس اگرچه شرعا محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد بود
نصیحت و خیرخواهی است و وجاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت در میان
بنده نادان و جاهل و میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال
پیمودن خود را در مظنه هلاک و عصیان انداختن است و در اینجا نکته ایست که دانستن آن در هیچ مقام بر ضرور است
و آن اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین
راه ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادت است بیانش آنکه انسان را بسبب کمال سوخ در مقام فنا
رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی هیچ عزم و اراده منقطع میگردد پس اشیای خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند
قسم ثانی و آن نصیب سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر ارادت
حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان را از قضا و رغبت و خواهش و شهوت خالی نمیکردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان میجوشد لیکن
بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضا و رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند
و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب رضای مولای
خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن
عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون
بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند
که انچه انسب و اولی است بموجب الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل
مابندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه انچه انسب و اولی در حق مابندگان است در
همان امر ما را استعمال خواهد کرد و بهمان چیزها را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ارادات خود را در کار خانجات
الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد
کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کار خانه او دخل ندهد بلکه نظر خود را بر چهره مولای خود دوخته منتظر
امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد
بلکه مثل خدمت کار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او
شناخته دائما رو بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امر که از جانب مولای
او صادر شود خود را در همان امر بکمال جدیت و چالاکی درآورد **افاده ۴** چون رضای اراده بکمال خود
میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهد امر اقبه عظمت میش گیرد بیانش آنکه چنانکه
سنا لکین براه ولایت اول در تحصیل بلکه یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از انکه
بلکه یاد داشت در جلب نفس ایشان مے نشیند آنرا بعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صدور کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
باین طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول بلکه یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را
مضموم نماید و مضمون **لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ**

وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه
کند ومعیت وقرب علمی را پیش نظر خود دارد وانبساط بساط سلطنت وحکومت او را بر آسمان وزمین وبر و
بحر وعمران وخراب وبسیط ومرکب درون وبیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی وسکونی که از وی یا از غیر او صادر
شود به مجرد دیدن آن حرکت وسکون از ته دل واین مضمون سر برزند که این را حق تبارک وتعالی میداند ومی
بیند وخود را در خلوات وجلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصی می ماند که آن شخص را بسبب آنکس هم علاقه ابوت وهم علاقه تربیت وهم علاقه ولایت وهم علاقه سلطنت
وهم علاقه آقائی وهم علاقه استادی وهم علاقه پیری وهم علاقه محبت وهم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
محض بر قرب وجودی اکتفا نماید یعنی محض این مقدر دانستن که آنشخص همراه من موجود است درین راه کفایت
نمیکند بلکه این هم باید دانست که آنشخص می بیند ومی شنود واطاعت مطیع واخلاص مخلص را قبول میفرماید وتحسین
وآفرین برآن میکند وثواب جزیل در عقبی وقرب ووجاهت در دنیا بران عطا میفرماید واو را از زمره خاصان
خود می شمرد وعصیان عاصی را رد میکند وبران لعنت وتفرین میفرستد وعقاب شدید در عقبی وبعد مذلت
در دنیا نصیبه او میشود واو را در زمره کافرین نعمت میشمارد وعفو معاصی عظیمه لطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص
وشدت انقیاد باشد میکند وحبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس ومشاقت حق باشد مینماید
باجمله نکته گیری ونکته نوازی شان دست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
این مضمون را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا وکلا که از تصورات عقلیه چکاری برآید بلکه مقصود آنست که
حال آن طالب در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم
باشد وهمچنین مقصود از ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در
ذهن خود تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان
وهر موجی از امواج بحر زخار مید رخشد وناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر
واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات بسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود وتاثیری واحد در علویات
وسفلیات مجموعا وفرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال ومثال

حال کسے باشد کہ شخصی دست او را گرفتہ محاذی دریای زخار در جوانبخیتہ کند پس اگر آنکس دریای را می بیند
آنرا قابل تحمل نقل خود نمے پندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن
متعذر می شمارد پس سبب ثبات خود غیر ازان شخصی چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که
مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند
رسید و اگر آنشخص دست من گذاشت پس در تمامی عالم مهالک من است چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته
غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند
که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو آن شمشیر بر هنه بر حلقوم او نهد در اثنای ایخیالات از طالب
از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور
اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت
هر مور چه پامال و مگس بد حال کہ متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت میکنند و لهذا پیشوایان این طریق کہ
بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و
انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است ندانی کہ مقصود
از نیکلام آنست کہ بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب باسباب امور مهلکه و بعد آن حاصل طاری نمیشود چه
این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت
کہ خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست کہ خوفی و اطمینانی کہ از تہ دل سر بر میزند و عقل
و هوش او را پراگنده سازد بران طالب بسبب قرب باسباب مهلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان
طبیعی و الفضل این امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد
پس میگوئیم کہ چنانکہ شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید کہ من
در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لا بد مادامیکه آن چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری
در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد یکگونه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان
او باضطرار بند میگردد حالانکہ در صمیم قلب او درمیان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا می داند کہ

حضرت این چو بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید ولهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا نمیگیرد
وخوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین اینطالب صادق همه کائنات را مثل چوب و سنگ در دست
حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او و بیشناسد اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب امور ضاره و نافعه بر وطاری شود ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت
ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب وهاب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای
طلب آنجناب ابهیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده والا صدور دعائیکه از صمیم قلب بر
میخیزد از انجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که **اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلٰمٌ وَّكَانَتِ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا** ۞ **افاده** ۵ ۞ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح
توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب کمال در همین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه الوهیت پیش گیرد و تصور این کند که حق تبارک و تعالی را شیون بیشمار است منجمله آن شان حلم است که با وجود
شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هر چند عصیان بحد
قبائح و اکبر معاصی منکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان در گذشته در کنف رحمت خود آن تائب الکمال عنایت و مهربانی پرورش مے
نماید و آن جریمه قبیحه را بنسیان منسیا میسازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل
انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که **وَرَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** حرفیست از بیان آن
و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کاملة انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کاملة البشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور مشتته و معاملات مختلفه و
کار حاجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر هر امر توجهی مبذول میسازند و هر یک
معامله را بخوبی هر انجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان اوست میدارند نه بحدی افراط میکنند

کر در یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده کارخانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت
تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان
تفریط می ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر ذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل بنشینند
و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الامزجه
و متغایر الحاجات و الاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان اوست و معاملتی بر روی کار می آرند که بمیانه
استعداد آن شخص برشود و در ذهن چنان نشیند که اختصاص کرا با ایشان بهم رسیده کسی از دیگران اگرچه
اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده
معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدر یکه فرق در مابین کارخانه خدای و کارخانه
این نفوس کامله است همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این کابرست و هر کسیکه معنی وسعت الهیه را
خوب فهمیده باشد هر قدر یکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط و وسعت الهیه
ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله اشخاص عدم اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن
جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت او امر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه
بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت
خود اخراج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق بر ایشان
نعم متتالیه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود
راست که اگرچه آن پدر مشفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن
پسر زنش و تادیب خیر خواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از
قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود در تمام آنست که این تادیب را بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود
بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاص او را هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان
مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه بر روی او گردد و اصل
این همه شئون علو ذاتی است که بر قوه ازان بر نفوس کامله می افتد و اعلو همت مسمی میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی

در مرتبه قصوی واقع شده باشد این امور خسیسه دنیا را چندان لیاقت نمیاید که سبب هجوم آن امور تشویش در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سبک و شتم ارذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه ان کبرا این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را با عتبار الشرح آن بشیون مرقوم الصدر و با عتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب اله نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللّٰهِ اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی با او مسلم شود یا محاکمات مشتبه برد هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای آن شان الهی محض تشبیها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال و مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب و دلنشین و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال عقل او را مالامال کرده و در تمام بدن او سرایت نموده است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید همان لحجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از او جلوه گر میشود همچنین با خلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سرریز میشود و در تمام قوای او سرایت می نماید

+ فائده + باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبه آن میکند لوازم همانچیز در نفس او پدیدی آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از ان غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را ممزوج بافراط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا ربوبیت یا معاملتی از معاملات ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت میورزد البته چیزی از لوازم آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که صفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد

مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله بسیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بر بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی و ملأ اسافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این مرد در باب اول در اثنای ذکر ثمرات حسب بیانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است مثلاً به آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه بامزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همان امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری از آن اشیا هم با و عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود و گو که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد با و ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود مالک آن طعام لقمه از آن غذا هم با و عطا کرد و چیزی از نقد هم با و بخشید تا حوایج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را بر آن دوخته بود ندارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شئون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته نوافل عطایا فائز میگردد مع حصول ثمرات آن مراقبه باید دانست حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در راه طلب راه نبوت مراقبه عظمت بمزاولت نموده پس اثار آن مرتب شد یا نشد یا اما شدت ذکائی ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با ثمار مراقبه عظمت اصلا مناسبت ندارد همین سبب است که اکثر طالبین راه حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثار ان را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال

امری دیگر از امور مقبول عند الله گوکه از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشد و
از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده
باشد و همچنین بعضی از طلبهٔ این راه که قصص ماضیه اهل کمال میشنوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل
فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری از ان کمال در خود نمی بینند
در بادیهٔ تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص مینمایند و گاهی در تصور شروط و ارکان
عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از ان کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که این
کمال از جنس نوافل عطا یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله علم بالصواب وهو الهادی الی طریق
الرشاد ✤ **افاده ۶** ✤ چون مراقبهٔ الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از پیش ظهور فرمود و مقام
کمال و تکمیل با و مسلم شد و مرتبهٔ خلافت عن الله نصیبه گردید بعد ازان بعضی اکملین اقامی رومی نمایند که
خلعت تحریر و تقریر بقد تصویر او کوتاه و نارسا است و اینمقام مقام انکشاف وجه الله است که **وَاصْبِرْ**
نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمز نیست
بسوی اینمعنی غامض هرچند ایضاح این مرام بتقریر و کلام متصور نیست ✤ ع ✤ لذت می نشناسی
بخدا تا نه چشی ✤ لیکن تخیل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش انکه ادراک هر امر
از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک
سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور کلیه من التجرد و التعلق
است بقوت واهمه که مبین العقل و الحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده
بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است محقق میشود و برهمین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل
ادراک تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفه سر و ادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعهٔ انسانیه
است که او را قلب مینامند پس از همین جا انتقال باید کرد در یافت ذات بی کیف بیچون و بی چگون و بی شبهه
و بی نمون متعلی از تمامی تجلیات حتا که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و معرا از همه تنزلات حتا که از

وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی در یافت
از مرتبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه
در حدیث شریف اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهُ فِی ظُلْمَةٍ فَاَلْقٰی عَلَیْهِمْ مِنْ نُوْرِهٖ فَمَنْ اَصَابَهُ
مِنْ ذٰلِكَ النُّوْرِ اهْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاَهُ ضَلَّ اشارتی باینمعنی رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعداء در بدو فطرت
ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمثابه نور بصر بسیط که در مجمع النور مکنون است وچنانچه سبب ابصار
فی الحقیقت همان نور است و تمامی پرده های چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و
شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن چه اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آئینه آن
شخص در زمره کوران معدود میشد و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بتوسط چشم یا بسبب نور آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
کار تامل کنند البته در یابند که آلات ابصار فی الحقیقه همون نور بصریست اما چون آن نور از راه چشم بر آید سببیت را
بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره مویده همون نور بصریست باین جهت این انوار را هم اسباب ابصار
میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آلات
ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور قدسی است که در اوائل ظهور ارواح نصیب اهل
سعادت گردیده و بعد از خلقت ملاشیاح در رتبه لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه
بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفه الالوان و
الاشکال و بانوار ظاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
عظام منبسط و منشرح یافته آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور
قدسی از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه
سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه
قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت بپردازند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی

است که در ازل الازال نصیب ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب
و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الازال از ان نور محروم مانده مثل
ابوجهل و ابولهب در حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه یعنی نمیرساند و مثل کور خلقی در
عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در رتک
لطائف انسانیه ظهور میفرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راه میابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از امور مذکور بر رنگ کاری آرد و این لطیفه نورانیه را حجر
بهت ملقب می نمائم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند
تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون
برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب
منطمس میشود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش این است
که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه او منطمس میشود همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد همچنین چون
کار نفس کامله بحجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس
از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بهت
میگردد و بمثابه آن که در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت
دیده و اگردد و این حال غیر آن حال است که سالک اه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که
قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان دران گم میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این
حال در جنب بساط حجر بهت حکم قطره به نسبت دریای اخضر هم نمی دارد چه غایت اینحال آنست که
تمام وجود سالک که ادراک تجلی قلبی گردد و مال آنحال آنست که تمام باطن آن شخص بکمال واسطه ادراک
ذات بحت شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب شخصیکه تمام باطنش

حجر بهت شده چه رتبه داشته باشد وچون شخصی کامل باین مقام میرسد امور یکه دیگرانرا باعث کدورت و
قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و
همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد امور یکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
رو بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد انداخت لیست انچه از تصویر اینمقام
در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد ما کنه آنمقام فَوْقَ آلَاءِ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءُ
الْوَرَآءِ ✣ فائده ✣ الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب دنیانی و رسوخ فنای
اراده از نقوش امانی مصفا و معرا میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی
از نعم کونین در جذر قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی ترفهات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان
سر بر نمیزند حتا که یکبار اسم مبارک الله که بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و
بسوی مبادلت این طاعت بسیره بنجای کونین ترغیب نمایند هرآئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود
القصه صاحب اینحال همه اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و بس وَالَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بیان شان او ست وچون ارباب این
طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب رفیعه قائم میگردند
در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافره
طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای
مرغوبی یا ازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتا که
بمقابله ان امید و ارجزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای بادشاه عالیجاه در طلب استرضای او مدتی
با نعم و سرگردان مانده و در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات
و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند
یافته و بصیغه خاص ملقب گردیده پس درینحال او را نه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و
در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه

کرا نچیز را بدل علاقه چیلگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب در حق او عیبی است
بس قبیح که خود را از مرتبه عالی فرو تر آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این
علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات است استدعا از
مولای خود نماید و بس همچنین و فتنکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند و
قدم راسخ در مقعد صدق نصیب ایشان میگردد و بلحوق رفیق اعلی فائز میگردند و به بنده خاص و عبد با
اختصاص ملقب میشوند البته میلانی بسوی امور مرغوبه و ازین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم
انجام آنها الا بطلب مری از امور اگرچه پس رفیع و بدیع باشد سبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان
حادث میشود نه بر وجهیکه آن امور را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت
رونق گیرد لهذا اطلب حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد قرب میباشد نه موزث بعد * نظم *
موسی اندر درخت آتش دید * سبز تر میشد آن درخت از نار * شهوت و حرص مرد صاحب دل * همچنین دان
و این چنین انگار * القصه چون ارباب این کمال بانیمقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات
جبلیه سه فریق میگردند قومی بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات
و مکروهات کونین را و مصائب و مشکلات دارین را از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب
مرغوب فرار از مکروه و ازاله مصائب و استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر
محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور مذکوره و
الحق که پایه ایشان بس بلند است از آنکه با مثال این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور دائم و نهایتاج
بآن منصب اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب نماید اگرچه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر
عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای او واجب الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر
در عرض حاجات و استحلال مشکلات و طلب مرغوبات و استرداد مکروهات و سعی در شفاعات بنا بر استحکام علائق
عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است و بنا بر رحمت بر اهل اضطراب و الحاجات چالاک و سرگرم
میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال

مشکلات وشفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال تادب وغایت اعتماد بر کفالت حضرت
حق باوجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی بسرائر اشیاء وبواطن امور بلسان حال اکتفا کرده زبان قال را در
اکثر احوال بعمل نمی آرند که حَسْبِیْ سُؤَالِیْ عِلْمُهٗ بِحَالِیْ بیان شان مثال این اعیان است وحق
جل وعلا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید وحوائج قلبیه ایشان را انجاح می نماید باین وجه که مقتضای قلبی
ایشان را خود بخود بلا تعریف ردی کار می آرد وایشان را بلک سائر عظمای محافل قرب اطلاع میسازد که انجاح
این امر محض برای استرضای ایشان وتنفیذ مقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده واین امر باعث مزید اعتبار
ومورث کمال افتخار ایشان میگردد وایشان را وجاهتی بس رفیعه بسبب این معامله در امثال واقران خود بدست
میآید ✦ فائده ✦ اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین اخرین من جمیع الوجوه غلط محض
وخطا صریح است ✦ ع هر گلی را رنگ وبوئی دیگر است ✦ لیکن قوم ثالث را بنظر از دیاد اعتبار وجاه
در ملاء اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بر هیچیکی از اهل فطانت پوشیده نیست وهمچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
مقتضیات علاقه عبودیت وحصول مقام وسالت فیما بین رب وخلقه در وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول فضیلتی که هست بر هیچیکی از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله
خاتمه ✦ در بیان پاره از واردات ومعاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه بعض این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع
وبرهان ساطع است لیکن از بسکه در عین جزوی از زمان اکثر ناس قال را بر حال می شناسند نه حال را
بقال یعنی نزد ایشان علو واعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیدا بهم رسانیده اند
میباشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب از پاره از کلام
که مبین ماخذ مضامین او باشد مذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذان
که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده اند اطمینان حاصل شود وبیقین بداند
که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند وآثار این طریق از وجدان حلاوت
مناجات الهیه در نماز وتعظیم شرع شریف ووفور رغبت در اتباع سنت وکمال نفرت از تلوث ببدعت و

میلان طبعی بسوی طاعات وکراہیت جبلیہ از معاصی وسیات در خرد سالی برایشان ظاہر وباہر بود
القصہ آثار طہارت جبلیہ در جذبہ طبیعت ایشان پیدا وانوار سعادت ازلیہ بر جبین مبارک ایشان ہویدا
بود تا اینکہ مفتاح کنوز سعادات کہ ابواب مغلقہ ہر دو طریق یعنی طریق نبوت وطریق ولایت باعانت
آن کشادہ گردد حضرت ایشانرا بدست آمد وانحصول ملازمت جناب ہدایت مآب قدوہ ارباب صدق
وصفا زبدہ اصحاب فنا وبقا سید العلماء وسند الاولیا حجت اللہ علی العالمین وارث الانبیاء والمرسلین مرجع
کل ذلیل وعزیز مولانا ومرشدنا الشیخ عبد العزیز متع اللہ المسلمین بطول بقائہ واعزنا وسائر المسلمین بمجدہ
وعلائہ است وحضرت ایشانرا بجناب ایشان در طریقہ نقشبندیہ بشرف بیعت حاصل شد واز ہمین
حصول بیعت وبرکت توجہات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود کہ بسبب ہمان وقائع عجیبہ کمالات
طریق نبوت کہ مجملا در بدو فطرت مندرج بود بتفصیل وشرح انجامید ومقامات طریق ولایت بر احسن
وجوہ جلوہ گر دید اول وافضل آنمعاملات اینست کہ حضرت ایشان جناب رسالت مآب اصلوات اللہ
وسلامہ علیہ در منام دیدند وآنجناب سہ خرما بدست مبارک خود حضرت ایشانرا خوراندند بوضعیکہ یک یک
خرما بدست مبارک خود گرفتہ در دہن حضرت ایشان می نہادند وبعد از آنکہ بیداری شدند در نفس خود اثری از آن
رویای حقہ ظاہر وباہر یافتند وہمین واقعہ ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد ازان روزے جناب
ولایت مآب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ وجناب سیدۃ النسا فاطمۃ الزہرا رضی اللہ تعالی عنہا بخواب دیدند پسر
جناب علی مرتضی حضرت ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند وبدن ایشانرا خوب شست وشو کردند
مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خود را وجناب حضرت فاطمۃ الزہرا لباس فاخرہ بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند
پس بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر دید واجتبای ازلی کہ در ازل لا زال مکنون
بود بر منصہ ظہور رسید وعنایت رحمانی وتربیت یزدانی بلا واسطہ احدی متکفل حال ایشان شد ومعاملات
متواترہ ووقائع متکاثرہ پی در پی بوقوع آمد تا اینکہ روزی حضرت جل وعلا دست رحمت ایشانرا بدست
قدرت خاص خود گرفتہ وچیزہا از امور قدسیہ کہ بس فیح وبدیع بود بپیش روی حضرت ایشان کردہ فرمود
کہ ترا اینچنین دادہ ام وچیزہای دیگر خواہم داد وتا اینکہ شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت

نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا بر اعلیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص
بیش از میش الحاح کرد حضرت ایشان بآنشخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب
وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
شدند و عرض نمودند که بندگان تو استدعا میکنند که بیعت بمن نمایند و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
کسے را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس درین معامله
چه منظور است از انطرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم
کرد القصه امثال این وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیا
خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید انست طریق استفادهٔ کمالات راه نبوت و اما طریق استفادهٔ
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیا الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب تواردِ تمرات
اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آنطالب بسبب آن امر با عالم قدس ارتباط میدارد و همان
امر موجب علاقهٔ آنطالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند و بالسبوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصهٔ ظهور میرسد والا در جوهر نفس وکامن میماند
و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانش مندی یا صنایع دیگر مثل
موسیقی یا حدادت یا صباغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکهٔ
الصناعه میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری
چون این شخص بان ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصهٔ ظهور میرسد والا در پرده
کمون مخفی می ماند چون این مقدمه مهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری شده که
نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بالطریق
خرق عادت بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل میشود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله بر همین قانون
جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی

فنون کما مر الطریق خرق عادت اولا برہمان مضامین لطیفہ اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی
میخوانند و آن فنون را دربست ایشان ثانیاً می آید بلکہ احیانا در تحصیل مبادی باساتذہ این فنون محتاج میشوند
و مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکہ احیانا از مبادی عاری میمانند القصہ حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثہ یعنی
قادریہ و چشتیہ و نقشبندیہ قبل از مبادی حاصل شدہ اما نسبت قادریہ و نقشبندیہ پس ازانش آنکہ سبب برکت
بیعت و یمن توجہات آنجناب ہدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجہ بہاء الدین
نقشبند متوجہ حال حضرت ایشان گردیدہ و تا قریب یکماہ فی الجملہ تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
ایشان ماندہ زیرا کہ ہر واحد ازین ہر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمامہ بسوی خود میفرمود تا انکہ
بعد انقراض زمانہ تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی ہر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوہ گر شدند و تا
قریب یکپاس ہر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجہ قوی التاثیر و رآور میفرمودند تا انکہ در ہمان یکپاس حصول نسبت
ہر دو طریقہ نصیب حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشتیہ پس ازانش آنکہ روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور
حضرت خواجہ خواجگان خواجہ قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سرہ العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند در اثنا روح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت ایشان توجہ
بس قوی فرمودند کہ بسبب آن توجہ ابتدای حصول نسبت چشتیہ متحقق شد بعد مرور مدتی ازین واقعہ روزی
در مسجد اکبرآبادی واقعہ بلدہ دہلی حرسہا اللہ تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستفیدان خود نشستہ
بودند چنانچہ کاتب الحروف ہم در سلک عتبہ بوسان آن محفل ہدایت منزل منسلک بود و ہمہ حضاران محفل
سر بجیب مراقبہ فرو بردہ بودند حضرت ایشان بر ہمہ مستفیدان توجہ میفرمودند بعد انقراض آنمجلس ملائک مانس
بکاتب الحروف متوجہ شدہ فرمودند کہ امروز حق جل و علا بمحض عنایت خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیہ
بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقہ چشتیہ بازوی ہمت کشادند و تجدید بیعت کہ این کتاب مستطاب بر آن
محتوی گردیدہ فرمودند اینست طریقہ استفادہ نسبت ثلثہ و اما استفادہ سائر نسب مثل نسبت مجددیہ و شاذلیہ
و امثال آن پس بدید انست کہ کمالات راہ نبوت دیدہ بصیرت ارباب کمال را الکحل بکحل قدسی میگردانند و بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد حتا کہ ایشان بہر چیز یکہ

التفات کنند دقایق در دقایق آنچیز را کما حقه فراخور استعداد خود دریابند پس گوییا که جمیع نسب ولایت در کمال سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر گردیدنی که مقصود ازین کلام تفصیل سالک راه نبوت است برائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گوکه افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر صدت و ضعف خود میکند اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد والله علم ❊ و اما اخذ مبادی پس بدانست که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکه در مقام قرب الفرائض قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود والا تعین اوضاع طرق موصلا الی الله از جذبه طبیعت او فواره صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست

فائده ❊ درین کلمات چند که مشتمل بر اشارت جمالیه معاملات حضرت ایشان است فوایدیست بس جلیله و منافع است بس عظیمه انسان جمله است انچه در صدر کلام مرقوم شد و ازان جمله تحدیث به نعمت الله است که امتثال امر وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دران صورت می بندد و ازان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورد او را هدایتی بسوی مقام مطلب بی خود متحقق گردد و ازان جمله تنبیه جهال امت است که ولایت از ممتنعات عقلیه شمرده و منحصر را و ایل این امت داشته قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ

قطعه تاریخ چکیده خامه جناب مولانا بالفضل و الاناظهوری ظهوری نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الله الکبیر

حمد و ثنای رب ودود	نعت پیغمبر کریم بگو ❊	طبع گردید این کتاب منیف
رحمتش از حق قدیم بگو ❊	هست ملفوظ سید احمد	حمد این دفتر فخیم بگو
ره روی عشق جانا را	این صراطی است مستقیم بگو	نسخه واروی سکینه قلب

پی اہلِ امید و بیم بگو | این همه دردِ عشق رست دوا | این شفا بهر هر سقیم بگو
این گلستان دین کنون گل شد | بجهان مژده ای نسیم بگو | گر به پرسے کہ طبع کرد این را
ز صفاتش تو ای کلیم بگو | هست او صاف خلیق و شفیق | طبع موزونِ او سلیم بگو +
مهربان روی مهربانی خوی | صاحبِ الفت عمیم بگو | بمحمد حیات نامے شد +
ماند او زنده یا رحیم بگو | بد و کونش جزای خیر دہد | خالق و رازقِ عظیم بگو
باعث طبع شد امین الدین | تو امینش بگو فخیم بگو | چون برون آمد ز قالب طبع
هست این روح هر جسیم بگو | سالِ طبعش تو ای فقیر اکنون | زهدی خط مستقیم بگو + +

غلطنامه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۳			۱۴	۲	بربوی	بسوی
〃	۱۳	می بندد	می نهد د	۲۶	۱۷	اعتبار	اعتنا ۰
۷	۱	بشکر	لسبکر	۲۸	۱۶	عزع	فزع ۰
۱۰	۹	نمیکند	مسکند	۳۰	۱۱	بیدای	سویدای
۱۱	۹	مقتضاء	مقتضی	۳۷	۸	دسواری	دسواری و شکاری
۱۲	۳	حب عقلی	حب عشقی	۳۸	۷	مبارزت	قابل مبارزت
〃	۲۰	محبت	بحت	۴۳	۴	تقدس	القدس
۱۳	۲	قلم	نظم	〃	۹	وبلکه	بلکه
۱۵	۲	چندر	چقدر	۴۴	۱۹	ذوی	ذی ۰ ذی ۰۰
〃	۱۸	طرف	صرف	۴۶	۱۱	وحی فترت	فترت وحی
۱۶	۶	ازین	ازین امور	۴۷	۱۷	درمال فجر	بدمآل خیر
〃	۸	بر	ببر	۴۸	۱۷	مقلسات	مقاسات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۲۱	ہیچ دنیا	ہیچ چیز دنیا
〃	〃	منفعتے	ومنفعتے
۵۸	۲۱	درآنجا	درینجا
۶۲	۱۵	براب	برات
۶۳	۱۳	ازعمل	ازحلہ عمل
۶۶	۱۰	امراءاست	امرامست
۷۹	۶	بہ کبر	بکفر
۸۰	۶	ریاح	ریاح رحمات
〃	۱۴	فہوات	مہوات
۸۲	۲۰	سازد	نمازد
۸۳	۳	خلقك	خلقك فنك
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	بمرتبہ قطب الاقطاب
۱۱۷	۲۱	بداک	بذات
۱۲۰	۱۰	انا امور	ازامور
۱۲۱	۲	بقابودی	بقابوی
۱۲۶	۳	قبض	نبض
۱۳۴	۱۷	محب	حجب
۱۳۷	۹	ازضا	درضامندی
	۲۰	وجود باوجود	وجود باجود
۱۳۹	۸	بودند	بوند
۱۴۰	۱۵	گردند	کردند
〃	۱۹	پس ہرحرکتی	مثلا ہرحرکتی
۱۴۲	۱۵	ہم خلت	ہم جنب خلت
۱۴۹	۱۱	اَینَما	فَاَینَمَا
۱۵۱	۱	خبث	جنت
۱۵۲	۷	کورہ	کوہ
۱۵۵	۱۳	قشریت	قشعریت
۱۵۶	۱۵	عزیت	عزمیت
۱۶۷	۲۰	میورزد	میدوزد
۱۷۰	۱۶	ہانوار	بانوار
۱۷۵	۱۰	وسالت	وساطت

تمت

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

درین آوان بفضل المنان و رحمت رب سبحان و بعون الله الرحمن رساله شریفه مرشده

تنبیه الغافلین

بتصحیح تمام و تنقیح مالا کلام حسب فرمایش محمد امین الدین ابن محمد یقی غفر الله لهما

در مطبع مجتبائی ممتاز علی طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر منعمی را جلت نعماوه که انعام عام او ما سوایش را محیط گشته و شکر بی پایان مر هادی مطلق را تبارک و تعالی که هدایت او تعالی قلوب مؤمنین را حلاوت ایمانی ارزانی فرموده حمدًا لا یحصی و شکرًا کما یحب و یرضی و درود نامعدود بر سالار قافلهٔ رهبران باین نعم عظمی و عطایای کبری یعنی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی سائر اخوانه من الانبیاء و علی آله و آلهم و ائمته بدوام الهدایة و الاهتداء

اما بعد پس این تذکیر لسیت جلیل غافلان آخرت و مؤثران دنیا را که حب دنیا بر دلهای ایشان مستولی گشته آخرت را فراموش ساخته آثار آن بر ایشان پدیدار نموده احکام شرعیه را برای منافع دنیویه میگذارند و قتیکه رضای حضرت آفریدگار یکطرف بود و سود

وسود دنیا بطرف دیگر سود دنیا را بر رضای مولی ترجیح می دهند آنانکه
از حب دنیا پاک اند حاجت باین تذکیر ندارند و مخاطب باین کلام نه پس
بر آرای افراد بشری پوشیده نیست که دنیا دار لیست بی ثبات و بی بنیاد
هرگز هرگز نه لائق آسایش است و نه قابل اعتماد ۲ قال الله تعالی قل
متاع الدنیا قلیل و نیز حق جل مجده میفرماید ۲۰ ۲ انما مثل الحیوة
الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض
زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها
امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس
کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون ۵ افراد بشری
درین مقام بمنزله مزدوران اند که بنا بر مزدوری بر مکان احدی
آمده اند و آسایش شان به منزله آسایش مزدور است که در اثنای
کل برداری بر چوب کرسی نشسته نفس خود را راست می سازد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ۳ ۲ ما لی وللدنیا ما انا
والدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح وترکها

حاشا که این وار مدار کمال انسانی بود نه خورد ایجا کار آمدنی
و نه پوشیدنی نه عمارت این جا عزت است و نه امارت کمال سلطنت
این جهانی فرعون و شداد را بغضب ایزدی جلت عظمته گرفتار
ساخته رسوای دارین نمود و طوق لعنت عوام و خواص را در گردن شان
نهاد بسیاری مال قارون را در زیر زمین فرو برده هزاران هزار
بلکه بیرون از حیطهٔ شمار هلاک شده اند و خواهند شد قال الله تعالی
الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الاخرین کذلک نفعل
بالمجرمین ۰ طلب نام و نشان این جهان سرابی است بی حقیقت
و اوقات خود را دران برباد دادن خاک بیزی است بی منفعت
قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا ۰ قرب آن جستن و دوریست از رحمت و تخم دوستی آن در دل کاشتن
انداختن است خود را در مغاک لعنت ۰ قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی اله وسلم ۰ الدنیا ملعونة ملعون ما فیها
الا ذکر الله تعالی وما والاه ۰ دنی را قبلهٔ همت ساختن

حرمان است در آخرت و تمنای آن داشتن مورث شقاوت است
وندامت ۞ قال الله تعالیٰ ۞ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
نه اموال و اولاد باعث قرب الٰهی است ۞ عزت این جهانی جالب
عیش جاودانی دنیا روزی چند است و آخر کار با خداوند است دنیا
گرگ گذشتنی و گذاشتنی و اسباب لذاند آن چرا کرها بدرود کردنی مرگ
بغته میرسد که فرصت دم زدن نمی دهد ۞ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً
وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۞ الوف الوف عقلاء و اطباء اسباب
معالجه و دوا بیهیا و آن بی چاره در پنجهٔ قابض الارواح بستلا و اقارب
عزیز و حکمای با تمیز گرد سریر این غریب در سلاسل سکرات الموت
اسیر تمام عقلاء و حکما اگر فراهم آیند نتوانند که جنبش موی
بوے باز آرند ۞ قال الله تعالیٰ ۞ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ
الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ ۞ وَنَحْنُ أَقْرَبُ
إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۞ فَلَوْلَا إِنْ
كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

کافران را دار آسایش و آرام هست و مومنان را دار تردودات و انتظار
۱۰ ۔ اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْکَافِرِ ۔ تمام آن از شرق گرفته
تا غرب واز جنوب تا شمال واز ابتدا تا انتها اگر کسی را بدست آید نجس
وخاشاک بلکه بمشتی بل سر انگشتی از خاک کستر وخاک وقت حضوری حضرت
رب الارباب نمی ارزد ۔ ۱۱ ۔ لَنْ یُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْأُ الْاَرْضِ ذَهَبًا
وَلَوِ افْتَدٰی بِهٖ درجنب قبول ورضای الهی به پشیزی بلکه به کم تر ازان چیزی
اعتداد ندارد ۔ ۱۲ ۔ لَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ
مَا سَقٰی کَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَآءٍ ۔ الیق بزینت دنیا کافر است نه مومن
۱۳ ۔ لَوْلَا اَنْ یَّکُوْنَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ یَّکْفُرُ
بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوْتِهِمْ سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَّمَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُوْنَ
وَلِبُیُوْتِهِمْ اَبْوَابًا وَّسُرُرًا عَلَیْهَا یَتَّکِئُوْنَ وَزُخْرُفًا
وَاِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةُ عِنْدَ
رَبِّکَ لِلْمُتَّقِیْنَ ۔ همین اموال دنیا است که مفتخر خود را با مال وذلیل
خواهد کرد وهمین نقود زر وسیم است که آله عذاب وی خواهد شد ۔
۱۴ ۔ یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ

وجوههم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم
فذوقوا ما كنتم تكنزون ۞ همین طلا و نقره است که بدون آن عزت
خود را خیال نمی کرد در دار آخرت مار سیاه شدید السم شده طوق کردن وی
معذب وی در مجمع اولین و آخرین بالتحقیق والیقین خواهد شد و همین عزیزان اند
که برای شان رضای او تعالی را پس پشت انداخته بود در گریختن از انها
سعی فراوان خواهند نمود ۞ ۱۵ یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
وصاحبته وبنیه ۞ و هرگاه سزای ترجیح دنیا بر آخرت خواهد دید و صورت
صورت غضب الهی که نار است خواهد شنید تمنای رهای خود بگرفتاری همه انها
همچنین بلیه عظیمه در دل خود خواهد اندیشید ۞ ۱۶ یود المجرم لو
یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه ۞ وصاحبته واخیه ۞
وفصیلته التی تؤویه ۞ ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه
همین دوستان رونق مجالس فسق و فجور اند که روزی بدشمنی ظاهر خواهند
برخاست ۞ ۱۷ الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین
همین عیش سالها سال است که روزی گویا برابر ساعتی هویدا خواهد شد ۞ ۱۸ کانهم
یوم یرونها لم یلبثوا الا ساعة من نهار ۞ بالجمله بدتری حال انچنان

بر اختلال مراحدی از اولی الالباب موقف مراجعت بحال افران و امثال که بی عدد و حصر
گذاشته اند پوشیده نیست و مقابل آن که رضای حضرت آفریدگار بهت خوبی آن
هم محجوب آنا مکه کمر همت خود برای آن چست بستند حلاوت ایمانیه از فضل و تعالی
آنچنان قلوب ایشان را معمور ساخت که از همه لذائذ دنیا بیزار شدند و انچه مانع
مطلوب شان بود گو خزینه قارون و عمارت ارم و سلطنت فرعون و شداد بود
بر همه آن دفعةً دست افشاندند و محض این جهانی را که جالب رضای مولا است
از عیش و نشاط بهرام موجب راحت و آرام دیدند و همینکه چشم را ازین زندگانی
بر بندند بمنزله همان عزیز آن قادر توانا شوند که از قدرتش همه نعم و لذائذ در لمح البصر
بلکه ازان هم اقرب خلعت وجود می پوشد پس واجب است که دنیا و ما فیها را به مثابه
محنت و مزدوری و سنا آن انگارند و در جنب رضای الهی بجوی نشمارند و عزت
و ذلت را باسباب رفاه دنیا و عدم آن نه پندارند حدیث شریف است ۱۲ ادب
رُبَّ ذِی طِمْرَیْنِ لَا یُؤْبَهُ بِهِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَی اللّٰهِ لَاَبَرَّهُ پس غرض ازین
تمهید عرض فقیر سید احمد است که حق تعالی او را بکرم عمیم خود بسعی در
تحصیل رضای خود و ایثار آن بر تمام عالم نواخته ۲۰ ۲ اَتَمَّ اللّٰهُ لِلْكُلِّ
النِّعْمَةَ عَلَيْهِ وَعَلٰى سَائِرِ اِخْوَانِهِ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ بحرمت جاهیر مسلمین

عموماً و آنانکه بر دست ایشان حاضر آنده و بواسطه ایشان نمایانه بیعت توبه و عهد بسته اند خصوصاً
آن است که حقیقت دینرا فهمیده هرگز پیرامون آن نگردند و همه محبت آن را در قلوب خود
نگذارند و رضای او تعالی را در هر حال مقدم دارند و بوسیله تحصیل رضای او تعالی منحصر ست در اتباع محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ؛ ۲۱ ؛ قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم
و بسبب اجرام و آثام ماضیه بناب ارحم الراحمین پس پا نشوند که خود میفرماید یغفر لکم ذنوبکم
پس او لا عقیده لا الٰه الا الله را در دلهای خود درست نمایند که بجز وی احدی لایق بندگی
نیست و این وقتی میسر شود که قاضی حاجات همه آنها از ادنی گرفته تا اعلی صرف ذات پاک او را
اعتقاد کنند او لا دوی می بخشد و مال و مراد دوی می دهد غیر او تعالی را تصرف و اختیار نه باران
گو بواسطه حضرت میکائیل علیه السلام می آید فاما بدون حکمش یکقطره نمی بارد و بنا علیه وقت
امساک باران اگر جاهلی نام حضرت میکائیل علیه السلام خواند هرآینه راه شرک و کفر پیماید
از همین مثال حال بدیگر پیرپرستان و پیغمبر پرستان و غیرهم توان فهمید و اگر نادانی را استعانت
و تعاون دینوی باهم مشتبه شود او را باید گفت که این امر بر اجل از شرک دور ست استعمال
و سبب بحکم مسبب حقیقی است جل شانه و میزان در یافت آن بحکم شرع شریفست مثلا برای
خوشی خاطر طبیب بدلسوزی علاج کند حذاقت او را مطابق واقع بی کم و کاست بیان کردن

دستایش وی بان نمودن جایز و در رفع را در ان آمیختن گناه و او را شاقی گفتن از قبیل
شرک و اگر محب مریض بحب دنیا مردود بارگاه مولا جل و علا انجاوز از حد کرده گوید که من خود بر
اعتماد شما همه را گذاشتم حتی که دعا و التجا را بجناب خداوندی نیز ترک کردم پس ایحال شفای
این مریض و جان بخشی وی بالکل بدست شماست صاف شرک است و محب مریض بحب ما
شایسته کذب در تعریف طبیب گوارا نخواهد کرد و از ان پرهیز خواهد نمود و اگر شبهه استعمال
دوای ناجایز شرعی در خاطرش خطور خواهد کرد از روی آن طبیب بیزار خواهد شد گو مریض محبوبش
بمیرد باجمله فرق برارباب عقل ایانی پرهویدا است و اعتقاد صادق محمد رسول الله این است
که هیچ امری را خلاف فرموده خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین اعتقاد ندارد
گو مروج خواص و عوام زمانه اش بلکه تمام عالم شده باشد مثلاً رونق قبور بقبه ها و چراغان
و گچ سازی مخالف فرموده پیغمبر خدا است صلی الله تعالی علیه و آله وسلم آن را قبیح اعتقاد
کند و هرگز بعمل نیارد و معتقد در خود از برادران مومنین دور سازد و علی هذا القیاس آری
اگر گاهی کاری بر او واقف مشتبه گردد که آیا موافق فرموده پیغمبر است علیه السلام
یا مخالف آن رجوع کند بعلمای دین دار تا که اشتباه رفع شود و بعد اعتقاد و حدانیت
و رسالت احکام شرع شریف را بدل و جان قبول نماید و هر حکم را باین لحاظ که حکم مولای اوست
و باعث رضای او تعالی است بجا آرد و او را غنی مطلق داند که اگر تمام عالم عصیان در زند

سر مو در مملکت او تعالی نقصانی نه و اگر تمام عالم منقاد و مطیع او شوند در ملک او تعالی مزید
رونقی نشود در حدیث قدسی است ۲۲۱ یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انسکم
و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم ما زاد ذلک فی ملکی
شیئا یا عبادی لو ان اولکم و اخرکم و انسکم و جنکم
کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی
شیئا پس در اطاعت هیچ منفعتی عاید بسوی او تعالی نه پندارد بلکه کمال منفعت خود
بسعادت جاودانی اعتقاد کرده صرف رضای او تعالی را نصب العین خود ساخته راه اطاعت
بپیماید و هیچ غرضی را از اغراض مال بود یا فرزند نام باشد یا جاه در میان نیارد گو بر احکام
شرعی هزاران فواید دنیوی مترتب شود مثلاً در مسکرات نوشی از شراب و تاری چه قدر
مفاسد مترتب میگردد که انسان را از انسانیت بدر می رود و در بجا آوری حکم شرع شریف
در بنباب فواید عظیمه است همچنین شوق زنا چه قدر انسان را در مذلت می اندازد و از
منکوحه و اقارب خود اجنبی می شود و علی هذا القیاس قمار و دروغگوی و غیبت و بدخواهی و دم
نقد یا آهسته آهسته سوای کوچه و بازار و بی عزت و بی اعتبار می سازد لیکن این فواید را
باعث بر هیچ یک از آن در دل خود نه پندارد بلکه بوقت تصور این منافع چنان داند که مولای من عجب
حکیم و رحیم است که رضای خود را باموری متعلق فرموده که مشتمل بر فواید بسیار است

واگر بعاذ الله بالفرض والتقدیر بخلاف آن حکم میفرمود بالضرور میکردم فاما چون که حکیم و رحیم است
هرچه فرموده دران کمال حکمت و رحمت او تعالی جلوه گر است ٭ و احکام شرع شریف
دو قسم اند کردنی و ناکردنی اگر کردنی نماز است و آن عمده ترین وظائف ضروریات است که هیچ گاه
مسلمانان را ازان گزیر نیست و مدار نجات بلکه کمالات است نماز فرض پنجگانه را هرگز
بهیچ معانی ناغه مکند و ناغه کردن آن را بدتر از مرگ خود شمارد چه مرگ هلاک دنیا است
و ناغه کردن نماز هلاک آخرت و ارکان آن را از ایستادن و دست بسته و خود را خم ساختن
که رکوع است و سر بر زمین نهادن که سجده است و نشستن در زانو مودب بتعظیم و عبادت حق
جل و علا پندارد و در ادای هر رکن دل را بسوی آن متوجه دارد که در مقام تعظیم و حضوری
جل شانه ایستاده ام یا خم شده ام و علی هذا القیاس و آن را سبب حقیقی و مالک تحقیقی ظاهر و باطن
مرا می بیند و خیالات دلم را میداند بجز تعظیم و عبادت وی این وقت در دل خیال هیچ
چیز نباشد و انچه از زبانم می برآید می شنود و باین طور نماز خود را درست کند و در یافت
معانی عبارات عربی کلام الله بود یا غیر آن انچه در نماز می خوانند سعی کرده باشد
و عمده آن الحمد و التحیات است من بعد روزه رمضان شریف است آن را هم بدون عذر
شرعی از سفر و مرض هرگز نگذارد و بروقت دیگر نه اندازد و بدل حکم خدا هیچ چیز نمی تواند
شد در صورت شکستن روزه عمدا کفارت نیز حکم خدا است جل شانه و اگر مال داری

باعتماد مال خود که کفارت خواهم داد از سر نیت وارادهٔ روزه نکند علاجش کفارت است
بترک فرض قطعی که رکنی از ارکان اسلام است اگر فتار مواخذهٔ الهیه خواهد شد و مستحق عذاب
دوزخ خواهد گردید عفو و شفاعت مظنون و متوقع است مر کسی را که سهل انگاری در بجا آوری
احکام نبا بر غرور حطام دنیا نکرده بلکه بطور تقصیر نبا بر تقاضای بشری از وی گناه
سرزده باشد پس روزهٔ رمضان شریف را از غیبت و دروغ و سایر معاصی پاک دارد و همیشه
خود را چنان داند که از معاصی صایم آب در روزه رمضان نوشیدن حرمت و سکرات
علی الدوام لیل و نهار آشامیدن گناه سخت را مرتکب شدن است زکوة و حج را چونکه
فرض شود جلد تر ادا کند و از مرگ خود ایمن نشود مباد العیاذ فرصت مرگ فرصت ندهد
واز کردنیها اصلاح اخلاق است کبر را هرگز در دل نگذارد و با مسلمین تواضع و فروتنی کرده باشد
و تقدم بر احدی نجوید و خود را مسکین و غریب و عاجز و ذلیل بیند ارد و ناکردنیها بسیار است
بعضی بطریق تمثیل مذکور شد و بعضی مثل ظلم و قتل و هتک حرمت مسلمانی از مسلمین معروف
و مشهود و بعضی ازان جنسند که احتراز ازان بسیار باید بر عکس آنها در جای گشته و گاهی
ناواقف را قبح آن مشتبه نمی شود ذکر آن فعال در پیغمبام ضروری است بدترین این
افعال آن قسم کارها اند که از قبیل شرک و بت پرستی اند و آن گور پرستی است سجده
کردن گور را کفر است و همچنین گرد وی گردیدن بطور طواف کعبه معظمه نیز همین حکم است

و بوسه دادن بر زمین روبروی قبر نیز از قسم سجده است و اصل قبر را بوسه دادن نیز از مکروهات
شریعه است و باین که این کار اکثر عوام و خواص میکنند عذر نباید شد از شرع شریف هیچ ثابت
نیست آدمی متصل قبر رفته سلام علیک کند و مرگ خود را یاد کند و عبرت گیرد و برای صاحب قبر
دعا کند و دعا صاحب قبر را مفید است فاسق باشد یا صالح ولی بود یا نبی آری صاحب قبر
اگر کافر است دعا در حق او منع است و اصلا سودمند هم نیست و علو مرتبه مخلوق موجب استغنایش
از دعا نمی شود فاما دعا حسب مرتبه ایشان متفاوت میگردد و درود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
نیز دعا است لیکن برای رفع درجات حسب علو مرتبه آن جناب صلی الله علیه و علی آله صلوة کما
یحب و یرضی و درخواستن حال و مراد و رزق و فرزند از صاحب قبر بطوریکه سابق مذکور شد شرک
و کفر است و بنا بر تحمل گور روشنی کردن حرام و موجب لعنت است و هر که آنرا کار نیک پنداشته
وقت روشن کردن چراغان دعا کند و آنرا وقت قبولیت پندارد بر وی اندیشه کفر است معاذ الله
من ذلک و چون حال گور پرستی معلوم شد با وجود قبر صحیح واقعی پس واضح گشت که تعزیه بر سر
و شده و آستانه پرستی و چهره پرستی و نشان پرستی صریح بت پرستی است چه این چیزها
ساخته انسان است و بدروغ و افترا آنرا می گوید که این روضه فلانی است با وجود یکه هر گز روضه
نیست برخص در نوع افعال شرک و کفر میکند و قطع نظر از تعظیم آن ساختن آن سخت قبیح است
و از کارهای کفر است مرغ و گوسفند و غیره را برای غیر خدا تعالی ذبح کردن بانیطور که بسبب ذبح

خوشنودی او را و خوش اعتقادی خود را به نسبت وی اراده کند و آن مرغ و گوسفند حرام و مردار شود
و این کار برای غیر خدا جل شانه هرگز روا نیست غیر خدا تعالی هر که باشد ولی بود یا نبی فرشته باشد
یا جن و از آمیزش های شرکست بنام نهاد ایصال ثواب قبور و رسوم مقرر کردن مثلاً صفت حضرت
خاتون جنت بخصوصیات طعام و اوضاع آن و ممانعت آن طعام از مردان و آداب آن طعام آوردن
و در بین طعام و غیر آن اجهوته مقرر کردن این صور با فعال مشرکین مانا ست که تعظیم میکنند و بجد پرستش
و عبادت میرسند و از حال بدال مشرکان عرب جل جلاله بیان فرموده ۲۲ وَقَالُوا هٰذِهٖٓ
اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ و در حجر که لفظ عربی است اجهوتا که لفظ هند لیست تفاوت نیست
بلی برای رسیدن ثواب بروح مطهر آن خاتون جنت نقد و جنس دادن و طعام خورانیدن و آب نوشانیدن
بمنزله نیابت از طرف آن خاتون قیامت رضی الله تعالی عنها درین کار نیک تهرست که اگر آن
سیدة النساء زنده می بودند البته این کارهای نیک بعمل می آوردند چنانچه در حیات خود
میفرمودند و الحال این مسلمان نیک و پاک از طرف آنجناب همان کارها کند تا بسبب رسیدن
ثواب بحکم الهی بخصوص آن بتول رضی الله تعالی عنها روح مطهرش خوشنود و مسرور شود و مدار ثواب
بر حاجت روائی است بهر کیف که باشد سبب بود که حاجت روائی در نقد بود نه در طعام
و در خورانیدن رجال باشد نه نسوان بلکه گاهی خورانیدن لقمه گربه گرسنه را بهتر و موجب
مزید اجر میباشد از خورانیدن مرد صالح بر هیزگار که مستغنی از طعام بود و بسبب الحاح

۴ و کیفیت این جزء را بیان کرده و آنچه در آن مذکور است و آنچه از آن مستفاد میشود و آنچه از آن مستفاد میشود

وزاری احداً اگر بخورد نوبت به تحمد و همچنین رسد قصه زنیکه به سبب نوشانیدن آب
سگی را آمرزیده شد در حدیث شریف است بالجمله قصد ثواب دیگر است و ساختن خراقات
و نمود و طمطراق و مشابهت با اهل اشراک امری دیگر از بیان مذکور تمیز قصد ثواب و پیروی
خرافات باید کرد و آن خرافات را باید گذاشت و مشابهت اهل اشراک را ترک باید کرد
ازان بیزار باید شد و قصد ثواب محض بی آمیزش خواهشهای خود باید نمود و ازین
تقریر حال تمامی رسوم توشه ها و سه منی و غیرها دریافت باید کرد که قصد ثواب
امری است جدا و رسوم زائده چیزی است علاحده اول بهتر است و ثانی بد که اکثر مشابه
شرک می شود و علاوه بران اختراع در دین می نماید بالجمله از افعال و اقوال و عقاید شرک
بهیچ نوع باید کرد که در ضمن آن زوال ایمان است و احکام شرعی را بوضعی که هستند عمداً
و اعتقاداً باید داشت سر مو ازان تجاوز نشود مثلاً نکاح دوم بیوه که از مستحسنات
شرعیه است و بعضی از دختران پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم دو بار نکاح شده
و در ازمان بلکه تا حال دران دو بار همین امر مستحسن مشروع رائج است آنرا بطور محرمات
متروک داشتن و در ترویج آن سعی نکردن از پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
خود را باز داشتن است و در دل آنرا مکروه و ناپسند پنداشتن و خلاف غیرت و بیرا
انگاشتن و بسبب نارواجی آن در خود استخفار کردن و آنانکه می کنند بسوی آنها

طعن و تشنیع متوجه ساختن و آنها را بی عزت پنداشتن کفر است و بر همین و تیره
تمام احکام شرع شریف را باید دانست و رد چیز را در شرع شریف دخل نباید داد
و سر مو از حکم شرع شریف تجاوز نباید کرد گو مخالف عرف بود بلکه اعتقاد ایمانی
وقتی درست و جهت می شود که اتباع شرع شریف بر دل آنچنان مستولی بود
که اگر بالفرض التقدیر تمام عالم مخالف آن به عمل آرد این مومن کامل را لغزش
روند هد بلکه وسوسه بخاطرش نگذرد و بسبب محبت وسعت و ثروت دنیا در
باب طلب معاش از زراعت بود یا تجارت یا حرفت یا نوکری رعایت احکام
شرعی نمی کند خصوصا در خرید و فروخت با وجود یکه میدانند که ما خیانت
حکم شرعی می کنیم و بمنزله دزدان بارگاه الهی می شویم خدای تعالی دانند
و بیننده است و غیور و منتقم حقیقی است از انتقام روز رستخیز نهایت اندیشه
ناک باشند که مقتضای ایمان بالغیب است و از انتقام دنیوی نیز ایمن نه
که انتقام آن منتقم حقیقی قادر تحقیقی که قدرتش در بین دار و دار آخرت
یکسان است بغتة می گیرد و همه تدابیر را منعکس می سازد و آن را که سبب مزید
دولت و عزت پنداشته بود بر عکس می سازد جلت عظمته منجمله آن سود خوارے
است که دخامت سزای آن بر اهل علم پوشیده نیست در ینمقام بر یک حدیث

اکتفا می رود الربا سبعون حوبا ایسرها ان ینکح الرجل امه ؛

ربا از مسلمان گرفتن این چنین انجام بد دارد و اما اخذ ربا از کافر محارب آن قوم

نبود بود با از فرق ترسا و جهود این بد انجامی ندارد درین مقدمه نه اجازت

است و نه ممانعت خیال است محال و باطل که آرام را منحصر در ثروت دنیا

داند چه فراغ دنیا را آرام ضروری نیست بسا دنیا دار که در افکار و احزان

گرفتار و بسا قانع محتاج که با طمینان تام در راحت و آرام مصروف مرضیات

حضرت آفریدگار و انچه در تقدیر هر انسان است حلال آن بوقوع آمدن کوسعی

پیش از پیش شود بیرون از دائره امکان پس چرا با وجود ایمان با لقدر بخالفت

شرع شریف نموده و مخالف راه رضاجوئی او تعالی شده خود را در مغاک هلاک

ابدی اندازد و خود را آماده جهنم سازد آن ارحم الراحمین همه مومنین را از

نامرضیات محفوظ داشته بمرضیات خود مصروف دارد آمین ثم آمین

خاتمه الطبع الحمد لله که در زمان همین رساله متبرکه **تنبیه الغافلین** از ارشادات مجدد دین

مروج سنت رسول امین نایب حبیب رب العالمین ولی الله الصمد مولانا و مقتدانا حضرت سید احمد

صاحب بریلوی افاض الله تعالی برکاته علی کافة الانام بسر کرده جده النبی صلی الله علیه وسلم حسب ایما لطف

امیر المومنین و دستگیر اهل دین مولوی **محمد امین الدین** صاحب ابن محمد تقی آخون مرحوم سلمه الله المبین طبع

گردیده باعث راحت روح اهل یقین و جماعت مسلمین گردید از مدتی این عجاله نافعه در حجاب بود

اکنون فقیر از رو برداشت باید که بهره دیدنش از خواجه عصمت بیدار شویم و بالله التوفیق ؛

اللهم اغفر لکاتبه ولجمیع المومنین

عمل بالحدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

آن هادی مطلق سزاوار حمد است که نور آیات قرآنیش ظلمت کده نفس را دست گیر شده و درود نامعدود بر سید المرسلین و خاتم النبیین که کلمات طیبات تشش شفا بخش امراض قلبی و عوارض روحانی گشته و بر آل و اصحابش که پای همت در وادیان اتباعش نهاده از ظلمات ضلالت نجات و از ذل مردگی حیات یافتند اما بعد چون کثرت سوال یاران در اتباع احادیث و فقه برین فقیر وارد میگشت بدل گفتم که مختصر یکبار تحریر نمایم و پیش هر سائلی عرض دارم که رفع تکلیف بار بار و پیش دوستان یادگار باشد سه فصل درین رساله مکتوب گشته **فصل اول در استحسان فقاهت** قال الله سبحانه وتعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین یعنی از هر فرقه یک طائفه را باید که غور و تامل کنند درین این آیت نص است در امر فقاهت و هم چنین بسیار از آیات و احادیث و رینباب وارد گشته و فقاهت در دین عبارتست از استخراج احکامی موافق رضای پروردگار

که در قرآن و حدیث مصرح واقع شده مثل غلامی که از حضور باشی آقای خود و
استماع احکام و انجام کار در مدتی مرضی دان و طبیعت شناس گشته و پایه اش بجایی
رسیده که اگر مولایش از پیش خود جدا میکند و در غیبت آن کاری چنین دارد میشود
که حکم آن از زبان آقای خود نشنیده هرآئنه بسبب طبیعت شناسی سر انجام
آن کار موافق رضای مولا تواند کرد و این چیزیست جلیل القدر و از ضروریات دین و آن
مرضی دان حضور خداوندگار قدر و وقار و عزت و اعتبار دارد و از فقاهت است فهمیدن
مدارج اوامر و نواهی مثل فرض و واجب و سنن و نوافل و مستحب و مباح و حرام و مکروه
و غیر ذلک بغیر دریافت مدارج احتمال قویست که سر رشته تابعداری حق جل
و علی بالکل از دست بعض اشخاص گسسته شود که بر تمام اوامر و نواهی دست همت دراز
کردن کار هر شخص نیست لابد ضروری را از غیر ضروری تمیز داده بقدر تحمل نفس ضروریات را
اختیار خواهد نمود و از فقاهت فی الدین عمده است دانستن حقایق و اسرار شرایع اما این
طائفه را فقها نمی نامند بلکه علم حقایق و اسرار را باعث علو شانش فن جداگانه قرار
داده اند و از فقاهت است تامل در محاورات کلمات مثل حقیقت و مجاز یا تشدید
و تغلیظ و ترغیب و همین طور اکثر امور اند که این مقام تنگ گنجایش آن نمیدارد و آثار
فقاهت فی الدین یافته میشوند در امام ابی حنیفه و امام شافعی و حنبل و مالک و اکثر اتباع
شان رحمة الله علیهم در اوائل زمانه که هنوز تدوین احادیث نشده بود این بزرگان
از جا بجا تحقیقات حدیث کرده مسایل استخراج می نمودند و در جمع نمودن احادیث

واسانند آن کوششهای بلیغ میفرمودند باین وسیله وجاهت و مرتبت وافر بحضور مولای خود پیدا
نمودند لابد محبت ایشان در خاطر عقیدت مآثر خود باید دانست و پیروان ایشان را از مقبولان بارگاه الهی باید
شمرد و مردمان چند برآمده اند دل مرده داز ظاهر لی یعنی بزرده اوقات عزیز خود را در تحصیل دنیا برباد
داده و پای همت در میدان تامل ننهاده و بطور دزدان نظر بر کیسه هر آشنا و ناآشنا می اندازند
و کورانه دست برشانه هر عاقل و دیوانه میگذارند و بدین قرآن و حدیث و تامل دران بالکل متوقف
نمودند و هر سخنی که در کتاب نوشته می بینند خواه موافق قرآن و حدیث باشد خواه مخالف بی تکلف
قائل آن میشوند بعضی از ایشان قرآن حدیث را مطلقا نمی بینند و بعضی اگر می بینند بمعنی آن
تامل نمیکنند و بعضی اگر تامل میکنند فکر در نصایح و اخبار قیامت و برزخ و ترک دنیا و مثل آن میکنند
نه استنباط احکام را مفروغ عنها شمرده هرگز قصد تامل دران نمی نمایند و اگر احیانا حکمی در قرآن
و حدیث خلاف کتب معتقد خود هامی یابند بعضی قرآن و حدیث را تاویل کرده موافق از کتب می نمایند
و نمی فهمند که مقصود اصلی اتباع قرآن و حدیث است و بغضی چشم پوشی و گریز نیز از ان مقام اختیار می کنند از
حال این چنین فقها مخبر صادق خبر داده رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ مَعَاذَ اللّٰهِ عَنْ
كُلِّ ذٰلِكَ عِيَاذًا كَثِيرًا پس ضرور افتاد که در فصل دوم آگاه کنم از ان که در کدام مقام تقلید
اختیار باید کرد و کجا انکار این کار باید نمود **فصل دوم** باید دانست که انسان اگر عامی باشد
و بسبب مشاغل دیگر از نوشت و خواند دور ماند و کفایت در دریافت از علما نماید برای او مناسب است
که از علمای محدثین دیندار که در دیانت و خوف خدا دو اشتهار قرآن و حدیث مشهور شده باشند
سوال نماید باینطور که ما را در این مسئله طور محمدی تعلیم نمایید و اگر مرد طالب علم است و شوق تحصیل علوم

در دل دارد مناسب اینست که اول قرآن و حدیث بخواند بعد ازان بکتب دیگر نظر همت گمارد تا ایمنه
وارظاهر شود که رای کدام بزرگوار در کدام جا ثواب یافته و کجا روی خطا دیده پس هر مسئله که مصرح
بقرآن و حدیث یابد دران تقلید هیچ مجتهدین نکند که در صریحات اجتهاد را دخل نیست در خبر است
از سرور کائنات که حضرت معاذ رضی الله عنه را میفرمودند که چه خواهی کرد در انوقت که کارها در
غیبت من بر تو حاضر خواهند شد عرض نمود کتاب الله را معاینه خواهم نمود فرمود که اگر دران یافته
نشود چه تدبیر ست گفت سنت رسول الله را تفحص خواهم نمود فرمود که اگر دران هم نیابی عرض نمود
که رای خود را دخل داده اجتهاد خواهم کرد حضرت دل شاد گشته تحسین و آفرین فرمود معلوم شد
که تا وقتی که حکم در قرآن و حدیث مصرح و ظاهر یافته شود اجتهاد را دخل نباید داد خلاف آن اگر
در کتب مجتهدین برآید ازان چشم پوشی نموده دست آویز با قرآن و حدیث ضرور ست وگرنه نسخ
قرآن و حدیث از قول مجتهدین لازم خواهد آمد ابی حنیفه رح که سرقافله راهروان طریقه اجتهاد بود
ازان دو قول مروی هستند که خانه دین را حکم دو ستون اعظم دارند اول آنکه اگر قول مرا مخالف
حدیث بیابید بدیوار بزنید صاف معلوم گشت که در مخالفت حدیث اقوال مجتهدین نشنیدن راه
خروج از دایره تقلید آن امام نمودن است هرگز مرتکب این کار خفی نیست دویم آنکه جایز نیست
کسی را عمل نمودن بقول من تا آنکه نداند که این سخن از کجا گفته ایم معلوم میشود که بر قول آن امام بیجا با
تمسک نمودن و فکر در دلایل و وجوه قیاس نمودن هرگز مرضی آن امام نیست و آن امام در دنیا
از زنده بودن همین دو قول بر دور قیامت از ما خنده الهی نجات خواهد یافت اِنْ کُنْتَ عَلِمْتَهُ
فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ

علام الغیوب و مقلدان بی معنی گرفتار خواهند ماند نمی بینی که شاگردان ائمه رحمهم الله تعالی
چون از قول ساننده اطمینان قلب حاصل نگشته دامن خود از ان مقام برداشته رفتند امام محمد را این
قدر خلاف از امام اعظم است که آنرا اگر مذهب علیحده گویند بجاست و متاخرین چه قدر اقوال مقلدین را
ساقط نموده اند غرض اینست که در ساقط نمودن قولی که مخالف حدیث و قرآن باشد باکی نکنند و
علمای بسیار باین معنی تصریح و تاکید نموده اند جای تنگ گنجایش بیان همه ندارد و علاوه ازین
احادیث مستند هستند و اقوال مجتهدین غیر مستند یعنی تحقیق حال روایت و ثقاهت و اشتهار
شان از شرائط ذکر است و اقوال مجتهدین که مذکور میکنند سند آن ذکر نمی کنند از ائمه کدام
شنیده و ازان کدام روایت میکند و احوال راویان چیست تا که سند قول موافق شرائط مذکور گردد
آن قول چه اعتبار دارد چه داند کس که این قول امام است یا کسی دیگر بر بسته چنانکه بعض نادان
نقلهای وسواس محض افترا منسوب بامام اعظم میکنند گمان اینکه مردمان او شان را کمال
متقی معلوم کنند بعضی بزرگان حال ازینچنین مقلدان را بیان میکنند بیت تقلید دوست مقلد بمعنی
بدنام کنندم جوان مردان را * و اگر سند از امور ضروری نیست پس در سند احادیث چرا تکلیف
بی فائده برداشتند دیگر اینکه علما جمله متفق اند که مجتهد گاهی رائی او خطا میکند و گاهی بر صواب
میباشد پس ظاهر گشت که در مقابله احادیث که مستند و کلام معصوم است قولی که غیر مستند
و احتمال خطا دارد مسموع نخواهد شد وجه عدم اتفاق در بعضی احادیث و اقوال مجتهدین چیست
بگوش هوش باید شنید مجملاً درین مقام تنگ بیان میکنم که بعد از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
احادیث در اذهان و بر زبان ثقات بودند مردمان بخوف فراموشی و وضع و تحریف مصروف بجمع آن

در کتب شدند چنانچه هر یک از ائمه مجتهدین حسب توفیق احادیث معدود از روات ثقه مستند
نموده در کتب مستندات خود جمع کرده آخر الامر چون بزبانی که صحاح وغیره مدون گشت جمعیت علوم
نبویه که منتشر در آفاق بود ظاهر گشته و تخریج احادیث موقوف شد و جمله احادیث مستخرج
معدود گشته مقتضای اَلْفَضْلُ لِمَنْ تَأَخَّرَ بدست محدثین متاخرین در آمدند هر چند در
باب ثواب سعی در رسند و جمع برای متقدمین اکثر است اما فضیلت زیادتی علم احادیث برای
محدثین متاخرین حاصل آمد مانند کسی که وارث گشت ترکه پدر و مادر و خواهر و جد خود را پس
البته وارث در غنا و کثرت اموال زیاده خواهد شد از مورثان اگرچه آن اموال جمله از کسب کرده
همان مورثان باشد پس اکثر احادیث با شرایط سند بموجب مقتضیات وقت با کثر مجتهدین نرسیدند
و در آنمقام است همت در میدان اجتهاد بلند فی البدو دانیدند و بمقتضای بشری بر زمین خطا
فرود آمدند و با حدیث مخالف افتادند بعد از جمعیت احادیث همان اختلاف است که ظاهر میشود
پس در گذاشتن آن قول چه باک ماند بعضی می فهمند که در خلائق حنفی مشهور شدن نیز از ضروریات
دین است پس اگر مخالف قول ابی حنیفه رح نمودیم حنفیت نخواهد ماند تفصیل این اجمال باید فهمید که
انچه با بی حنیفه رح منسوب است دو طور دارد یکی اقوال اند مرادی از ابی حنیفه رح که آن را در
کتب فقه عن ابی حنیفه رح می نویسند دوم مسائل مستنبط که علمای دیگر از اقوال ابی حنیفه رح
استنباط نموده مشتهر به مذهب ابی حنیفه رح میکنند و آن را در کتب فقه مینویسند عند ابی
حنیفه رح و این اجتهاد در اجتهاد است اول آن اقوال خود از قرآن و حدیث مستنبط بوده
و بار دیگر از آن اقوال مسایل دیگر مستنبط شده اند و این مسائل احتمال دو خطا دارند که در

در هر استخراج احتمال یک خطا است و از همین اسباب تلامذه و دیگر علما در بعض مقام
از مذهب ابی حنیفه رح متخلف شدند و این مقلدان همه ران مقام جانب علمای دیگر اختیار
کردند و تقلید امام را گذاشتند پس در بعض جا حنفی میشوند و بعض جا ابو یوسفی و محمدی و جای دیگر
زفری و جای ابو اللیثی پس حنفیت ایشان کی باقی ماند اگر گویند آنها تلامذه ابی حنیفه رح بودند
دیگری خواهد گفت که بعضی مورخان امام شافعی رح را نیز نسبت تلمیذ بآنجناب کرده اند
و اگر فرض کردم تلمیذ بودند و کسی نبودند ابو یوسف و محمد دیگر همه علما این نسبت نداشتند
و علاوه ازین اگر شخصی از زمن مخالف باشد گوا از تا بعانم موافق آن را سوای مخالف دیگر نخواهیم
گفت پس کسی که تابع مخالف باشد در ان مسئله حنفی نمانده بلکه منسوب بهمون مخالف گشته پس
این گفتگو برائی همین بست تا ظاهر شود که محققین را مقصود اتباع حق می شود نه انتساب بآن
و اینجا سخنی است دیگر که بر واقفان کتب فقه پوشیده نیست که از امام اعظم رح کتابی منقول
نیست که بران بنای مذهب شان نموده آید اما اقوال چند در کتب متعارفه مثل کنز و هدایه
و عالمگیری و قاضی خان و غیره ذلک که مسایل خارج از شمار یافته می شوند همه از امام اعظم رح
منقول نیست بلکه مسایل چند بآن امام منسوب اند و اکثری بصاحبین و بسایر
متقدمین دیگر و بی شماری بمتاخرین مثل صاحب هدایه و فتاوی ذخیره که ایشان از فراست
خود در ان مسایل بجوز و لا بجوز می نویسند و ظاهر است که اعتماد و بانت و فراست
وجدان غلب و ملاحظه مسایل و تواتر استماع تقوی که در دل خود از طرف امام اعظم رح
بهم رسانیده ایم آن اعتماد بجهت هر علمار که خود را حنفی قرار داده اند نداریم پس اگر

شخصی مسئله را از ین کتب مشهور بسبب مخالفت قرآن و حدیث با استنباط ناپسند ساقط
از نظر نموده در حقیقت آن انفصالی نیست آمدم بقسم دیگر که در مسائل قیاسی چه خواهی کرد
باید دانست که بعض مردمان را بعد از مزاولت در قرآن و حدیث بسبب شدت نور ایمان
و سلامت عقل و فطانت حق در مسائل قیاسی نیز اگر منکشف نمیشود بوضعی که هرگز شک و گمان را
در ان دخلی باقی نمی ماند و بعضی مردم را بعد از فهم دلایل در بعض مسائل ازینجنین انکشاف حق
پیدا می گردد پس در هر مسئله که خود را ازینجنین انکشاف رونماید تقلید کسی روا ندارد چرا که انسان را
پرسش بعقل خود خواهد شد نه بر عقل دیگران و دانسته در مخالفت حق البته ماخوذ خواهد شد
چنانکه قول ثانی امام رحمة الله علیه بر همین معنی دلالت دارد اگر خود باین مرتبه نرسیده است
ضرور است که تقلید یکی از مجتهدین که بگمان خود دیندار دانسته باشد نماید چرا که تا انسان
بپایه تحقیق نرسیده است از تقلید شش ناگزیر است و چون راه تحقیق کشاده شد از تقلید منازل ها
گریز که کوری بی اختیار است در دست اندازی بهر کس و ناکس و بینا نتواند که چشم را بند کرده
گرفتار بهر در و دیوار شود ظاهر شد که تحصیل قرآن و حدیث برای هر طالب حق ضرور افتاد
لیکن درین جزو زمان مردمان گران سنگ آدمی گویند که علم قرآن و حدیث مشکل بسیار است
مردمان پیش نیافته آن بسیار هستند لهذا ضرور افتاد که فصل نامه را مشتمل بر تسهیل راه
تحصیل نهایم تا حوصله مومنین در تحصیل این نعمت عظمی فزاید در اید

فصل سوم
در تسهیل علم قرآن و حدیث

باید دانست که قرآن شریف بر آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم و صحابه نازل شده است و آن همه امی بودند و مخاطب بالذات همان امی

باقی

و با فیان تابعی و طفیلی و تمثیلات و محاورات همه موافق حرف و عادت امیان عرب دارد
و تفسیر همراه قرآن نازل نشده اگر فهم امیان و ناخواندگان در ادراک معنی قرآن کفایت نمی کند
صحابه چگونه آنرا می فهمیدند و بجا آوری احکام می نمودند و جابجا رب العالمین میفرماید در سوره قمر
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ قرآن شریف را مشکل تر گفتن منکر این آیت
شد لست و خدا رحمت کند بر قراء سابق که قرآن را معرب کرده حاجت از تحصیل صرف و نحو دران
ساقط گردانیدند و تحقیق الف و لام و مثل آن که در قرآن شریف مردمان بیان میکنند منشای آن
این است که بعضی کسان را از خواندن قرآن مقصود بجا آوری احکام میباشد پس نظر اوشان باین دقیقات
بی فائده نمی رود و مقصود بعضی کسان از دیدن قرآن انسلاک خوانش است در زمره علمای مدقق لابد
طبیعت آنها بسوی این موشگافیها مایل می شود و صدقت این کلام از امثال دنیا میتوان فهمید که
هرگاه از پیش حاکمان دنیا پروانه می آید آن پروانه با وجودیکه هر لفظ او احتمال هزاران موشگافیها
دارد و قصدها تدقیق علمی در هر فقره اش متوان کرد کسی از رعایا خوانده باشد یا ناخوانده سوای
دریافت احکام بطرف دیگر نظر نمیگرداند چرا که مقصود از ملاحظه اش سرانجام کاری در ذهن خود
مستقر دارد بخلاف شعر و غزل که مقصود ازان بجا آوردن کاری نیست لاجرم صاحب فکاد در
دقایق عبارتش فکر میکنند و بیک کلمه صدها معنی پیدا مینماید و علم احادیث دو فن دارد یکی علم
المتن یعنی غرض دینی از الفاظ حدیث فهمیدن و دیگر را فن اسانید می نامند یعنی رتبه احادیث
و شناختن مدارج قوت و ضعف را دریافتن علم المتن موقوف بر ایمان است هر قدر که ایمان قوی
خواهد بود عزت احکام و لطافت کلام را از قرآن و حدیث زیاده تر دریافت خواهد کرد و ضعف ایمان

نیز اگر بقصد پیروی نظر بران کتب معتبر کند خواهد گماشت از ادراک او بردنوی هرگز محروم نخواهد
ماند احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخنان روزمره عرب بودند سهل و فصیح و قریب
از فهم که بدویان را عامی رسانیدند و ترجمه قرآن و احادیث در اکثر زبان موجود است که عجمی را مطلقاً
تردد در لغات بهم نمیرسد حالا تامل باید نمود در احوال کتب دیگر مثل کافیه و شافیه و مطوّل و کفایه
و هدایه و عاموس و کشاف که چه قدر عبارات متین و اشارات دقیق دارد که در فهم یک کتاب کما ینبغی
عمر یک آدم صرف میشود چنانکه بر علما پوشیده نیست و بروز قیامت سوال از همین قرآن و حدیث خواهد
شد نه از کتب دیگر باید فهمید که دیدن کتب دیگر منع است یا خالی از منافع اما ضروری را از غیر ضروری
جدا کرده اعلی را از ادنی تمیز داده هر چه ضروری و اعلی باشد آن را اولا اختیار کند بعد ازان اگر فراغت
وقت باید بهر کتب که طبیعتش مایل باشد بسیر آن مشغول شود عمر قلیل آمد و علمت کثیر انچه ضرورت
همان بیش گیرفن میباشد عبارتست از دریافتن حال رواة هر حدیث کما ینبغی و کثرت و قلت ایشان
چرا که قوت و ضعف احادیث موقوف است بر کثرت و قلت و ضعف و قوت رواة و سند عبارتست
از شنیدن حدیث از استادی ثقه که سلسله سند خود تا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مستحکم داشته
و بر ظاهر است که این طور سند در اوائل زمانه که قریب از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
آسان بود از زمانه حال که بعید تر است از زمانه هدایت نشانه و چون علمای متقدمین مثل جامع
صحاح وغیره که خود ثقاهت ایشان ثابت است هر حدیث را با سلسله رواة در کتب خود مدون
کردند از ان کتب نقل متواتر برداشتند که حالا در ان کتب تحریف مشکل است و احوال رواة
در کتب فن اسماء الرجال جمع نمودند بعد از تدوین این چنین کتب مضبوط احتیاج سند ساقط گشته

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ پس هر کس که صحیح بخاری را مثلاً
بیند که باز محمد این اسماعیل سند میکند و او سلسلهٔ سند خود تا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
در کتاب خود ذکر کرده است پس کسی که حدیث را در صحیح بخاری یافت گویا از زبان رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید چنانکه صاحب مشکوٰۃ نیز در خطبه اش همچنین خبر میدهد که ما احادیث
خود وقتیکه در صحاح شان دیده ایم گویا از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سند نموده ایم
چرا که جامع آنها ما را مستغنی کرده اند از سند نمودن و دیگر بسیاری از محدثین تفصیل بین
معنے کرده اند که سند در زمانه پیش از ما نمانده و خدا غریق رحمت کند محدثین
متقدمین را که موضوع را از ناموضوع ممتاز کرده و قوی را از ضعیف جدا نموده علی
حسب مدارج در کتب خود ها مدون کردند و برای هر مطلبی باب و فصل علحده علحده مقرر
نموده اند و از ملاحظه معلوم میشود که در احادیث مسائل جزئیات نیز بلی شمارند حالا من
حدیث در تسهیل مثل کتب فقه شده هر مسئله که پیش آید در باب آن ملاحظه کنند مرضی
رسول مقبول صلعم ظاهر خواهد شد بلکه از فقه هم آسان تر است چرا که کتب فقه بیشمارند
و عالمان مصنف آن هزار یک امر اگر در کتابی جایز یافته شود ظن غالب است که کتابی
دیگر ناجایز نوشته باشند پس نگفته کدام کس عمل نموده آید و این قدر کتب را
کجا جمع شود و عمر و فراغت از کجا دست دهد تا انسان با حکام مطلع شود و احادیث
که این قدر بی صد و بیشمار بسیاری کتابت در آمده اند موضوع هستند انچه محدثین
در کتب مسند خود جمع کرده اند معدود اند جمله احادیث غیر موضوع را شمار کرده اند

عدد آن در کتب خود محدثین خبر داده اند چنانکه بر واقفان علم پوشیده نیست و در
کتب احادیث ناسخ و منسوخ اگر در یک باب بیان میکنند که طالبان را تشویشی
نشود و عمل بحدیثی ترک نباید کرد بگمان اینکه شاید منسوخ باشد که این احتمال در جمله
احادیث موجود است چرا که تمام سخنان زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جمع نشده بلکه بسیار فوت گشت پس عمل هیچ حدیث احدی را از مجتهدین نیز سزاوار
نباشد حقیقت این مقام آنست که تا نیکه حدیث ناسخ به شخصی نرسیده منسوخ بحق
او منسوخ نیست اگرچه بواقع نسخ شده باشد و وقتیکه حدیث ناسخ دریافت عمل بمنسوخ
هرگز روا نبود استغفار عنتم و دُنا در حق قوم ربیع منسوخ نباشد تا وقتیکه حکم ناسخش
بدیارشان نرسیده پس متبع سنت را باید که اگر خبر بیک حدیث در مدت العمرش باو
نرسیده باشد همون حدیث را غنیمت بارده شمرده باحتمال دور و دراز از دست نگذارد
بلغوا عنی ولو آیة بر سانید از ما اگرچه یک حدیث باشد این حدیث همین معنی دارد
واز تتبع کتب معلوم میشود که علمای سابق نیز عمل بحدیث منسوخ نموده اند بسبب اینکه ناسخ
باوشان نرسیده و احادیث متعارضه نیز اکثر همین طور یکجا نوشته میشوند تا اندک
تامل تعارض از ظاهر برداشته شود و پیدا است که دو کلام رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم بحقیقت متعارض نخواهد شد مگر بنظر کم فهمان بظاهر متعارض معلوم می شوند
وبحقیقت معنی هر حدیث محمل آن جدا می باشد سخنی باقیست در اقسام حدیث که علمای
اصول احادیث اقسام آن بسیار میگویند مثل صحیح و حسن و غریب و موقوف و مرسل و

ومقطوع وغیرها پس انقدر مدارج جلد بذهن هر کس ضبط نمیتواند شد که عمل بالحدیث
نماید باید فهمید که تعدد اقسام بحسب تعدد حیثیات است هر قدر که قید و حیثیت زیاده خواهند
کرد اقسام زیاده خواهد برآمد و هر قدر که قید کم خواهند نمود اقسام کم خواهد برآمد مثلا تمام انسان
دو قسم هم تواند شد سیاه و غیر سیاه و هزار قسم هم تواند بود سیاه و سرخ و گندم گون
و دراز گردن و مثل آن اما در تزاید اقسام در احادیث برای عاملان تردد بسیار واقع
می شود علمای اصول فقه در اقسام حدیث طور خوب مختصر اختیار کرده اند عاملان حدیث
نیز اگر طور سهل و مختصر پیش نظر خود دارند نفع بسیار خواهد شد و طور مختصر این است که جمله
احادیث غیر موضوع دو قسم اند قوی و ضعیف ضعیف آنکه سلسله رواة آن کم نشود لیکن
حال آن رواة محفوظ نباشد از ثقاهت و غیر آن و قوی آنکه رواة آن کم نشوند و ثقاهت
آنها ثابت باشد و قوی را دو قسم توان کرد اگر حدیث یا مضمون آنرا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چند کس مردمان ناقل اند متواتر است وگرنه غیر متواتر در کتب دیگر علما عدد رواة متواتر بیان
نمیکنند بسبب آنکه حدی برای تواتر بسبب اختلاف حال رواة معین نیست و تا یکه فائده
یقین کلی بخشید همان وقت متواتر گشت اما پوشیده نیست که وقتیکه رواة ثقه و عدل
و سلیم العقل باشند سه رواة از انها فائده قطع می بخشد لهذا در همه مقام بسه رواة محدود
کرده شده حدیث متواتر لفظی قطعی است غیر متواتر مظنون الصدق بظن غالب و ضعیف محتمل
الصدق والکذب حکم ضعیف آنست که در اخبار قیامت و برزخ و نار و جنت و تهدید و
ترغیب و مثل آن قبول نموده خواهد شد و در اوامر و نواهی نیز سوای حدود و قصاص و دیگر امور عظیمه

بشرطیکہ معارض از قوی نشود عمل نمودہ خواہد شد وگرنہ ترک باید کرد واگر بمضمون واحد
سہ حدیث ضعیف یافتہ شود حکم حدیث قوی پیدا خواہد نمود واز متواتر غیر متواتر راسخ
جائز است وانچہ از قوی غیر متواتر ثابت شود عمل بدان واجب است ومنکر آن کافر
واینقدر اقسام واحکام آن دانستن برای ہر عامل بقدر ضرورت است وکفایت میکند

از تصنیفات مرحوم ومغفور مرحوم ومبرور ۱۳۱۸ھ

تمت ہذہ رسالۃ عمل بالحدیث

فی المطبعۃ المجتبائیۃ التی نسبت الی المنشی محمد ممتاز علی حفظہ اللہ بلطفہ الخفی والجلی

وصیت امام مالک رحمۃ اللہ علیہ ما من احد الا وما خوذ من کلامہ ومردود علیہ الا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصیت امام ابی حنیفہ رحمۃ اللہ تعالی علیہ لا تقلدنی ولا تقلدن مالکا ولا غیرہ وخذ الاحکام من حیث اخذوہ من الکتاب والسنۃ وصیت امام شافعی رحمۃ اللہ تعالی علیہ اذا صح الحدیث فھو مذھبی واذا رایتم کلامی یخالف الحدیث فاعملوا بالحدیث واضربوا کلامی بالحائط ۔ وصیت امام احمد حنبل رحمۃ اللہ تعالی علیہ لا تقلدنی ولا تقلدن مالکا ولا الاوضاعی ولا النخعی ولا غیرھم وخذ الاحکام من حیث اخذوہ من الکتاب والسنۃ ۔ وصیت ثانی امام ابی حنیفہ رحمۃ اللہ تعالی علیہ

اترکوا قولی بخبر الرسول صلی اللہ علیہ وسلم

تمت

ف
۲۹۷۶ ص
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

۲۱۲۳

نجی خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس قضا، مجلس اجرائیہ
مجالس شعبہ جات، فضلا، پنج گانہ میں ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ، طلبہ جامعہ عثمانیہ، دوسرے
دارالعلوم و دارالتحریر کے اساتذہ، طلبہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۳۔ طلبہ جامعہ عثمانیہ جو رجسٹرڈ ہو چکے ہیں، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۴۔ طلبہ جامعہ عثمانیہ جو رجسٹرڈ نہیں ہوئے ہیں، اور
طلبہ جامعہ کے ضامن ہیں، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۵۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۶۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۷۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۸۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۹۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۰۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۱۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۲۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۳۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۴۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۵۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۶۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۷۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۸۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۱۹۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔

۲۰۔ ہدیہ دہندگان کتب خانہ، ایک بار اپنا کارڈ دکھا کر
کتاب حاصل کر سکتے ہیں۔